

اصلاح قانون

انتخابات برای مدتی

محدود به تعویق افتاد

کمیته‌ای با شرکت نمایندگان مجلس، دولت و شورای نگهبان پیش‌نویس نهایی طرح یا لایحه «اصلاح قانون انتخابات» را تهیه خواهد کرد.

در زمانی که افکار عمومی جامعه با حساسیت بسیار بخشی از رازهای از پرده برون افتاده مربوط به ترور وحشیانه زنده‌یادان پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده و «خودکشی» یکی از عاملان کشتار آنان را تعقیب می‌کنند، مجلس شورای اسلامی بررسی دو طرح مربوط به «اصلاح» قانون انتخابات و مطبوعات را در دستور کار هفته‌های اخیر خود قرار داده است. هیئت رئیسه مجلس شورای اسلامی که لایحه‌ای از دولت را در این باب در تاریخ ۱۱ مهرماه سال گذشته و طرحی از کمیسیون شوراها و امور داخلی را در آبان‌ماه دریافت کرده است، با تأخیر بسیار طولانی و ناهمخوان با ائین‌نامه داخلی مجلس و هم‌چنین بی‌اعتنا به لایحه ارائه شده توسط دولت، ادامه در صفحه ۵

دستر تحکیم وحدت، روزنامه‌های سلام و خرداد خواهان محاکمه فلاحیان شدند

دستور دهندگان قتل‌های زنجیره‌ای گمان می‌کردند اگر سعید امامی معاون امنیتی وزیر اطلاعات را قاتل اصلی و عامل نفوذی بیگانگان معرفی کنند و بگویند او خودکشی کرد و رفت، مجاری قتل‌ها به همین سادگی از

سر زبان‌ها خواهد افتاد و همانطور که به مطبوعات دستور داده بودند، آن‌ها نیز سکوت می‌کنند و مردم هم با این سناریو مساله را پایان یافته تلقی خواهند کرد. اما خلاف انتظار آنان، اعلام خبر خودکشی سعید امامی و برگزاری مجلس ترحیم او آتش نسیمه جان مساجرای قتل‌های زنجیره‌ای پاییز سال گذشته نه تنها خاموش نشد، بلکه شعله‌های آن جان تازه‌ای گرفت. در پی اعلام خبر خودکشی سعید امامی، سکوت مطبوعات

پازل تکمیل می‌شود؟



شکست، سوال‌هایی که در ذهن روزنامه‌نگاران بود در مطبوعات بازتاب یافت و بحث قتل‌ها، طرح اسامی آمران، مباشران و عاملان آن دوباره به جریان افتاد در میان مردم همه گیر شد. خودکشی سعید امامی را کسی باور نمی‌کند. مردم حتی در مورد کشته شدن او تردید دارند. بعد از گذشت دو هفته هنوز معلوم

نمی‌کند. طبیعی است که دستورات او از طرف چهره‌های ارشد حکومت صادر می‌شد. فلاحیان وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی در دوره ۸ ساله ریاست جمهوری رفسنجانی یکی از این چهره‌هاست.

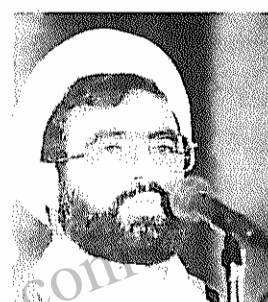
شاه کلید واقعی همه از فلاحیان به عنوان سرخ

علی فلاحیان مهره بعدی است



حجت‌الاسلام حسینیان چه کسی بالای سر اوست؟

نیست جنازه امامی را کجا خاک کرده‌اند. چه بر سر امامی آمده است؟ سخنی است که در میان مردم مطرح است و گریه است که باید گشوده شود. اما امامی گره اصلی پرونده قتل‌ها نیست. گره اصلی، چهره‌های پشت‌پرده‌اند. چهره‌هایی که سعید امامی با آنان در ارتباط بود و از آنان دستور می‌گرفت. امامی معاون امنیتی وزیر اطلاعات بود و بدون تردید به فرمان این و یا آن امام جمعه و آخوند دون پایه حکومتی عمل



علی فلاحیان وزیر اطلاعات گابینه رفسنجانی

اصولی ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و ترورهای پیش‌سخن نمی‌گویند و او را شاه‌کلید رسیدن به چهره‌های مهم‌تر می‌دانند. دفتر تحکیم وحدت و روزنامه‌های سلام، نشاط، خرداد، آبان، همشهری و... به اسم از فلاحیان سخن گفته‌اند. نخستین بار روزنامه سلام به طور آشکار پای فلاحیان را به میان کشید و خواستار

پاسخ‌گویی او شد. روزنامه نشاط فلاحیان را بازگویی خوانده که آگاهانه پاسپ کشیده و پشت‌پرده ایستاده است. دفتر تحکیم وحدت در بیانیه خود خواستار احضار فلاحیان به دادگاه شده است. در این بیانیه روزنامه کیهان که با سرپرستی حسین شریعتمداری منتشر می‌شود به عنوان بخش مطبوعاتی «محقق‌نشینان» توصیف شده است. روزنامه همشهری ادامه در صفحه ۵

اکثریت قاطع مردم با طرح محافظه‌کاران برای اصلاح قانون مطبوعات مخالفند

طرح اصلاح قانون مطبوعات که ۲۰ نفر از نمایندگان جناح محافظه‌کار تهیه کرده‌اند، در نشست‌های مشترک دو کمیسیون مجلس تصویب شد و برای بررسی نهایی به مجلس ارایه شد. قرار است این طرح در روزهای آتی در صحن مجلس مطرح شود و پیش‌بینی می‌شود که حول آن یکی از شدیدترین جالش‌ها بین هواداران دولت و اکثریت مجلس شکل بگیرد. هواداران دولت که از پشتیبانی افکار عمومی و اکثریت بزرگ روزنامه‌ها برخوردارند، می‌کوشند که مجلس را وادارند این طرح را به مدت نامعلومی مسکوت گذارد. در چندین نظرخواهی که از سوی روزنامه‌های پیرامون قانون اصلاح مطبوعات در تهران صورت گرفت، اکثریت مردم با طرح محافظه‌کاران مخالفت کردند. اکنون و در آستانه این چالش بزرگ، پرسش مهم این است که آیا افکار عمومی موفق ادامه در صفحه ۳

ناطق نوری: وقتی سیل بیاید همه را خواهد برد

دست‌هایی با آن‌ها همکاری می‌کنند. ناطق نوری افزود: بعضی‌ها بحث خطرناکی را طرح می‌کنند. امام خمینی و حاکمیت افتخارآمیز امام را زیر سوال بردن و این که آن زمان گذشت و حرف‌های امام امروز کارایی ندارد، خیانت و توطئه است. رئیس مجلس در ادامه سخنانش مدعی شد: وقتی سیل بیاید، همه را خواهد برد. بحث این گروه و آن گروه نیست. امروز چپ و راست معنا ندارد. معادلات تغییر کرده و باید بگوئیم نیروهای خودی و غیرخودی.

صف آرایی برای انتخابات مجلس ششم هنوز در پشت پرده است

علاقتمندان به مسایل سیاسی به یاد دارند که یک ماه پیش، زمانی که نقش شورای نگهبان در انتخابات مجلس، به شدت مورد اعتراض عمومی قرار گرفته بود، سعید امامی رهبر جمهوری اسلامی، در یک سخنرانی تند به دفاع از نظرات استصوابی شورای نگهبان برخاست و مخالفین این نهاد ارتجاعی را با تندترین کلمات مورد حمله قرار داد.

پيام تهديدكننده روزنامه نشاط در گزارشی که اخیراً پیرامون انتخابات مجلس ششم منتشر کرده است، «راز» این سخنرانی را، که به نظر بسیاری غیرمنتظره می‌نمود، فاش ساخت. به نوشته نشاط: «چند هفته پیش هنگامی که دولت

نیروهای امنیتی از شرکت آیت‌الله منتظری در مراسم بزرگداشت فرزندش جلوگیری کردند

مراسم بزرگداشت هیجدهمین سالگرد درگذشت محمد منتظری، فرزند ارشد آیت‌الله منتظری که در انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی کشته شد، از سوی خانواده محمد منتظری در منزل وی در قم برگزار شد. فراخوان این مراسم که در برخی روزنامه‌ها و مطبوعات اصلاح‌طلبان درج شد، با استقبال گسترده‌ای روبرو گردید و گروه وسیعی از طلاب حوزه علمیه و مردم در این مراسم شرکت کردند. شرکت‌کنندگان در این

دیدگاه‌ها: ناهله‌ای به رفیق فرخ نگهبان (بهرادگری ۶ صفحه)، دوم خرداد و برخی هیاتین سیاست چپ نو (مرتضی ملک‌محمدی ۷ صفحه)، مشارکت همگانی بدون مشارکت همگان (فرود سیاوش‌پور ۹ صفحه)، رسالت ما، صراحت‌ها (سعید معمارحسینی ۱۰ صفحه)، سهمیه‌بندی، پاسخی به تبعیض جنسین (عفت ماهیار ۸ صفحه)، بزه سیاسی و هدرنسیسم تشکیلاتی (حشمت‌الله رئیسی ۹ صفحه)

سر مقاله برای ردگیری قتل‌ها تا به آخر!

در خردادماه امسال اعلام شد سعید امامی (اسلامی) متهم اصلی پرونده که هشت سال معاون امنیتی فلاحیان وزیر اسبق اطلاعات بود، در زندان خود را کشته است. در بیش از دو هفته‌ای که از اعلام این خبر توسط حجت‌الاسلام نیازی مسئول رسیدگی به پرونده می‌گذرد، افکار عمومی ایران با نگرانی به خبر خودکشی سعید امامی برخورد کرده، این تحول در ماجرای قتل‌ها را تلاشی در جهت گم شدن سرخ مساجرا از پیایی نموده است. اکنون زمان آن فرا رسیده است که وعده‌ای که خاتمی در پانز سال گذشته داد، مجدداً به رئیس جمهور یادآوری شود و از او خواسته شود ترتیبی دهد قتل‌های زنجیره‌ای تا به آخر ردگیری شوند.

خامنه‌ای رهبر حکومت اسلامی در همان روزهای اول پس از قتل‌ها، ابراز اطمینان کرد که دست «عوامل خارجی» در کار است و شخصاً در این مورد «تضمین» داد. به پیروی از خامنه‌ای، مقامات قضایی مسئول رسیدگی به پرونده، تئوری دخالت سرویس‌های خارجی در قتل‌ها را سرهم بندی کرده‌اند و می‌گویند سعید امامی جاسوس بوده است. یهودی‌الاصل بودن امامی و اقامت او در آمریکا تنها شواهدی است که در این زمینه ارائه شده است. طرح «سرخ خارجی» از نظر اکثر مردم، تلاشی برای مخدوش کردن سرنخ‌های داخلی است. مردم می‌پرسند مگر هنگام گماشتن سعید امامی به مهم‌ترین مقام امنیتی رژیم پس از وزیر اطلاعات، نمی‌دانستند سوابق او چیست. وصل کردن سعید امامی به سرویس‌های خارجی، نوعی ضد تبلیغ برای اقتدار دستگاه امنیتی رژیم نیز هست. افکار عمومی می‌پرسد سرویس‌هایی که تا بالاترین مقامات رژیم رسوخ کرده‌اند، از کجا معلوم که عوامل دیگری در مواضع کلیدی حکومت نداشته باشند. از کجا معلوم که بسیاری از اقدامات و سیاست‌های جمهوری اسلامی در سال‌های گذشته، دستپخت این عوامل نباشد. عمادالدین باقی از نظریه‌پردازان اصلاح‌طلبان یادآوری کرده است آیت‌الله منتظری در آستانه برکناری گفته بود عوامل دشمن در دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی نفوذ کرده و او را نزد خمینی بدنام نموده‌اند. باقی می‌افزاید اگر به تصایح دلسوزانه آقای منتظری اعتنا می‌شد، کار به اینجا نمی‌کشید.

رفسنجانی به ریاست مجلس چشم دوخته است؟

در خبرها بود که هاشمی رفسنجانی، رئیس تشکیص مصلحت نظام قصد دارد در انتخابات مجلس ششم از تهران خود را کاندید کند. روزنامه‌ها نوشته‌اند که انتشار این خبر از هم‌اکنون واکنش‌هایی را برانگیخته و «برخی» از افراد بانفوذ «برخی» تشکیص، با حمایت از کاندیداتوری او مخالفت کرده‌اند، اما به نظر می‌رسد اگر وی قصد شرکت در انتخابات را داشته باشد، از سوی همه گروه‌ها حمایت خواهد شد و به ریاست مجلس ششم خواهد رسید.

بازگشت دوباره هاشمی رفسنجانی به مجلس، بازگشت دوباره او به خط مقدم صحنه سیاسی در ایران است. با توجه به شکست‌هایی که او در اشغال ریاست مجلس خبرگان و همچنین رهبری جامعه روحانیت مبارز تهران خورده است، این سومین میدانی است که در ظاهر او می‌خواهد شانس خود را در آن بیازماید. میدانی که در چارچوب امکانات فعلی هاشمی رفسنجانی، موثرترین وسیله بازگشت او به خط مقدم سیاست است.

آیا این بازگشت به سود جریان اصلاح‌طلبی در ایران است؟

به اعتقاد ما نه. همین واقعیت که از هم‌اکنون پیش‌بینی می‌شود وی مورد تایید همه جناح‌های قدرت قرار گیرد، نشانگر آن است که انتخاب او به ریاست مجلس، به نفع شفافیت فضای سیاسی در ایران و مرزبندی بیشتر جریان اصلاح‌طلبی با محافظه‌کاران و سرکوبگران، که برای پیشبرد اصلاحات ضروری است، نخواهد بود. بسیاری از آگاهان قصد رفسنجانی را از شرکت در انتخابات اساسا در این جهت ارزیابی می‌کنند که او با اشغال صندلی ریاست مجلس، مانع برتری و اکثریت اصلاح‌طلبان واقعی در مجلس شود و مجلسی را که انتظار مردم این است به وسیله‌ای برای پیشرفت اصلاحات و مقابله با محافظه‌کاران تبدیل شود، به وسیله‌ای برای سازش در بالا و علیه

اصلاحات تبدیل کند. هر چند هواداران رفسنجانی، و از جمله حزب کارگزاران سازندگی می‌کوشند وی را «پدر» اصلاحات در حکومت اسلامی معرفی کنند، او یک چهره اصلاح‌طلب نیست و کارنامه فعالیت‌هایش نشانگر آن است که همواره متمایل به ایجاد یک دیکتاتوری قدرت‌مند بوده است و در تحکیم استبداد خون‌ریز در ایران نقش بی‌بدیلی را ایفا کرده است. رفسنجانی این هدف را با وفاداری کامل به ولایت‌فقیه دنبال کرده و بسیاری را عقیده بر آن است که او در هر انتخابی، بودن با خامنه‌ای را به راه‌های دیگر ترجیح خواهد داد و می‌تواند در آینده جریان اصلاح‌طلبی در ایران نقش بسیار منفی را ایفا کند. در وجود رفسنجانی باید مردی شیفته قدرت را دید که حاضر است به خاطر قدرت هر اصل و اعتقاد و هر همراهی را به راحتی بفروشد. او بعد از مرگ خمینی، با جدایی از طیف چپ حکومت و پیمان بستن با خامنه‌ای و محافظه‌کاران راه خود را به سوی قدرت هموار کرد. جدایی از این ائتلاف نیز نه به خواست و نه به ابتکار او بود. رفسنجانی همه راه‌ها و وسایل را پیمود و آزموه تا با گرفتن برخی امتیازات عمر این ائتلاف را پادوام سازد و مانع قدرت گرفتن جریان اصلاح‌طلب در حکومت گردد، اما انحصارطلبی محافظه‌کاران او را به سوی دیگر راند.

جریان اصلاح‌طلب در ایران به شخصیت‌های استوار، با مواضع شفاف و هدف‌های روشن و متکی به مردم نیاز دارد و رفسنجانی نه تنها فاقد همه این خصوصیات است، بلکه کارنامه سیاهی در سرکوب و دفاع از استبداد دارد. از همین روست که حمایت جریان اصلاح‌طلبی از رفسنجانی و نشان دادن او بر ریاست مجلسی که باید سنگر اصلاح‌طلبی در ایران گردد، خطای بزرگ و شاید غیرقابل جبرانی خواهد بود.

نظر سنجی‌ها می‌گویند

اکثریت قاطع مردم با طرح محافظه‌کاران برای اصلاح قانون مطبوعات مخالفند

ادامه از صفحه اول خواهد شد. محافظه‌کاران را به عقب نشانند و مانع تصویب طرحی شود که ارتجاعی‌ترین طرح قانون مطبوعات از زمان پیدایش مطبوعات در ایران نام گرفته است؟

رئوس طرح تخریب مطبوعات

طرح اصلاح قانون مطبوعات که از سوی برخی روزنامه‌های اصلاح‌طلب طرح تخریب مطبوعات نام گرفته است، به نوشته روزنامه‌های تهران ارتجاعی‌ترین و ضدآزادی‌ترین طرحی است که از زمان پیدایش مطبوعات در ایران، تهیه و به مجلس ارایه شده است.

این طرح دست‌های نظارت را برای برخوردهای سخت‌تر با مطبوعات، توقیف و لغو پروانه آن‌ها باز می‌گذارد. به موجب این طرح هر یک از اعضای هیات نظارت حتی بدون تصویب سایر اعضا می‌تواند وزارت ارشاد را موظف سازد موارد «تخلف»

نشریه و یا حتی مراکز فروش و چاپ نشریه را پیگیری کند. در این طرح پیش‌بینی شده است ترکیب هیات نظارت بود جناح محافظه‌کار تغییر کند و نمایندگان سازمان تبلیغات اسلامی و حوزة علمیه قم به آن اضافه شوند. اجازه صدور پروانه به حصول اطمینان هیات نظارت از تمکن مالی متقاضی جهت اداره نشریه برای حداقل سه ماه منوط نشده است. محافظه‌کاران قصد دارند نه تنها مدیران مطبوعات، بلکه تمام دست‌اندرکاران مطبوعات شامل روزنامه‌نگار، نویسندگان، طرز نویس، کاریکاتورگراست را در مقابل قانون مسئول کنند و شاکی‌های آن‌ها را به هر بهانه به دادگاه بکشانند. در صورت شکایت از یک روزنامه، هم مدیر و هم نویسنده مطلب به دادگاه فرآ خوانده می‌شوند. مطابق قانون فعلی مطبوعات، نویسندگان و خبرنگاران در مقابل قانون مصونیت دارند و در صورت ارائه شکایت از روزنامه‌ای، تنها مدیر مسئول آن به دادگاه احضار می‌شود. در حالی که در قانون مطبوعات مصوبه سال ۱۳۶۴، بنا به اصل ۱۶۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی جرم مطبوعاتی به دادگستری سپرده

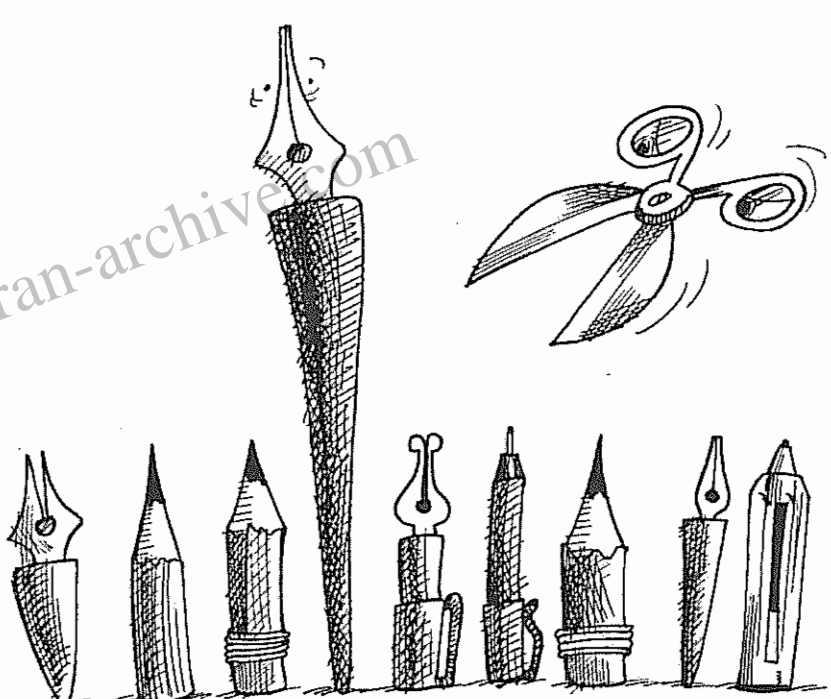
می‌شود و حضور هیات منصفه در دادگاه الزامی است. در طرح جدید دادگاه انقلاب برای رسیدگی به جرایم و تخلفات مطبوعات مسئول شده است. در این طرح، شرط داشتن تابعیت ایران برای انتشار نشریه به «ایرانی الاصل» بودن تغییر یافته و شرط پای بندی و التزام عملی به قانون اساسی به شرایط صاحبان امتیاز نشریات اضافه شده است. مطابق «اصلاح» بسیار خطرناک دیگری که در طرح جدید صورت گرفته است، مدیران مسئول موظف می‌شوند منابع خبری خود را در برابر تقاضای دادگاه و شاکی‌های سازند. در این طرح کمک‌های مالی وزارت ارشاد به مطبوعات منوط به اجازه و تایید هیات نظارت مطبوعات شده است.

شبهاتی که انتقادی نیست

همه این «اصلاحات» به این قصد انجام گرفته است که با گسترش اختیارات هیات نظارت و تغییر ترکیب آن به سود جناح حاکم، به حیات مطبوعات مستقل و مستند خاتمه دهند. طرح دست‌پخت نمایندگان محافظه‌کار، شباهت زیادی به قانون مطبوعات مصوبه سال‌های بعد از

کودتای شاه علیه مصدق دارد. هدف شاه در آن موقع جلوگیری از انتشار مطبوعات مستقل و انتشار نشریاتی بود که از شاه حمایت کنند. اکنون نیز هدف همان است، تنها جای شاه با ولی فقیه عوض شده است. مطابق «اصلاحات» پیشنهادات سرکوب‌گران آزادی‌اندیشه و بیان، با مسئول دانستن نویسندگان و خبرنگاران به افشای منابع خبری، جریان آزادانه ارایه اطلاعات و اخبار سد می‌شود؛ با منوط کردن اجازه صدور پروانه به تمکن مالی، اکثر روزنامه‌نگاران و نویسندگان از گرفتن اجازه انتشار روزنامه محروم می‌شوند و این امکان در اختیار صاحبان ثروت که اکثر آن‌ها به بازار و محافل قدرتمند حکومت وابسته هستند قرار می‌گیرد.

هدف بلافاصله‌ای که محافظه‌کاران از این «اصلاحات» دنبال می‌کنند، انتخابات مجلس ششم است. آنها به روشنی دریافته‌اند که با وجود مطبوعات اصلاح‌طلب و منتقد، شانس آن‌ها برای پیروزی در این انتخابات بسیار کم خواهد بود. از همین روست که آن‌ها ادامه حیات خود را در پایان



دادن به نقش فعلی مطبوعات می‌بینند و حاضرند به این منظور بهای گزافی که بی‌اعتباری بیشتر در میان مردم است را نیز بپردازند. در میان بسیاری از اصلاح‌طلبان این خوش‌بینی وجود دارد که محافظه‌کاران زیر فشار شدید افکار عمومی قادر به تصویب طرح جدید نخواهند بود. اما این خوش‌بینی‌ها فقط زمانی می‌تواند به واقعیت پیوندد که مخالفت شدید افکار عمومی به خوبی سازماندهی شود و علیه این طرح به کار افتاد. برای این کار شهادتی بیش از آن‌چه که تاکنون نشان داده شده، لازم است.

روزنامه قدس در خبری به نقل از سعید حجاریان مدیر مسئول روزنامه صبح امروز و از چهره‌های مهم جریان اصلاح‌طلب طرف‌دار خاتمی نوشت: «دیدگاه امام خمینی (ره) بسا دوران آزادی‌طلب فعلی مغایرت دارد... وی با بیان این نکته که مختصات زمان امام (ره) طرفدار جامعه یک صدایی و یک حزبی و یک مرامی بود که این با مواضع چپه دوم خرداد تطابق ندارد و ثابا دیدگاه‌های

قطعات پازل

محمد قوچانی

می‌گوید) حجت‌الاسلام حسینیان - دوست سعید امامی - می‌گوید این حرف‌ها را باور نمی‌کند و امامی با تقوا و خدمت‌گزار بوده است و در کنار این دو تصورات بسیار متفاوت افکار عمومی وجود دارد که کنج‌گاوانه و چلوتر از اخبار رسمی به ماجرا می‌نگرد و نساباورانسه می‌پرسد چسبوس اسرانیل چگونه ۸ سال در راس عالی‌ترین دستگاه امنیتی کشوری که شعارش مبارزه با اسرائیل است، قرار گرفته است؟

۲- وفادارترین:

شاید اگر سعید امامی هنوز زنده بود هرگز پی نمی‌برد که وفادارترین دوست او کیست؟ اما اینک مشخص شده است که روح‌الله حسینیان از چنان شجاعت و مروءت و شفافیتی برخوردار است که حتی هشدار بی‌آبرو شدنش از سوی دوستان را ناشنیده بگیرد و در مجلس ختم «حاج سعید» (دوستان امامی او را به اسم کوچک صدا می‌کردند)، شرکت کند. روح‌الله حسینیان طلبه مدرسه حقانی قم (برخی روحانیون عالی‌رتبه عضو وزارت اطلاعات از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده‌اند)، یکی از نزدیکان محمد محمدی ری‌شهری، قاضی دادگاه ویژه روحانیت، قائم‌مقام جمعیت دفاع از ارزش‌های انقلاب اسلامی، رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی و عضو هیات منصفه مطبوعات (و بسیاری از مقامات سابق و لاحق) تا این لحظه شجاع‌ترین مردی بوده است که از سعید امامی بدون پرده‌پوشی دفاع کرده است. حسینیان سوابق بسیار قاطعی دارد. در مقام یک قاضی دادگاه ویژه روحانیت نقش فعالی در برخورد با آیت‌الله منتظری داشته و بعضا در دفتر کار خود (مرکز اسناد انقلاب اسلامی) به اتفاق دوستان دوران طلبگی‌اش (علی فلاحیان، محسنی‌اژه‌ای و...) دوره‌هایی را تشکیل می‌دهند. در این دوره‌ها افرادی که حضور دارند حداقل در دو نکته اشتراک نظر دارند: همگی آن‌ها در امور اطلاعاتی، قضائی و امنیتی صاحب‌نظرند و همگی از اظهارنظرهای آیت‌الله منتظری ناراضی هستند. شاید - بنا به ضرورت‌های کاری - دوستی با سعید امامی یکی دیگر از این اشتراک‌نظرها باشد، اما چرا تنها روح‌الله حسینیان حق دوستی را به جا آورد؟ به هر حال این رفتار صادقانه در خور تقدیر است، رفتار درخور تقدیری که از حسینیان تصویر شفاف‌تری به دست می‌دهد. البته هنوز کسانی هستند که معتقدند تصویری که حسینیان از خود نشان می‌دهد چندان شفاف نیست. عباس عبدی (حسینیان روابط حسنه‌ای با او ندارد. یک بار وی و محمد محمدی ری‌شهری در دادگاه ویژه روحانیت به سعید محمد

با اعلام خودکشی سعید امامی، پسرورنده قتل‌های روشنفکران و نویسندگان در ایوان بار دیگر بطور گسترده‌ای مورد توجه مطبوعات قرار گرفته است. از میان ده‌ها خبر و تحلیلی که در روزنامه‌ها درج شده است، مقاله زیر را برگزیده‌ایم که می‌خوانید:

تقریباً تمام نام‌هایی که طی هفته اخیر بر سر زبان‌ها بوده است، نام‌های کمتر آشنای سال‌های اخیر را تشکیل می‌دادند. نام‌هایی که پس از دوم خرداد کمتر شنیده می‌شدند و پس از دو سال پرده‌پوشی و فراموشی یک بار دیگر به صحنه آمده‌اند و چهره‌های اول افکار عمومی شده‌اند. اما نباید گمان کرد که «چهره اول» شدن به خودی خود یک ارزش به شمار می‌رود چراکه آن چه پس از سال‌ها دوستان قدیمی را گرد آورده است یک موضوع مشترک ناخوشایند است: پرونده قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکران (پاییز ۷۷)

۱. مرد نامرئی:

اولین نامی که در افکار عمومی دهان به دهان می‌چرخد، نام آشنایی نیست. واقعیت این است که افکار عمومی نه تنها سعید امامی یا اسلامی را نمی‌شناسند، بلکه حتی تاکنون صورت او را ندیده‌اند. اولین پیامی که پس از اعلام خبر خودکشی غیرمنتظره و غیرمتعارف سعید امامی بر روی تلکسین خبرگزاری رسمی کشور منتشر شد درخواست شورای عالی امنیت ملی از مطبوعات بود که اگر عکسی از او دارند آن را منتشر نکنند. از آن زمان تاکنون نه تنها مطبوعات به این توصیه عمل کرده‌اند، بلکه خانواده سعید امامی نیز مجالس ختم وی را بدون عکسی از او برگزار کرده‌اند. تنها اطلاعاتی که از این چهره اول افکار عمومی وجود دارد محدود به پیهودی تبار بودن، شیرازی الاصل بودن، تحصیل‌کرده آمریکا و اعزام شدنش به ایران پنج سال بعد از انقلاب است. افزون بر آن که امامی با نام مستعار اسلامی (معمولاً اعضای وزارت اطلاعات بیش از یک نام دارند)، به مدت ۸ سال معاون امنیتی وزارت اطلاعات ایران (۱۳۶۸ - ۱۳۷۶) بسوده است. همین اطلاعاتند که باعث شده است قضاوت درباره چهره واقعی سعید امامی دشوار شود. در حالی که بنا به گفته حجت‌الاسلام نیازی - مسئول رسیدگی به پرونده - او عامل اصلی (چند شب بعد از این عبارت اصلاح شد و به یکی از عوامل اصلی تبدیل گشت). قتل‌های روشنفکران و اشکوک به جاسوس‌های برای اسرانیل برده است (روزنامه کیهان نیز همین را

روزنامه نشاط، شنبه ۱۲ تیر ۱۳۷۸

موسوی قزوینی مدیر روزنامه سلام یادآوری کردند تنها در شرایطی وی و روزنامه‌اش را تحمل می‌کنند که عباس عبدی در آن نویسد) روز چهارشنبه در گفت‌وگویی با همین روزنامه و هنگامی که خبرنگار ما از او پرسید: «چرا در انتخابات ریاست جمهوری موضع امامی و حسینیان هماهنگ نبود؟» (حسینیان از ری‌شهری و امامی از ناطق‌حمایت می‌کردند) پاسخ داد: «آقای حسینیان آن موقع سعی داشت طرحی را اجرا کند که فعلا مصلحت نیست بیان کنم». آقای عبدی از واقعه خبر دارد که نمی‌تواند آن را بیان کند؟ آیا تقسیم‌کاری وجود داشته است؟

۳- آخرین مرد:

در همان گفتگو هنگامی که خبرنگار ما از عبدی پرسید «نقش آقای فلاحیان را در این ماجرا چگونه می‌بینید؟ از زبان طنزپرداز و نیش‌دار عبدی شنید: «معلوم نیست ایشان الان کجاست؟ ما هم دنبال او می‌گردیم. اگر شما او را دیدید سلام ما را هم برسانید». علی فلاحیان وزیر اطلاعات کابینه هاشمی که به آرامی آمد و به آرامی رفت توقف‌گاه چند روزنامه اصلاح‌طلب پایتخت در رسیدگی به پرونده قتل‌هاست. تاکنون چند بار روزنامه‌های سلام و خرداد؛ همچنین دفتر تحکیم وحدت خواستار پاسخگویی فلاحیان شده‌اند. در چند سال اخیر شاید تنها زمانی نام فلاحیان پرآوازه شده که دادگاه آلمانی می‌کونوس او را در ردیف متهمان یک سوژه تروریستی قرار داد. (در آن دادگاه آلمانی‌ها می‌گفتند علی فلاحیان به نمایندگی از دولت وقت طرح یک ترور علیه مخالفان خود بوده است. چند روز پیش یک روزنامه‌نگار افشاگر سعید امامی از یکی از شهود حمایت می‌کرده است. اینک این سوال جدی وجود دارد که آیا علی فلاحیان آخرین چهره هفته گذشته، پرده آخر این پرونده نیز هست؟ بیشک این سوال جدی زمانی جدی تر خواهد شد که عبدی نیز گمشده خود را بیابد. برخی آگاهان معتقدند در تخریب روبروی پمپ بنزین (سید حمید روحانی همکار روح‌الله حسینیان نسبت به نام خیابانی که این آدرس در آن قرار دارد: شریعتی - حساس است) دقتی هست که شاید بتوان در آن‌جا علی فلاحیان را دید.

هر چه می‌گذرد قطعات بیشتری از این پازل (معمای قتل‌های پاییزی) در جای خود گذاشته می‌شوند. اما پرسش ترسناکی که در پایان این بازی رخ خواهد نمود این است که تصویری که از کنار هم گذاردن این قطعات بدست خواهد آمد، تا چه حد آشنا خواهد بود؟

روزنامه قدس که در سایر روزنامه‌های محافظه‌کار هم منتشر شد، روزنامه صبح امروز این اظهارات را کذب محض خواند. روزنامه ابرار در پاسخی به این تکذیبیه، در مورد حجاریان نوشت: «وی که سابق بر این یکی از مسدیرکل‌های سابق وزارت اطلاعات بود و به شگردهای جنگ عقیده شده‌اند و برخی گروه‌ها مانند کارگزاران نیز موضع ۵۰ درصدی دارند». پس از چاپ این سخنان در

اظهارات مهمی که تکذیب شد

گروه‌ها مانند مجاهدین انقلاب اسلامی و حتی دانشجویان دفتر تحکیم وحدت و نشریاتی مانند خرداد، همنشهری، ایران، سلام، آریا و نشاط با ما در این زمینه هم‌عقیده شده‌اند و برخی گروه‌ها مانند کارگزاران نیز موضع ۵۰ درصدی دارند». پس از چاپ این سخنان در

امام (ره) فقط برای ایجاد انقلاب مفید بود و از آن دیدگاه برای استمرار جمهوری نظام نمی‌شود استفاده کرد». روزنامه قدس به نقل از حجاریان نوشت: «عدم همراهی کامل با تغییر مواضع نسبت به اندیشه امام (ره) از جمله مشکلات فراروی جبهه دوم خرداد است. برخی

مخالفت آشکار با اقدامات رادیکال و تظاهرات دانشجویان، دعوت مداوم مردم به پیروی بی‌چون و چرما از اقدامات دولت، برخوردهای کینه‌توزانه با نیروهای اپوزیسیون، از جمله سیاست‌های عمده‌ای است که سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی برای خود برگزیده و تاکنون در چند مقاله به آن‌ها پرداخته‌ایم. مجاهدین انقلاب اسلامی در جدیدترین تحلیل خود در نشریه «عصر ما» که زیر عنوان «انتخابات مجلس و گروه‌های هوادار دوم خرداد» درج شده است، نشانه‌های بازهم بیشتری از بازگشت به عقب را به نمایش گذاشته‌اند. این سازمان در ادامه سیاست «خودی و غیرخودی» کردن مردم و احزاب سیاسی اکنون به آن‌جا رسیده است که جز طرفداران آقای خامنه‌ی، همه نیروها و احزاب سیاسی دیگر را در جبهه مخالفان «آرمان‌های دوم خرداد» قرار می‌دهد. طبق جدیدترین تقسیم‌بندی این سازمان، «هواداران دوم خرداد» را «گروه‌های چپ، راست مدرن و بخش‌هایی از چپ جدید» (همه وابسته به حکومت)، تشکیل می‌دهند و هر آن چه باقی می‌ماند، یعنی گروه‌های راست افراطی و خونت‌طلب وابسته به حکومت، «اپوزیسیون غیرقانونی» جزو مخالفین آرمان‌های دوم خرداد هستند. مجاهدین انقلاب اسلامی در عین حال این توضیح را همواره ضروری می‌دانند که «راست افراطی» علیرغم آن‌که مخالف «دوم خرداد» است، اما «خودی» است! این سازمان در این تقسیم‌بندی خودسرانه به

مرزبندی آری، سرکوب نه!

این نیز بسنده نمی‌کند و در داخل «ائتلاف» نیز همه را با نگاه مشکوک می‌نگرد و بدانجا می‌رسد که خود را یگانه مفسر «آرمان‌های دوم خرداد» می‌شناسد و به خود حق می‌دهد درست مثل شورای نگهبان دیگران را به تخطی یا وفاداری از این آرمان‌ها متهم یا مفتخر سازد. «عصر ما» خود نیز بسی پایه بودن این تقسیم‌بندی را می‌فهمد و می‌نویسد: «مرزبندی جبهه دوم خرداد با نیروهای فوق (منظور نیروهای بیرون از حکومت است) از سوی برخی از این گروه‌ها (منظور اصلاح‌طلبان مذهبی است) مورد سوال و تردید قرار می‌گیرد. برای این گروه‌ها، «خودی» دانستن گروه‌هایی که یک‌پارچه در مقابل آرمان‌های دوم خرداد ایستاده‌اند و «غیرخودی» خواندن گروه‌هایی که حداقل در مقام سخن نه تنها بخشی از آرمان‌ها و شعارها را پذیرا هستند، بلکه خود را طرح‌کننده و پیش‌کسوت در این زمینه می‌دانند، سوال برانگیز است.» و از این رو می‌کوشد این تقسیم‌بندی خودسرانه را توجیه کند و برای آن پایه‌ای بتراشد. این روزنامه آن‌گاه «رهنمود» اساسی خود به «گروه‌های هوادار دوم خرداد» را در انتخابات مجلس ششم چنین اعلام می‌کند: «ما برای این باوریم که رمز موفقیت جبهه دوم خرداد در انتخابات دوره ششم و هر مرحله دیگری از فعالیت‌ها و مبارزاتی، حفظ مرزبندی‌های خود با نیروهای مخالف انقلاب و نظام است. چنانچه این مرزبندی‌ها مخدوش شود، علاوه بر تضعیف پایگاه مردمی این جبهه در میان مردم انقلابی و

تفاوت‌ها و اختلافات و تضادها و مرزها آن قدر شدید است که با هیچ گشاده‌نظری نیز نمی‌توان به «مخدوش کردن» این مرزها موفق شد. اما سخن ما چیز دیگری است، ما می‌خواهیم بدون مخدوش کردن هیچ مرزی و به نام خود در ایران فعالیت آزادانه داشته باشیم. سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و سایر نیروهای اصلاح‌طلب خوب است به صراحت اعلام کنند که اساساً حق موجودیتی برای گروه‌های مخالف نظام قایل هستند یا همچنین می‌خواهند آن‌ها را سرکوب کنند، یا در سرکوب آن‌ها شریک باشند. خواست ما از جمله در انتخابات مجلس ششم، مخدوش شدن هیچ مرزی با هیچ نیروی اصلاح‌طلبی نیست، خواست ما آن است که ما و سایر احزاب و سازمان‌های آزادخواه امکان شرکت در این انتخابات را داشته باشیم و مردم بین ما و اصلاح‌طلبان و دیگران تفاوت کنند، نه فقهای شورای نگهبان، نه ماموران وزارت اطلاعات و همچنین نه نویسندگان نشریه «عصر ما». این بسیار ساده و روشن است: اگر اصلاح‌طلبان دوم خردادی در میان مردم چنان پایگاه نیرومندی دارند که عصر ما مدعی است، اگر مخالفان نظام در میان مردم چنان منزوی هستند که عصر ما ادعا می‌کند، پس لطفاً به «خودی‌های» جناح «راست افراطی» توصیه کنید این خامنه‌ای در شرایط حاضر روشن است. این جناح می‌کوشد در چهارچوب سازمان‌های قضایی نیروهای مسلح، حتی‌القدور در خفا (به بهانه ملاحظات امنیتی) پرونده‌های قتل‌های پانزده گذشته را ببندد و آن جنایات را «سانحه‌ای» ناشی از نفوذ معدودی جاسوس به ارگان‌های رژیم جلوه دهد. این تلاش جناح مسلط حکومت، تعجب‌آور نیست. این جناح است که برخی از مؤثرترین سران آن علناً می‌گویند باید برای حفظ قدرت به خونت‌توسل شد و گردن زد و زبان برید. بدیهی است این جناح نمی‌خواهد با ادامه پیگیری قتل‌ها، از کارایی وزارت اطلاعات در اجرای این خشن‌ترین نوع سرکوب، کاسته شود. همان قدر که سمت‌گیری جناح راست در این مورد روشن است، خواست و هدف جناح خاتمی در پرده ابهام قرار دارد. در شش ماهی که از ماجرا می‌گذرد، خاتمی و طرفداران او علائم و نشانه‌های متناقضی به مردم داده‌اند. از یک سو همین حد از افشای دخالت وزارت اطلاعات در قتل‌ها بدون اقدامات خاتمی مرانامه و اساستنامه آن به یک «حزب سیاسی شفاف» هم پیچیده و هم ارتجاعی است. (۴) با این همه، ما در یک سخن با آقای داوری کاملاً موافقیم. و آن اینست که دانشجویان دگراندیش باید امکان داشته باشند که تشکلی‌های سیاسی خود را بسازند. از همین رو توصیه به دفتر تحکیم وحدت برای تبدیل شدن به یک انجمن سیاسی شفاف، زمانی تنها آن زمان مسئولانه خواهد بود که همراه با دفاع جورانه از حق تشکلی مستقل و علنی سیاسی دانشجویان دگراندیش باشد. در غیر این صورت، این توصیه، یک توصیه ارتجاعی و در خدمت احیای دوباره امنیت و سپاه پاسداران کماکان منزل وی را تحت نظر دارند و از تماس آیت‌الله منتظری با مردم و

رئیس زندان اوین برکنار شد

احمدنژاد رئیس زندان اوین به دلیل جانبداری از غلامحسین کرباسچی شهردار سابق تهران برکنار شد. روزنامه تهران تایمز که این خبر را منتشر کرده است، از قول «یک مقام آگاه» نوشت: احمدنژاد به دیدارکنندگان کرباسچی اجازه می‌داد مدت‌ها در زندان باقی بماند. به گزارش این مقام احمدنژاد برای کرباسچی چندین موبایل و گاهی نیز پول فراهم می‌کرده است. همچنین به نوشته روزنامه نشاط، کرباسچی به افشای بدی‌های شهرداری تهران توسط مرتضی الوری شهردار جدید اعتراض کرده است. این گزارش می‌افزاید الوری یک کمیته بررسی انتخاب کرده است تا پرونده قبه معاون سابق شهرداری را بررسی کنند. □

اعتراض به دستگیری

گروهی از دانشجویان دانشگاه‌های ارومیه با ارسال نامه سرگشاده‌ای به ریاست‌جمهوری نسبت به بازداشت‌هایی که در چند هفته اخیر در شهر ارومیه اتفاق افتاده است، اعتراض کردند. در این نامه تعداد کسانی که در جریان مراسم دوم خرداد در این شهر دستگیر شده‌اند، پانزده نفر اعلام شده است. □

۵ میلیارد تومان برای هیچ؟!

در حالی که مردم از فشار فقر و گرانی به فغان آمده‌اند و دولت و مجلس هیچ گامی جدی در جهت کاهش این فشارها بر نمی‌دارند، در ایران خبری دهان به دهان می‌گردد که رژیم برای برگزاری اجلاس تأسیسی مجالس کشورهای اسلامی، ۵ میلیارد تومان هزینه کرده است. این خبر آن قدر بالا گرفته و ناراضی‌ت می‌مردم را دامن زده است که کارپرداز مجلس را مجبور به توضیح، هرچند توضیحی غیرواقعی، کرده است. این مقام گفته است مجلس برای برگزاری این اجلاس از دولت تقاضای ۱۵ میلیارد ریال برای تأمین هزینه‌ها کرده است. به گفته وی مجموع هزینه‌های این اجلاس کمتر از یک میلیارد تومان بوده است. حتی اگر این رقم صحیح باشد، این سوال، به جای خود باقی است که یک میلیارد تومان برای چه؟ □

برای ردگیری قتل‌ها تا به آخر!

ادامه از صفحه اول
روشن‌تر می‌کند. مردم ایران به تجربه و بنا بر شناخت کاملاً قابل اتکای خود می‌گویند سرخ این جنایت در محافل قدرتمند حکومتی است. به نوشته یک روزنامه چلی تهران فلاحیان «توقفگاه» اعلام است. اما او انتهای این ماجرا نیست. آنان که فلاحیان را به ریاست وزارت اطلاعات گماردند، در برابر این انتخاب همان قدر مسئولند که فلاحیان در انتصاب سعید امامی به معاونت خود. با کدام منطق باید پای فلاحیان به این ماجرا کشیده شود و پای روسای او نه؟ همه مردم ایران می‌دانند که وزارت اطلاعات به دلیل حساسیت خود، از ده‌ها طریق زیر کنترل مستقیم علی خامنه‌ای، قرار داشته و دارد و می‌خواهند از زبان یک دادگاه صالح بشنوند آیا واقعا او نسبی‌دانسته است در این وزارت‌خانه چه می‌گذشته است؟ خواست مردم و آزادپخواهان اصلاح‌طلبان درون حکومت این است که اگر خود نیز نمی‌توانند مستقیماً به این پرسش‌ها بپردازند، اما با خواست خانواده این قربانیان و آزادی‌خواهان برای احاله پرونده این جنایت به یک دادگاه بین‌المللی پشتیبانی کنند. دلیل این درخواست کاملاً روشن و کاملاً منطقی است. قوه قضائیه ایران خود متهم به دست داشتن در این ماجرا است و نمی‌تواند داور این پرونده باشد. ما کماکان خواستار آن هستیم که هر نیت که بر ملا شود، بخشی از سازمان قضایی نیروهای مسلح به یک دادگاه بی‌طرف بین‌المللی سپرده شود. ما در عین حال خواهان آن هستیم که: □

نیروهای امنیتی از شرکت...

حتی افراد خانواده‌اش جلوگیری می‌کنند. آگاهان می‌گویند اگر آقای خامنه‌ی بخواهد، می‌تواند با اتکا به قانون در جهت رفع محاصره خانه آیت‌الله منتظری اقدام کند و دستور دهد این محاصره پایان یابد. □

جانشین یزدی

هنوز قطعی نیست

علیرغم اظهارات مکرر محمد یزدی رئیس قوه قضائیه در مورد «قطعی بودن» انتصاب محمود هاشمی به جای او، برخی روزنامه‌های تهران خبر داده‌اند که این جانشینی هنوز قطعی نیست. به نوشته خبرنگار خصوصی روزنامه نشاط، یکی از دلایلی که در این مورد وجود دارد، خواست محمود هاشمی برای تغییر برخی مسئولان اصلی قوه قضائیه است که بیشتر به گروه متولف اسلامی تعلق دارند. این عده را محمد یزدی با خود با قوه قضائیه آورد و این دستگاه عریض و طویل را در اختیار این گروه ارتجاعی قرار داد. از سوی دیگر گفته می‌شود برخی روحانیون بنافوذ نیز با این جایابی مخالفند. به نوشته روزنامه جهان اسلام آیت‌الله یوسف صانعی با انتصاب محمود هاشمی به ریاست قوه قضائیه مخالفت نموده و نسبت به سوابق وی و مواضع وی در مورد خمینی و انقلاب اسلامی اظهار تردید کرده است. □

به صورت علنی در یک دادگاه بی‌طرف برگزار شود.

- درباره مرگ سعید امامی تحقیق مستقل و خارج از چهارچوب قوه قضائیه صورت گیرد زیرا سعید امامی در شرایطی از بین رفت که قوه قضائیه مسئول نگهداری او بود و این قوه صلاحیت بررسی دلایل «خودکشی» او را ندارد.

- تمام بازجویی‌های سعید امامی، چه دست‌نویس‌های او و چه نوارهای بازجویی‌ها منتشر شود.

- علی فلاحیان به عنوان مسئول مستقیم سعید امامی تحت تعقیب قرار گیرد و نسبت به اعمال او و نقش خود در این ماجرا پاسخگو باشد.

- همه مدارک و پرونده‌های مربوط به این جنایت در اختیار وکلای مدافع شاکیان خصوصی قرار گیرد.

- تحقیقات در مورد سایر جنایاتی که نام وزارت اطلاعات در ارتباط با آنها طرح شده است، از جمله توطئه انداختن اتوبوس حامل نویسندگان به دره، قتل چندین نویسنده، ربودن فرج سرکوهی و تروور میکونوس نیز آغاز شود.

- دادگستری کشور آلمان در ارتباط با پرونده میکونوس همکاری قضایی صورت گیرد، چرا که در این زمینه اطلاعات وسیعی در اختیار مقامات قضایی آلمان قرار گرفته است.

- ما نیز چون همه مردم، تشنه حقیقتیم. هر گوشه از حقیقت، با هر نیت که بر ملا شود، بخشی از دینیت است که قربانیان این جنایات بر گردن ما دارند و از همین روست همه آنانی را که خواهان پی‌گیری این جنایات تا آخر هستند به پشتیبانی از این خواست‌ها دعوت می‌کنیم. □

چند هفته پیش آیت‌الله منتظری با صدور نامه‌ای در پاسخ به گروهی از طلاب قم، نظارت استوابی شورای نگهبان را ضایع نمودن حقوق مردم اعلام کرد. این نامه باعث شده است که محافظه کاران فشار بر وی را تشدید کنند. □

از این راه گریزی نیست!

دکتر تحکیم وحدت را در دستور کار خویش دارند و به هر دلیل از ایجاد تشکلی دانشجویی با محوریت لیبرالیسم طفره رفته و تغییر ماهیت و محتوای تحکیم وحدت را دنبال می‌کنند. آقای داوری، آن‌گاه مبتنی بر مجموعه داورهای خود، خط سیاسی آینده دفتر تحکیم وحدت را چنین توصیه کرده است: (اولاً) آن تعداد از دانشجویان که به مواضع جریان‌های ملی‌گرا و لیبرال‌سمپاتی دارند، فعالیت سیاسی خود را خارج از لوی دفتر تحکیم وحدت و در سازمانی شفاف و مستقل و شناسنامه‌دار صورت دهند تا غیرمستقیم تصفیه شوند. ثانیاً) با بهره‌گیری از ابزارهای موجود در تشکیلات، کلیه عناصری که عدم التزام عملی خویش را به اساستنامه و مرانامه دفتر تحکیم وحدت اثبات کرده‌اند، لغو عضویت شوند. ثالثاً) دانشجویان ارزشی که همان انصار حزب‌الله در دانشگاه‌ها و بسیج دانشجویی هستند - از مواضع قهرآمیز نسبت به انجمن‌های اسلامی به شدت پرهیز کرده و دفتر تحکیم وحدت را «خانه» خود بدانند و به آینده آن خوشبین باشند. نویسندگان در این باره امیدواری کرده است که دفتر تحکیم وحدت به «مواضع سابق» خود بازگردد. و حال نظر ما پیرامون آن چه که آمد:

همه احزاب و جریان‌های سیاسی دیگر حق حیات و هرگونه ابراز وجود مستقل، آشکار سیاسی سلب شده است، این کاملاً منطقی و یگانه امکانی است که دفتر تحکیم وحدت شکل شبه جبهه‌ای به خود بگیرد. ابراز نگرانی آقای داوری از زمزمه حذف قید اسلامی از نام انجمن‌های اسلامی، نشان‌دهنده همین واقعیت است که دانشجویان تشکلی‌های فراگیر خود را می‌خواهند. این زمزمه‌ها اگر همچنان مانع ایجاد تشکلی‌های دانشجویان دگراندیش شوند، به زودی به فریادی رسا تبدیل خواهد شد. هر گونه کوشش برای دفتر تحکیم وحدت حول مرانامه و اساستنامه آن به یک «حزب سیاسی شفاف» هم پیچیده و هم ارتجاعی است. (۴) با این همه، ما در یک سخن با آقای داوری کاملاً موافقیم. و آن اینست که دانشجویان دگراندیش باید امکان داشته باشند که تشکلی‌های سیاسی خود را بسازند. از همین رو توصیه به دفتر تحکیم وحدت برای تبدیل شدن به یک انجمن سیاسی شفاف، زمانی تنها آن زمان مسئولانه خواهد بود که همراه با دفاع جورانه از حق تشکلی مستقل و علنی سیاسی دانشجویان دگراندیش باشد. در غیر این صورت، این توصیه، یک توصیه ارتجاعی و در خدمت احیای دوباره امنیت و سپاه پاسداران کماکان منزل وی را تحت نظر دارند و از تماس آیت‌الله منتظری با مردم و

سخنان آقای داوری زیر ستون «تریبون» در روزنامه نشاط نهم تیر ماه ۱۳۷۸، پیرامون «دفتر تحکیم وحدت و توسعه‌نیافتگی سیاسی» جای درنگ دارد. فشرده سخنان وی چنین است: دفتر تحکیم وحدت مواضع و دیدگاه‌های خود را به گونه غیرشفاف و ابهام‌آلود نشر می‌دهد و ترکیب آن طیف گسترده‌ای است که در یک سوی آن مواضع متمایل به گروه‌هایی چون انصار حزب‌الله و سوی دیگر آن مواضع متمایل به لیبرال‌ها و نهضت‌آزادی و در میان این دو قلب نیز دیدگاه‌های متنوعی از چپ و راست و کارگزاران قرار دارد. به گفته آقای داوری، جز طیف خاصی از جریان چپ، سایر جریان‌های داخل نظام از دفتر تحکیم جدا شده و به تشکلی‌سازی روی آورده‌اند اما در مقابل، جریان متمایل به نهضت‌آزادی، گروه پیمان و جبهه ملی در برخی دانشگاه‌ها، زمام امور انجمن‌های اسلامی دانشجویان را در دست گرفته‌اند. نویسنده در ادامه مقاله آورده است دفتر تحکیم وحدت بر اساس همه مندرجات در مرانامه، اهداف برنامه‌ای، اصول تشکیلاتی، خط‌مشی عقیدتی - سیاسی، خط‌مشی فرهنگی آن، باید در جهت ولایت فقیه عمل کند. حال آن‌که حرکت این نهاد چیزی نبوده است جز لیبرالیسم شدن یا شتاب بیشتر. به نوشته وی لیبرال‌ها ارزش‌زدایی از

«تندروی‌های کودکانه» یا «حسابگری‌های سیاسی»؟

مستولین نشریه «هویت خویش» به خاطر چاپ اطلاعاتی انجمن دانشجویان و دانش‌آموختگان کشور از سوی «متولیان انقلاب و امنیت کشور» احضار شدند و ادامه انتشار نشریه ممنوع اعلام شد. تعطیلی یک روزنامه و نشریه در جمهوری اسلامی به خاطر درج برخی واقعیت‌ها و گذر از خط قرمز پدید آمده جدیدی نیست، اما نکته قابل توجه در این زمینه مواضع وزارت ارشاد اسلامی و بویژه مطالب درج شده در برخی نشریات مدافع آزادی بیان و معروف به «دوم خردادی است». از سوی این نشریات، نشریه «هویت خویش» مورد این اتهام قرار گرفت که خواست‌های «خوارچ‌گونه» و نامعقول طرح می‌کند، تندروی‌های کودکانه دارد و مشابه نشریات آن سوی مرزها مطالب می‌نویسد. به هنگام تعطیلی نشریات جامعه و سپس طوس نیز چنین موضع‌گیری‌ها و پشت خالی کردن‌ها رواج یافت. در آن زمان نیز به تشکل‌های دانشجویی و برخی نشریات انتقاد شد که شرایط را درک نمی‌کنند و با چاپ‌روی و زیاده‌خواهی آب به آسیاب محافظه‌کاران می‌ریزند. اما تجربه نشان داده است که خط قرمز را تنها با تخطی شجاعانه و زیرپا نهادن می‌توان جابه‌جا کرد و نه با رعایت و محترم شمردن آن. مسائل و موضوعاتی که تا اندکی پیش نزدیک شدن به آن جرمی بزرگ تلقی می‌شد، اکنون با صراحت اینچا و آنجا طرح می‌شوند. و این ممکن نشد مگر با تابوشکنی و تن ندادن به محدودیت‌ها. و هر بار شکستن حریم تعیین شده در آغاز همراه بوده است با مخالفت بسیاری نیروهای همراه و همسو. علاوه بر وزارت ارشاد، اکثر نشریات مدافع اصلاحات نیز روش و مرزگشایی‌های خود را حد منطقی تعادل قلمداد کرده و پیش‌روها را آگاه حتی با اتهام‌های سنگینی مورد حمله قرار می‌دهند.

اکنون بویژه پس از قتل سعید امامی معاون وزارت اطلاعات در زندان، موضوع پیگیری قتل‌ها و افشای عوامل دست‌اندرکار حساسیت خاصی یافته است و می‌رود که علناً دامان مستولین بالاتر و مهره‌های درشت‌تر رژیم را بگیرد. این امر بر زمینه حساس‌تر شدن عمومی اوضاع سیاسی و ضرورت اتخاذ مواضع روشن در قبال اصلاحات، جا ماندن برخی نیروهای اصلاح‌طلب را به دنبال داشته است. این نیروها، هشدار نسبت به نحوه پیش‌رفت روندها و ضرورت توجه به مصالح نظام را مورد تأکید قرار می‌دهند و تشکل‌ها و نشریاتی را که کمتر به محدودیت‌ها و امر ونهی‌های امنیتی و سیاسی تن دهند، مورد حمله گاه بسیار تند قرار می‌دهند. در این میان تشکل‌های دانشجویی عموماً بیش از همه مورد حمله و انتقاد این گونه نشریات اصلاح‌طلب قرار گرفته‌اند و موضوع قابل توجه این است که این انتقادها هم‌زمان با اعمال فشارهای شدید جناح سرکوب‌گر رژیم بوده است. حتی آنهایی که واضع تئوری فشار از پایین، چانه‌زنی در بالا هستند، به جای حمایت از دانشجویان و حرکات اعتراضی‌شان، در بسیاری موارد پشت آنها را خالی کرده‌اند.

اکنون نشریه دانشجویی «هویت خویش» تعطیل شده است و طبرزدی دبیرکل انجمن دانشجویان و دانش‌آموختگان در زندان بسر می‌برد. می‌گویند سوابق طبرزدی «مشکوک» است و کسانی این سخن را می‌گویند که خود سوابقی بهتر ندارند. سخن ما نه در مورد سوابق طبرزدی و نه حتی مواضع آموزشی اوست، سخن ما این است که همواره آزادی به بهانه‌هایی نظیر آن چه در مورد نشریه هویت خویش استدلال شده، سرکوب شده است و ما با این استدلالات و با سرکوب آزادی به هر دلیل مخالفت و از همین رو توقیف نشریه هویت خویش و دستگیری گردانندگان این نشریه را محکوم کرده و خواهان آزادی فوری آن‌ها هستیم.

نامه سرگشاده مادر طبرزدی به رئیس‌جمهور

اگر او را مخالف خود هم می‌دانید از آزادی او دفاع کنید!

مادر حشمت‌الله طبرزدی که همراه با مدیر مسئول روزنامه هویت خویش از چند هفته پیش در زندان به سر می‌برد، با ارسال نامی به آقای محمد خاتمی رئیس‌جمهور، از او خواست که از آزادی فرزندش دفاع کند. در این نامه با اشاره به سوابق خدمت حشمت‌الله طبرزدی به جمهوری اسلامی و کشته شدن دو نفر از پدران وی در جبهه‌های جنگ، آمده است: «حشمت‌الله طبرزدی در عملیات متعدد شرکت کرد و تا مرز شهادت پیش رفت. اما در این مدت بارها به زندان افتاد، به دفتر محل کار او هجوم آوردند، با زنجیر و پنجه بکس بر سر و روی او زدند ولی شما از او حمایت نکردید، مورد تهدید به قتل واقع شد ولی شما دم برنیارودید، چرا؟ مگر جرم او چیست که باید زندانی شود؟ مگر شما نفرمودید که حتی مخالفان هم در کشور آزادند. پس اگر او را مخالف خود هم می‌دانید، از آزادی او دفاع کنید!»

در حالی که این نامه و درخواست نیز مانند بسیاری از درخواست‌های دیگر از رئیس‌جمهور بی‌پاسخ مانده

شباهت‌های حیرت‌انگیز

اسلامی در تحمیل قانون اساسی مبتنی بر ولایت فقیه به جامعه و تحدید آزادی‌های دوران انقلاب با مقاومت‌ها و مشکلات جدی مواجه شده بودند، چاره را در سرکوب سنگر بیه سنگر کانون‌های مقاومت و از جمله در جنبش دانشجویی یافتند. در آن روزهای اردیبهشت ۱۳۵۹، آن کس که به تیر و تفنگ دست برد و صحنه دانشگاه‌های کشور را خونی کرد، نیروهای جمهوری اسلامی بودند و نه دانشجویان مدافع آزادی. کشته‌شدگان آن روزها نیز دانشجویان بودند که آماج تیر و چاقو و چماق سپاه پاسداران و سپیج و «حزب‌الله» شده بودند. آقای سروش می‌داند که دو تشکل بزرگ دانشجویی در آن روزها یعنی سازمان دانشجویان پیشگام و سازمان دانشجویان مسلمان وابسته به مجاهدین خلق ایران، هیچ کدام نه اسلحه‌ای در دانشگاه انبار کرده

و نوشتارهای آقای سروش و هم‌اندیشان وی نقشی قابل اعتناء در تضعیف مبانی حکومت فقهی و بروز و اوج‌گیری جنبش اصلاح‌طلبی دینی در ایران نداشته‌اند. اما آنجا که دکتر سروش همچنان کارکرد خویش در سال‌های نخستین جمهوری اسلامی و به ویژه در فاجعه «انقلاب فرهنگی» را توجیه می‌کند و آن دوره فعالیت خویش را فاقد خطا و ببری از انتقاد می‌داند، در واقع به اعتبار و نقش امروزش در جنبش اصلاح‌طلبی ایران خدشه وارد می‌کند و در این مورد که آزادی‌خواهی تا چه حد در اصلاح‌طلبان دینی ریشه دوانیده، شکافی از شک و تردید می‌گشاید.

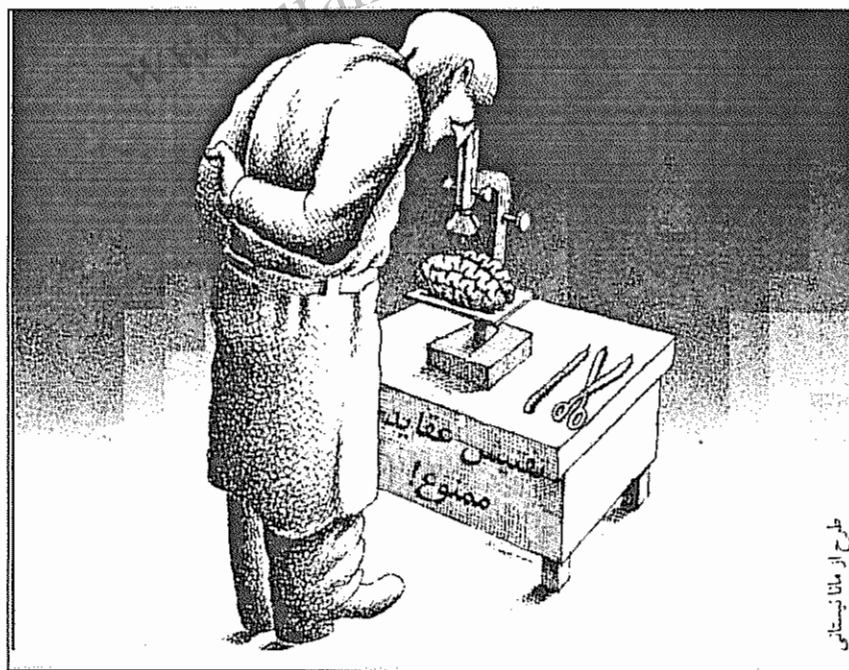
آقای سروش بهتر از هر کسی می‌داند که نقش «انقلاب فرهنگی» که هدفی جز سرکوب جنبش آزادی‌خواهی در دانشگاه‌ها را نداشت، در حزب جمهوری اسلامی طرح‌ریزی شد و کسانی همچون رفسنجانی، آیت و جنتی از سلسله‌چنانان فروع شریعت اسلام است. در این نیز تردید نیست که گفتارها

جنبش دانشجویی را با خشونت که کمتر نمونه‌ای برای آن می‌توان یافت، سرکوب کردند. این کارکردهای ستاد انقلاب فرهنگی به سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۲ یعنی به همان دوره‌ای مربوط می‌شود که هنوز هم آقای سروش به نیکی از آن یاد می‌کند و به حضور خود در فعالیت‌های آن دوره ستاد مفتخر است.

گسرودها، سازمان‌ها، تشکل‌ها و شخصیت‌هایی که در رویدادهای انقلاب ۱۳۵۷ و سال‌های بلافصل آن نقشی داشته‌اند، هر کدام به این یا آن اندازه، آن نقش را به گونه‌ای انتقادی وانگریسته‌اند، خطاها و کنش‌های مثبت خویش را برسرهم‌دهاند و از آن برای فعالیت‌های آتی تجربه اندوخته‌اند. آن دسته از نیروهای مذهبی که امروز به «اصلاح‌طلبان دینی» شهره شده‌اند نیز از این روند برکنار نبوده‌اند. مورد آقای سروش اما نشان می‌دهد که هنوز هم بخش‌هایی از این نیرو در آرزوی سبب گذشته خود از جسارت لازم برخوردار نیستند و به نقد ریشه‌ای و مبتنی بر درک امروزین خویش تن نمی‌دهند.

اصلاح قانون انتخابات برای مدتی محدود به تعویق افتاد

ادامه از صفحه اول هفته پیش طرح مصوبه کمیسیون راکه با هدف ایجاد مشکلات بیشتر برای نیروهای اصلاح‌طلب و دموکرات تهیه شده است، در دستور کار مجلس قرار داد. به



دنبال این حرکت جانبدارانه هیئت رئیسه مجلس، مسجد انصاری رئیس فراکسیون مجمع حزب‌الله مجلس، خواهان مسکوت گذاشتن این طرح گردید و خواستار آن شد که هیئت مرکب نمایندگان رئیس‌جمهور، وزیر کشور، شورای نگهبان، افرادی از مجلس و اساتید برجسته حقوق از مجموعه طرح‌های تقدیمی فعلی و لایحه دولت طرح جامعی را تهیه کنند تا از این طریق وحدت نیروهای خودی داخل و خارج از مجلس تأمین شود. در جریان رسیدگی به پیشنهاد انصاری نهایتاً پس از چند مرحله رأی‌گیری و تشکیک در آن، رأی‌گیری با ورقه به عمل آمد که در نتیجه موافقان پیشنهاد مسکوت مانده طرح با ۱۰۵ رأی از ۲۰۶ رأی به پیروزی رسیدند. حال قرار است کمیته مشترکی از نمایندگان دولت،

مجلس و شورای نگهبان در مدت ده روز پس از تشکیل، نظرات خود را در اختیار مجلس قرار دهد. از جانب دولت تاکنون موسوی لاری وزیر کشور،

بررسی قانون انتخابات بتواند در زمان مقرر پیش‌نویس جدیدی را تهیه کند که مورد تأیید اکثریت قابل توجه مجلس قرار گیرد، وجود دارد. در این صورت کار برای نیروهای «نخودی» که هم با ضوابط دست و پاگیرتر مواجه خواهند بود و هم در نهایت تیغ نظارت استصوابی شورای نگهبان را در بالای سر خود خواهند داشت، همچنان دشوار خواهد ماند. در پایان سال گذشته دیدیم که نتیجه کار کمیته مشابهی در مورد انتخابات شوراها آن شد که داوطلبان خاصی مجبور شوند خود را ملتزم و معتقد به ولایت فقیه نشان دهند. حال باید اندکی سبک‌رود و دید که «ارمغان» کمیته چسب‌بری برای نیروهای غیرحکومتی و عناصر آزادی‌خواه جامعه چه خواهد بود.

علی فلاحیان مهره بعدی است

ادامه از صفحه اول معتقد است سعید امامی آن مهره درشتی نبود که به دام افتاد. این روزنامه با اشاره به مراسم ترجم سعید امامی که با حمایت جریان راست و حضور حسینیان رئیس مرکز اسناد انقلاب اسلامی و از دستیاران ری شهری برگزار شد، نوشته است: «ایا معنای این حضور گستاخانه این نیست که عقیه سعید اسلامی هم چنان دست نخورده است و کسانی که او را به کار آدم‌کشی گماردند، هنوز پابرجا و قدرتمند... باید در پروژه پرونده وحشت به دنبال رد پای مهره‌های درشت‌تری گشت.

روزننامه نشاط ۸ تیر در تحلیل این خبر نوشته است: «سعید حجاریان در اتخاذ چنین موضعی تنها نیست. روز گذشته دو منبع دیپلماتیک نیز نتوانستند نگرانی خود را از روند پرداخت اصلاح‌طلبان به ماجراهای اخیر پنهان کنند». در گزارش این روزنامه آمده است: یک سفیر محترم و با سابقه که کشورش دارای روابط بسیار دوستانه‌ای با جمهوری اسلامی است، در یک اظهار نظر دوستانه خواستار توجه اصلاح‌طلبان هوادار خاتمی به بازی شده است که تازه آغاز شده و شاید دیگر نتوان آن را جمع کرد. او معتقد بود چنین اتفاقی می‌تواند به یک فاجعه برای ساختار امنیتی ایران تبدیل شود. از سوی دیگر یک روشنفکر و روزنامه‌نگار نیز به خبرنگار نشاط گفته است: آن چه در حال رخ دادن است، مانند آن می‌ماند که کشتی را از یک نقطه سوراخ کنیم و امیدوار باشیم که تنها همان بخش غرق شود. نشاط پیش‌بینی کرده است که توجه به اهمیت و حساسیت ماجرا، به زودی «پیام بازدارنده» از «بالا» خواهد رسید.

در مقابل این «پیام بازدارنده» که قرار است برسد، روزنامه سلام پیام دیگری خطاب به خاتمی دارد. این روزنامه در روز ۶ تیر از زبان یکی از خوانندگان خود نوشت: «خاتمی! دو سال است با سعید امامی‌ها با تساهل برخورد کردی و نتیجه‌اش را دیدی. فرصت را از دست نده و مانند جدت با این خوارچ زمان برخورد کن. اگر نکردی، پشیمانی سودی ندارد و دیگران با ضایعات بیشتر این کار را می‌کنند.»

دو پیام!

یکی از افرادی که با اظهار نظری غیرمنتظره، بسیاری

نامه‌ای به رفیق فرخ نگهدار

بهزاد کریمی

قسمت اول

هم در حرکت تکاملی که در پیش گرفته‌اند، آسیب رسانده‌ایم؟ ما اهل بازی‌های کلاه بوقی نیستیم، اما اهل پنهان کردن آئینه عبرت نه برای خود و نه برای دیگران هم که نباید باشیم. مسئولیت ما در آن است که به هر جریان تحول یافته بگوییم: ما از گذشته شما آگاهیم، ما از رسیدن شما به موضع امروزی بسیار خرسندیم، و یاور شما خواهیم بود هرگاه که امروز نیز پیش‌تر بروید. مسئولیت ما آن است که اولاً، نه تحول را در انحصار خود بدانیم و ثانیاً، به هیچ نیروی تحول، جز به گونه «منطقی و تاریخی» نگاه نکنیم.

فرخ عزیز! برخورد اعتمادبرانگیز چه در رابطه با عزیزان و چه در رابطه با همراهان، به معنای آن نیست که در «تصویر» سازی از خود، تاریخ را به بوته فراموشی بسپاریم و یا دیروز را با دید امروزین بازسازی کنیم. حقیقت این نیست. حقیقت، تغییرهای بزرگ در بسیاری از عرصه‌ها و در بسیاری از جریان‌های سیاسی و فکری طی دو دهه اخیر است. این، و فقط هم این است کلید اعتماد ورود به صحنه سیاسی امروزین.

«تفاوت نظر از دیروز تا امروز»

در جمع‌بست اختلاف سیاسی عمومی در چهار کنگره اول سازمان گذشته که حاصل و فرجام کار هر چهار کنگره، صف‌آرایی نیروی متشکل سازمان حول دو سند بوده است که یکی از آنها، «پایان دادن به حکومت جمهوری اسلامی» را شرط «رسیدن به دموکراسی برای ایران» می‌دانسته و آن دیگری، «حرکت ایران به سوی دموکراسی را از طریق پیشبرد یک مبارزه مسالمت‌آمیز در اصلاح‌طلبانه در جهت تقویت عناصر جمهوری و مردم‌سالاری در کشور میسر می‌دید.»

برای اینکه بحث را دقیق‌تر پیش ببریم، ابتدا حکم تو را تصحیح می‌کنم. اگر از کنگره اول صرف‌نظر کنیم که اصولاً به دلیل پرداختن به سیاست‌ها و عملکرد رهبری در دهه «۶۰ فرصت چندانی نداشت تا جز ارائه یک فرمول در رابطه با سمت‌گیری کلی سازمان در سیاست، به ترسیم و تدقیق خط‌مشی سیاسی سازمان بپردازد، اختلاف سیاسی بین ما در سه کنگره دیگر را باید چنین فرمول‌بندی کرد:

دیدگاه اکثریت - ما به عنوان مدافعان پیگیر دموکراسی و جمهوری برای ایران، خواهان برکناری جمهوری اسلامی هستیم و جهت «جسایگزینی» آن در راه ایجاد «الترناتیو دموکراتیک» مبارزه می‌کنیم؛ و دیدگاه اقلیت - ما باید فقط از دموکراسی و جمهوری دفاع کنیم بخورد با جمهوری اسلامی را در سطح انتقاد از عملکردهای آن و مخالفت با سیاست‌های آن تنظیم نمایم.

تو از مدافعان دیدگاه دوم بودی و اعتقاد داشتی که صرف طرح کلمه «الترناتیو» در سند خط‌مشی، برای سوزاندن پاره‌های امکانات در حکومت کافی است. پس، بحث ما با هم‌دیدگر این نبود که آیا باید و می‌توان برای رفرد در همین رژیم مبارزه کرد یا نه، و آیا ما مدافع مبارزه مسالمت‌آمیز هستیم یا نه؟ اگر به هر سه سند خط‌مشی سیاسی مصوب آن سه کنگره مراجعه کنی، خواهی دید که در همه آنها چندین ماده به موضوعاتی اختصاص دارد از این دست: «سازمان ما در مبارزه سیاسی علیه رژیم، تنها بر کاربست اشکال دموکراتیک و مسالمت‌آمیز مبارزه تأکید دارد» (از سند خط‌مشی سیاسی مصوب کنگره دوم مرداد - شهریور ۱۳۷۰)، «ما از تلاش در جهت اداره علمی کشور و نهادهای حکومتی، و از تلاش برای عرفی‌کردن شئون کشور، که هر دو از فرآیند تراشیدن اشکال مقابله جامعه به حاکمیت فقه است، پشتیبانی می‌کنیم و بازتاب این تلاش‌ها را در حکومت جمهوری اسلامی، به سود جامعه می‌دانیم.» (از همان سند فوق‌الذکر)، و «طیفی از نیروهای مذهبی در جهت پذیرش دموکراسی و حاکمیت قانون و تعهد به آن حرکت می‌کنند. ما این نیروها سیاست بحث و گفتگو در پیش می‌گیریم و مخالفت با مواضع منفی آنها، از مقاومتشان در برابر استبداد مذهبی حاکم حمایت کرده و از تحولات مثبت در میانشان، استقبال می‌کنیم.» (از سند خط‌مشی سیاسی مصوب کنگره چهارم مردادماه ۱۳۷۴)

فرخ جان! همان‌طور که می‌بینی، طرفداران پایان‌دادن به حکومت جمهوری اسلامی نه تنها با تک‌تک عناصر مطروحه در دیدگاهی که تو با تعریف «حرکت ایران به سوی دموکراسی از طریق پیشبرد یک مبارزه مسالمت‌آمیز و اصلاح‌طلبانه در جهت تقویت عناصر جمهوری و مردم‌سالاری در کشور» فرمول‌بندی کرده‌ای، مخالفت نداشته‌اند بلکه خود طراح آنها بوده و در حرف و عمل از تک‌تک این عناصر پاسداری کرده و در سند خط‌مشی خود آنها را تصریح کرده‌اند. مگر خود محور «انتخابات آزاد» در همین اسناد، جز این معنی را دارد که سازمان ما، طرفدار ۱ - مبارزه ۱۰ ادامه در صفحه ۱۰

اسلامی؟ و اگر پاسخ مثبت است - که من جز آن را نمی‌توانم هضم کنم - در این صورت صمیمانه‌تر نخواهد بود هر آینه تو این ادعا را که گویا در سازمان ما تنها تو به داشتن «تحلیل بنیادین از روندهای جمهوری اسلامی شناخته هستی»، پس بگیری؟

نخوه درست در رجوع به گذشته آن است که ظرفیت و انگیزه انتخاب‌ها به گونه تاریخی بررسی شود، و متأسفانه تو در این نوشته‌ات به گونه‌ای عمل کرده‌ای که دوستانت را پس از یک دهه احتراز آگاهانه از مناقشه پیرامون صف‌آرایی‌ها در درون کمیته مرکزی پیشین، بر آن می‌داری تا باز خود را مجبور به ورق زدن کتاب گذشته ببیند. اما من، باز از برگشت به گذشته خود را پرهیز می‌دهم و فقط به این بسنده می‌کنم که به تأکید بگویم: اصل اختلاف در آن زمان که در تئوری، استراتژی، تاکتیک و هر اقدام بیرونی و هر رابطه درونی سازمان بازتاب می‌یافت، مرکزی‌با «خط‌مشی شکوفایی جمهوری اسلامی» و یا حفظ قربت با آن بود. همین پس! اما خود دلیل اینکه تو یکبار به یاد خاطرات سیاسی آینده‌ای، مسلماً سیاسی است. منظور تو از یادآوری آن خاطره سیاسی آن است که امروز این «تصویر» را از خود به دست بدهی که موضع فکری - سیاسی واقعی تو هیچگاه مبتنی بر تقابل با نیرو و حتی امکان اصلاحات در رژیم نبوده است، تو همواره جانبدار ایده رفرد در درون جمهوری اسلامی بوده‌ای. باشد، فرض کنیم که پیام‌گیرندگان بپذیرند که چنین بوده است، اما هم‌انها و هم ضد و غیر آنها، از تو نخواهند پرسید پس به کدام دلیل پس از تصویب مشی راهبرانه «سرنگونی جمهوری اسلامی» در سازمان، همچنان در حفظ موقعیت رهبر سازمان مصر بودی و چرا در همان زمان، اعلام نکردی که با آنکه نیرو و امکان معینی در جمهوری اسلامی برای تحول را برآوردی اما حاضر به اعلام آدرس این نیرو نیستی و فعلاً حاضر به بیعت با مشی سرنگونی هستی؟

تو خوب می‌دانی که در آن زمان از یک طرف نگاه تئوریک همه ما به جناح‌بندی‌های درون حکومت، از زاویه انقلاب دموکراتیک و رادیکالیسم ضدامپریالیستی بود و از طرف دیگر، در آن زمان هنوز حرف و حدیثی از اصلاحات و رفرد آن هم بر سر «آزادی»، «توسعه سیاسی»، «جامعه مدنی»، و «قانون‌مداری» و غیره در نیروهای جمهوری اسلامی در میان نبود. در آن دوره، نیرویی شاخص با این شعارها که امروز نه تنها مورد توجه تو که مورد عنایت همه ماست، حتی در شکل محور میهم آن نیز، در درون جمهوری اسلامی برآمد نداشت. در آن زمان با وجود جناح‌های مختلف در حکومت با منشا اختلافات و تمایزات جدی، یک نکته مسلم بود: ناگفته، همگان ذوب در ولایت فقیه خمینی بود. آخر تو که با وسواس زیاد - و به جای خود بسیار درست و ضرور - آدم‌ها، جریان‌های اصلاح‌طلب و امکانات رفرد در جمهوری اسلامی را تعقیب کرده‌ای و می‌کنی، مگر نمی‌دانی که بسیاری از چهره‌هایی در حکومت که امروز از استبداد مذهبی فغان دارند، و در راستای «جامعه مدنی»، «جمهوریت»، «مردم‌سالاری» و به طور کلی عملاً در سمت فاصله‌گیری از ولایت فقیه حرکت می‌کنند و هم از این سوی مرتجع‌ترین نیروهای جمهوری اسلامی، نام «بدتر از مناقق» و «ستون پنجم دشمن» به خود گرفته‌اند، در همان زمان زیر علم ولایت فقیه زمان، یا با وجدان آسوده فقیه» هدف روز معرفی می‌شود و بالاخره هم راه تحقق آن نیز «یکی کردن مطالبات و همسو کردن فشار همگانی» اعلام می‌شود.

خودت بگو، فرخ جان! دلیل این همه نوسان طی ۱۴ سال گذشته در رابطه با انتخاب هدف استراتژیک و نیز پیشرفت‌ها و پسرفت‌ها در رابطه با سنجش ظرفیت جمهوری اسلامی چه بوده است؟ آیا نه این است که حد امیهای تو نسبت به امکان یا عدم امکان اصلاحات در جمهوری اسلامی، بازتاب مستقیم تحولات درون جمهوری اسلامی در ذهن تو بوده است؟ و نه این است که همین بازتاب‌های دائماً متغیر استراتژی و تاکتیک سیاسی بوده و رهنمون تو در ارائه «تحلیل بنیادین از روندهای جمهوری

رهبری خود برگزیده‌اند». (یعنی که، رهبری به مثابه یک گروه ماهر در نظرسنجی و مطیع در اجرای این نظر؟).

خوشبختانه در میان ما افکار پیش‌رونده و پیش‌برنده در زمینه تکامل هر چه بیشتر پذیرش مسئولیت به شیوه دموکراتیک و عمل به مسئولیت به نحو دموکراتیک جریان دارد و رابطه فرد مسئول با کار کلکتیو مدام در حال بازنگری است. اما روشن است که ما هنوز برای رسیدن به اتوریته دموکراتیک طرز‌بازار راه درازی در پیش داریم.

فرخ عزیز! اینکه هر صاحب‌نظر در سازمان باید طرح و نقشه سیاسی و تشکیلاتی خود برای هدایت سازمان را به روشنی طرح نماید، امری است ضرور و کاملاً مسئولانه - که یک نمونه آن برآمد قابل‌تقدیر تو در همین نوشته‌هایت است - و نیز در خدمت شفافیت که لازمه دموکراسی است؛ ولی طرح نظرات بر زمینه ایراد اتهامات غیرواقعی به دوستان، نه تنها کمکی به شفافیت فضای بحث‌ها نخواهد کرد بلکه جو بی‌اعتمادی و بدگمانی را پدید خواهد آورد که آفت دموکراسی است.

رجوع به گذشته به چه نحو و به چه منظور؟

تو در نوشته خود از پلنوم مهر ماه ۱۳۶۳ یاد می‌کنی و از سرگذشت تصویب شعار استراتژیک «سرنگونی جمهوری اسلامی ایران» سخن می‌گویی. تو گفته‌ای که جناح چپ سازمان اصرار داشت مشی سازمان به طرف شعار سرنگونی برآورد، و حرف کاملاً درستی زده‌ای. ما بر این اصرار داشتیم و با جناح راست سازمان که تو در رأی آن قرار داشتی بر سر این موضوع مسابحات درون‌سازمانی تسندی را پیش می‌بردیم.

تو می‌گویی که «من (با این مشی) موافق نبودم و آن را در آن وضع بی‌معنا می‌دیدم». بسیار خوب! من می‌دانم که تو واقعاً هیچگاه قلباً با آن موافق نبودی، اما تو هم می‌دانی که بارها و بارها، با زبان و قلم خودت قلبت را به درد آوردی؟

در سال‌های نخست پس از پلنوم وسیع سال ۱۳۶۵، چه در چهره بیرونی و چه در بولتن‌های درونی از سرنگونی جمهوری اسلامی دفاع کردی و مرداد ماه ۱۳۶۹ در کنگره اول اعلام داشتی که: «این رژیم، جمهوری اسلامی است». در دروغ نام جمهوری بر آن نهاده است». در تابستان ۱۳۷۴، در مصاحبه با رفیق تابان، «هدف اساسی خط‌مشی مصوب کنگره سوم یعنی برکناری جمهوری اسلامی» را «هدف صددردست» اعلام کردی و تنها عدم «اخت» بودن خود با «واژه برکناری» را متذکر شدی، و زمستان همان سال، در کنفرانس «ایران در آستانه سال ۲۰۰۰» اعلام داشتی که: «استقرار جمهوری پارلمانی به جای جمهوری اسلامی مطالبه اساسی و هدف استراتژیک همه نیروهای دموکرات و جمهوریخواه است».

اما از پی تحولات دو خرده، در نوشته‌های تو هدف استراتژیک جمهوری پارلمانی به یکبارگی گم می‌شود و فکر تحقق جمهوری مورد نظر از طریق اصلاحات در جمهوری اسلامی و با حذف ولایت فقیه از آن، آن سیدی می‌شود که همه تخم‌مرغ‌های تو در آن جا می‌گیرد. «دروغ بودن جمهوری» به کلی رنگ می‌بازد و فونکسیون جمهوری و پارلمانتاریسم در جمهوری اسلامی تمام فکر تو را به تسخیر خود در می‌آورد. برکناری ولایت فقیه از هدف تاکتیک به هدف استراتژیک ارتقا می‌یابد و «به دست آوردن حق عدم اعتقاد به ولایت فقیه» هدف روز معرفی می‌شود و بالاخره هم راه تحقق آن نیز «یکی کردن مطالبات و همسو کردن فشار همگانی» اعلام می‌شود.

خودت بگو، فرخ جان! دلیل این همه نوسان طی ۱۴ سال گذشته در رابطه با انتخاب هدف استراتژیک و نیز پیشرفت‌ها و پسرفت‌ها در رابطه با سنجش ظرفیت جمهوری اسلامی چه بوده است؟ آیا نه این است که حد امیهای تو نسبت به امکان یا عدم امکان اصلاحات در جمهوری اسلامی، بازتاب مستقیم تحولات درون جمهوری اسلامی در ذهن تو بوده است؟ و نه این است که همین بازتاب‌های دائماً متغیر استراتژی و تاکتیک سیاسی بوده و رهنمون تو در ارائه «تحلیل بنیادین از روندهای جمهوری

کنی.

اما اجازه بده که من موضوع مورد اختلاف را بار دیگر خاطر نشان کنم. تو باید بخاطر بیابوری که در نشست مهر ماه ۱۳۷۴ شورای مرکزی وقت بود که در بحث پیرامون وظیفه رهبری سازمان برای تدارک کنگره، وقتی موضوع تشکیل کمیسیون اسناد برای کنگره پنجم مطرح شد، دو نظر جلوه کرد: یک نظر که تو از مدافعان آن بودی، و وظیفه کمیسیون را صرفاً سازماندهی بحث‌ها و سمینارها می‌دانست و در امتداد آن، و در پوشه کردن سندهای مختلف و انتشار آن‌ها، و در مقابل، «فکر غالب در شورای مرکزی» که کمیسیون را بدو موظف به سازماندهی بحث‌ها و سمینارها می‌دانست و در امتداد آن، و در اسناد ضرور برپایه مباحثات در کمیسیون و سازمان جهت ارائه به کنگره، و مسلماً پیش از کنگره، انتشار آن‌ها و نیز همزمان انتشار اسناد دیگر ارائه شده به کمیسیون.

پس بحث ما بهیچوجه بر سر این نبود که کمیسیون به جای اشخاص و یا گرایش‌های فکری طرح و برنامه ارائه دهد، اختلاف بر سر این بود که آیا تدارک فکری، سیاسی و تشکیلاتی کنگره آتی جزو وظایف مسئولین برگزیده در کنگره قبلی است یا نه؟ و این تدارک، آیا می‌تواند در سطح تشکیل سمینارها متوقف بماند و آیا می‌تواند جز در تنظیم و تحریر سندهای پایه جهت ارائه به کنگره فرجام دیگری هم یابد؟ «فکر غالب در شورای مرکزی» معتقد بود که کمیسیون باید مشوق هر صاحب‌نظری در سازمان ما باشد که تمایل و توان ارائه سند را دارد و برای صاحب هر سند هم همان اندازه حق قابل‌گردد که برای خود، و تصمیم‌گیری در مورد اینکه چه سندی مبنای بحث در کنگره قرار گیرد را هم باید حق نمایندگان کنگره دانست که طبعاً آن میزان آگاهی دارند تا در انتخاب سند مینا، مرعوب موقعیت سازمانی فرد یا ارگان ارائه‌دهنده واقع نشوند. اما «فکر غالب» در همان حال معتقد بود که شورای مرکزی حق ندارد به امید اینکه بالاخره رفقایی یافت می‌شوند که سند ارائه بدهند، با دستان خالی به کنگره بروند و از مسئولیت خود شانه خالی کنند.

اما هر آینه اگر قرار بر طرح صحیح صورت مساله باشد، باید گفت که اختلاف بین ما به هیچ رو بر سر رعایت دموکراسی یا نفی آن نیست، اختلاف بر سر درک و تفسیر فکر و عمل دموکراتیک از جمله و به ویژه در موضوع رابطه حقوق تشکیلات و رهبری است. واقعیت این است که از زمانیکه شیوه «سانترالیسم دموکراتیک» در سازمان ما به دلیل عوارض سنگین حاکمیت سانترالیسم پی حد و حصر بر حیات سازمان در دهه نخست پس از انقلاب زیر علامت سوال قرار گرفت، از یکسو خوشبختانه زمینه‌ساز بازسازی ساختار تشکیلاتی سازمان برپایه دموکراسی شد، و از سوی دیگر چون نقد و وضع سابق در مسیر منطقی و قانونمند پیش رفت، متأسفانه ما را با انواع اندیشه‌های انارشستی و فوق‌لیبرالی در رابطه با ساختار تشکیلاتی و دستگاه رهبری روبرو کرد. آری! سال‌ها وقت صرف شد تا روحیه رهبرگریزی و رهبری‌ستیزی که در کل سازمان سر برآورده بود، فروکش کند و ما به نوعی از تعادل در رابطه با دموکراسی و رهبری برسیم. اما هنوز هم رسوبات این اکسترم‌ها، قویاً ما را رنج می‌دهند. این وضع، البته مختص ما نیست، اما طبعاً در هر جریان که نوسازی بر پایه دموکراسی پرشتاب‌تر بوده و دامنه وسیع‌تری به خود گرفته، به همان میزان هم تنش در رابطه با رهبری و حدود و وظائف و اختیارات آن حداث فزاینده‌ای داشته است. تناقضات اندیشه‌های تو در همین رابطه، خود یک مثال روشن است و به نحو گویایی خصلت‌ناماست. تو از یک سو بر این نظر هستی که: «کنگره نه جای انتخاب سیاست‌ها» که «جای انتخاب سیاست‌گذاران است» و «واقعی» آن است که نمایندگان، فرد یا افرادی را مسئول کنند و «تعیین سیاست‌های سازمان در فاصله دو کنگره» را به دست او و یا آنها بسپارند (یعنی که رجعت به نوع دیگری از اختیارات بی حد و حصر رهبری را رهبری؟)، و از سوی دیگر، معتقد هستی که رهبری «خردمند» آن است که «مسئولیت خود را شنیدن صدا و به اجرا درآوردن تصمیم‌های آنانی بیاید که او را به

فرخ عزیز! با درنگ بسیار نوشته‌هایت در چهار شماره اخیر نشریه کار را مطالعه کردم. حاصل، احساس دوگانه رضایت و تأسف بود. رضایت از اینکه، چه شفاف، مشی سیاسی و نظر خود را ترسیم کرده‌ای، و از اینکه پاره‌های از پیشنهادها و راه‌کارهای ارائه شده توسط تو، انگیزاننده آموزنده و مفید برای حرکت مشترک همه ماست. اما، تأسف و تأسف بسیار از اینکه، ما را چه می‌شود؟ آخر ترا چه می‌شود که چنین بی‌مهیا و بی‌پروا، تصویری آسان غم‌انگیز و مایوس‌کننده از سازمان بدست می‌دهی، و بعد هم به انگیزه «نجات» آن، ما را به کژراهه‌های ناکجاآباد فرا می‌خوانی؟

براستی با این اظهارات فرخ نگهدار چه باید کرد؟ من در پاسخ به این پرسش، سرانجام به این نتیجه رسیدم که: اولاً در برابر بی‌انصافی‌های گزاف تو در حق سازمان موجود و به ویژه بدآموزی‌های تو، مطلقاً مجاز به سکوت نیستیم؛ ثانیاً در شرایطی که تو در نوشته‌هایت آن چنان با آدرسی و بی‌ادرس به همگان ساخته‌ای و سخن، آسان بافته‌ای که یک ناظر خارجی را می‌تواند دچار این شبهه کند که گویا فرخ نگهدار با یک دنیا تئوری، سیاست، برنامه عمل، ساختار تشکیلاتی و نظریه‌های ناظر بر آن در یکسو ایستاده است و در آنسو کسانی دیگر که طبق القانات تو جملگی در دریای «تناقضات» غوطه‌ورند و نقطه اشتراکشان فقط وجه افتراق همه آن‌ها با تست، دیگر مقاله نمی‌تواند آن ظرف مناسبی باشد که برای سخن گفتن با تو افکار کند. وقتی که در نوشته تو احکام سنگینی علیه دوستان - و اما در همان حال عمدتاً فاقد آدرس - جا می‌گیرند، مثلاً به هنگام بحث پیرامون «مکانیسم برای به جریان انداختن حق اظهار نظر در سازمان» ظن «نخواستاریم» پیش کشیده می‌شود و در زمان سخن گفتن از «لزوم رجوع مسئولان نشریه به منتقدین درون سازمان برای باز کردن بحث‌ها» شوم «آگر مسایل دیگر عمل نکند» ردیف می‌شود، دیگر چه راهی جز این باقی می‌ماند که: با رفیق فرخ تنها به گونه مستقیم باید حرف زد؛ البته می‌توان حدس زد که تو که طرفدار حزب شیوه‌ای هستی، خود نیز بسندی که حرف‌های فی‌مابین، در شکل نامه جریان باید تا همگان از پشت شیشه شفاف بتوانند آن‌ها را باز بخوانند. باری، این نامه را گامی دیگر در راستای همان شعاری بدان که خودت بر پیشانی نوشته‌هایت حک کرده‌ای: «بحث علنی پیرامون مسائل درونی همواره ضروری است»؛ و گامی بلندتر از این نظر که، سخن رو در رو، دیگر نه تو و نه هیچکس دیگر را با مشکلی بنام مشکل ناشی از عدم دسترسی به آدرس مواجه نمی‌کند.

فرخ عزیز! در این نامه من نه علاقه دارم که درباره هر آن چه که تو پیش کشیده‌ای، سخن بگویم و همچنین وارد بررسی تاریخ گذشته شوم و یا پیرامون تئوری‌های سیاسی، مستدولوزی، مسایل سازمانی و غیره وارد بحث‌های کشف شوم، و نه آمادگی آن را دارم که درباره این همه موضوع طی چند صفحه اظهار نظر کنم. قصد من در این نامه صرفاً نقد مختصر دیدگاه‌های سیاسی تست و پس، اما اگر در این نامه، اشاراتی گذرا از من درباره برخی مسایل خارج از موضوع مورد علاقه‌ام یافتی، آن‌ها را فقط و فقط مصادیق عمل ناگزیر و ناخواسته به مسئولیتی بدان که تو بر دوش من و تک تک مسئولین سازمان گذاشته‌ای.

مبنای انتخاب مسئولین

در سخن پیرامون روش برای انتخاب مسئولین در سازمان، «بدترین روش» را آن دانسته‌ای «که دستگاه رهبری خود را مسئول کند که به جای گرایش‌های فکری و سیاسی موجود در سازمان، طرح‌ها و برنامه‌ها از سوی شورای موجود برای تصویب به کنگره پیشنهاد شود». و با انتساب این روش به «فکر غالب در شورای مرکزی»، از آن به عنوان «کار ضددموکراتیک و نافی حق برابر گرایش‌های فکری در سازمان» یاد کرده‌ای.

روش مورد اتهام تو البته که روشی است مضموم و البته که روشی است مسلماً ضددموکراتیک، اما آیا اکثریت شورای مرکزی که تو آن را متهم به حمل این اتهام می‌کنی، برآستی این روش را نمایندگی کرده است؟ خیر! مطلقاً چنین نیست. سازمان ما سال‌هاست که مبارزه سنگینی را پیش می‌برد تا زندگی درون سازمانی خود را برپایه دموکراسی تنظیم کند و از همین رو هم، هیچ فکر در آن به خود اجازه نمی‌دهد تا به جای فکر دیگر سخن بگوید. اگر جز این بوده و هست، پس تو موظف هستی که در مقام عمل به «بحث علنی پیرامون مسائل درونی همواره ضروری است» نام افرادی از این دست را که در موقعیت رهبری سازمان هستند و نیز تعلقات فکری آن‌ها را بیدرنگ به همه علاقمندان به سرنوشت سازمان معرفی

دوم خرداد و برخی هبانی سیاست چپ نو

مرتضی ملک‌محمدی (جلال افشار)

انتخابات دوم خرداد ۷۶ در تاریخ سیاسی دستکم بیست سال گذشته پس از انقلاب، یک نقطه عطف بود. دوم خرداد نقطه آغاز آشکار شدن جنبشی بود با پیامدهای سیاسی گوناگون و پرمایه که مسیر کلی تحولات سیاسی ایران را دگرگون کرده یا خواهد کرد. امروز با گذشت نزدیک به دو سال، همه‌علامه و نشانه‌ها حکایت از آن دارد که جنبشی که با دوم خرداد آغاز گشت، گسترش و ژرفش چشم‌گیر و دور از انتظاری پدیدار شده است. این جنبش که از یک حادثه ظاهراً ساده انتخابات ریاست‌جمهوری یا به عرصه نهاد در زمان کوتاهی چنان آرایش صحنه سیاسی کشور و مناسبات گروه‌های اجتماعی و روابط جامعه و دولت را دستخوش تحول کرده است که بدون شناخت و تبیین ماهیت آنها هیچ تئوری و طرح سیاسی روشنی نمی‌توان در انداخت. برای فهم این شرایط جدید و بدست آوردن یک سمت‌گیری سیاسی نسبتاً روشن باید روی ماهیت سیاسی و اجتماعی این تحول و ویژگی‌های نیروهای محرک آن تأمل کرد.

ماهیت جنبش دوم خرداد را می‌توان در قالب مفاهیم گوناگون تعریف کرد. در این رابطه ما هم‌اکنون با انواع تفسیرها روبه‌رویم و هر کس می‌کوشد که از نگاه خود جنبه یا جنبه‌هایی از آن را برجسته کند. گروهی جنبش جدید را نخستین مقاومت جدی و آگاهانه مردم ایران در برابر استبداد حاکم و برای هویت‌دادن به جامعه مدنی می‌دانند. گروهی این تحول را ادامه انقلاب بهمن و بازگشت از آن پیرامه‌های اجتناب‌ناپذیر می‌پندارند. کسانی آن را انکشاف دموکراسی و در تداوم تجربیات انقلاب مشروطه می‌نگارند. تحلیل‌هایی وجود دارد که این جنبش را کوشش مردم برای تکمیل انقلاب اسلامی و اصلاح آن می‌انگارند. برخی‌ها از انقلاب آرام سخن می‌گویند. هدف ما وارد شدن در این تحلیل‌ها و تعیین صحت و سقم آنها نیست. اما، دو چیز در این رویداد می‌توان دید که در غالب این تفسیرها مشترک است. اول اینکه جنبش دوم خرداد مرحله تازه‌ای از بیداری و برآمد جنبش دموکراتیک مردم ایران علیه استبداد حاکم برای آزادی و حقوق شهروندی است که از نظر مضمون تاریخی خود با دیگر نهضت‌های ضد استبدادی و آزادخواهانه ایران در یک صند سال اخیر مرتبط است. دوم اینکه این جنبش دارای مشخصه‌هایی است که آنرا از همه دیگر جنبش‌های مردم ایران جدا می‌کند.

برای شناخت این ویژگی‌ها باید در جای نخست، توجه داشت که این جنبش از درون یک روند خود فرورپاشی رژیم توتالیتر تک‌پنجه یافته است. این روند بسیاری از خود ویژگی‌های مربوط به نیروهای محرک آن و چگونگی مبارزه و پیش‌روی آن را تعیین می‌کند. روشن است که این فرورپاشی از دوم خرداد آغاز نشده است و زمینه‌های آن به گذشته و بطور مشخص دوران جنگ، سیاسی مرگ خمینی و بدنبال آن آغاز «دوران سازندگی» بر می‌گردد. با پایان گرفتن جنگ همه ارزش‌ها و فضیلت‌های مناسب یک رژیم توتالیتر مانند ایثارگری، انحلال قدرت در جمع، یگانگی شده توده با رهبری جذباتی یافتن هدف‌های بزرگ به جای مطالبات روزمره، فرسوده و ذایل شدند. مرگ خمینی به مثابه یک ابرمرد و جاذبه هویت دهنده به جنبش توتالیتر ضربه مرگباری بر پایدها و حتی بخش مهمی از روشنفکران و نخبگان رژیم وارد ساخت. سیاست بازسازی در شکست روحیه نیروهای متعصب و آرمان‌گرای رژیم نقش بسیار مسخره‌ای ایفا کرد. دوران بازسازی یک دوران تعصب‌زدایی بود که همراه با خود موجی از احساس خیانت‌دگی را در پای‌پایه رژیم دامن زد. این احساس به صورت یک واکنش خشمگینانه از سوی هاداران متعصب جمهوری اسلامی در جنبش‌های اعتراضی اراک، شیراز و مشهد ظاهر شد که برجسته‌ترین نماد بحران مشروعیت رژیم و آغاز فرورپاشی دستگاه توتالیتری را اعلام می‌داشت.

معنای اجتماعی خودفرورپاشی رژیم توتالیتر اینجا در شرایط کشور ما این است که طیف متنوع و گسترده‌ای از پایگاه اجتماعی قدرت حاکم از آن روی بر تافتند و یا در اندیشه و سوادی اصلاحی افتادند. این حادثه ترکیب و لایه‌بندی‌های جنبش دموکراتیک مردم ایران را متنوع و پسیچیده کرده است.

پیدایش و شکل‌گیری این نیروهای اصلاح‌طلب که در شرایط فعلی به عنوان مهم‌ترین نیروی محرک تحولات جاری عمل می‌کنند به هیچ وجه تصادفی و بیگانه با ساختار پایگاه اجتماعی جمهوری اسلامی و همین‌طور زمینه‌های فرهنگی جنبش دموکراتیک ایران نیست. تازه‌ترین ریشه‌های تکوین این نیروها را باید در انقلاب بهمن ۵۷ و در ترکیب بلوک اجتماعی طبقات سنتی وابسته به رهبری روحانیت جستجو کرد. از همان ابتدا در بطن یک جنبش توده‌ای واپس‌گرا، یک هسته یا جریان روشنفکری آرمان‌گرا و تخیلی وجود داشت که متمصبانه می‌پنداشت که می‌تواند با اتکا بر ایدئولوژی اسلامی اهداف جنبش عدالت‌خواهانه توده‌های مستضعف را تأمین کند. این باورها یکی از محورهای عوامل ضربه‌خوردن نهضت دموکراتیک مردم، و سپس فرورپاشی و دگر‌دیی، خود آنها شد. این جریان در تمام مراحل مختلف تکامل جمهوری اسلامی به نحو رقت‌انگیزی مورد سوءاستفاده ائتلاف بازار و روحانیت حاکم قرار گرفت که این خود عامل مهمی در بیدار شدن و

بهوش آمدن بخش‌هایی از این جریان بود. در حالیکه در روند شکل‌گیری نظام سیاسی موجود این هسته آرمان‌گرا در رسیدن به هدف‌های خود ناکام و سرخورده شد، بخش دیگری از میان نیروهای وابسته به جمهوری اسلامی توانستند از نردبان ترقی بسوروکراسی بالا بروند و از ورای آن چشم‌اندازهای پیشرفت تازه‌ای را برای خود و کل جمهوری اسلامی ترسیم کنند. این دو جریان عمده سیاسی هر یک بنا بر جایگاه اجتماعی و به فراخور نتایجی که از شکست برنام‌های استراتژیک جمهوری اسلامی کسب کرده‌اند به درجات مختلف و البته با کیفیت‌های متفاوت به ضرورت اصلاح نظامات سیاسی موجود و توسعه جامعه ایران پی بردند. تحول و تکامل هم‌زمان این دو نیرو و البته ائتلاف هوشیارانه‌شان در جریان انتخابات ریاست جمهوری و هم‌شدن آنها با اعتلای حرکت فرهنگی و دموکراتیک نیروهای روشنفکری و سکولار جامعه و پشتیبانی‌ای که از سوی توده جوانان و زنان پیا خاسته است فشار خردکننده‌ای بر دستگاه حاکم و ائتلاف راست و در می‌سازد.

عواملی چون تکوین یافتن جنبش دموکراتیک در بطن بحران قانونی و مشروعیت رژیم ولایت فقیه، همسوئی میان جریان سیاسی درون و حاشیه جمهوری اسلامی با نیروهای خارج از آن برای تقویت جامعه مدنی، و فعلیت یافتن مبارزه در یک زمینه سیاسی نیمه توتالیتری و بسیج توده ارتجاعی ویژگی‌هایی به شکل و شیوه مبارزه مردم داده است که توجه به آنها از اهمیت زیادی برخوردار است. این ویژگی‌ها را در دو مشخصه کلی این‌طور می‌توان خلاصه کرد. اول در آمیختگی پیکارهای سیاسی بار مبارزات قانونی و دوم تکوین و توسعه «جنگ‌های موضعی» برای اصلاح ساختارهای سیاسی و مدنی جامعه. این ویژگی‌های مبارزه برداشته‌ها و قالب‌های فکری و مفهومی اکثر احزاب کلاسیک ایران منجمده و پیوسته با کلاسیک بیگانه است. سیر تحولات سیاسی که آغاز شده است درست آن چیزی است که این جنبش نمی‌خواست و امکان آن را در ایران انکار نمی‌کرد. بی‌سبب نیست که با وجود همه این رویدادها، این طیف هنوز هم از فهم درست ماهیت رویدادهای کشور و پذیرش نتایج عملی آن امتناع می‌کند. برای مثال برخی از مهمترین نظرات و واکنش‌های این طیف نسبت به تحولات موجود از این قرار است: انکار اصلاح‌پذیری ساختار قدرت دولتی و برکنار دانستن آن از پیکارهای سیاسی، انکار آشکار یا ضمنی خصلت دموکراتیک مبارزات نیروهای وابسته یا حاشیه‌های جمهوری اسلامی، سوطن به روند تکامل دموکراسی و مقابل فرار دادن آن با افزایش روحیه انقلابی توده‌ها، اصرار در ظرفیت انقلابی توده‌ها و تأکید مطلق بر شعار سرنگونی رژیم. اما احزاب جدید و در حال پیدایش، منجمده گروه‌بندی‌ها و گرایش‌ها چه نو، از یک چنین موضوعی فاصله می‌گیرند و می‌کوشند بر پایه تجریبات جنبش جاری و دستاوردهای نظری و انتقادی سال‌های گذشته شالوده‌های سیاسی یک استراتژی جدید را پی‌ریزی کنند. این وضعیت مخصوص برای چه نواندیش و دموکراتیک عرصه از مومن مناسب و معتبری است که در آن دیدگاه‌های خود را به سنجش بگذارد. برای مثال تحولات چند سال اخیر بخصوص رویدادهای دو سال گذشته بخوبی نحوه نگرش چند وجهی به مسائل اجتماعی و مبارزات سیاسی را تأیید می‌کند. در همین ارتباط برای چه نو که تکوین و تکامل جنبش سوسیالیستی را نه صرفاً در پایه‌ریزی احزاب انقلابی، بلکه در توسعه هرچه بیشتر ارزش‌ها و نهادهای دموکراتیک و استحکام جامعه مدنی می‌داند دلیلی ندارد که از بایلدن همین جنبش دموکراتیک و سربر آوردن احزاب رقیب بی‌مناک باشد. هم از لحاظ نظری و هم بطور مشخص می‌توان ثابت کرد که منافع کنونی و دراز مدت چه و دگرگونی بنیادی سیاسی و اجتماعی در ایران در گرو تعیین و تکامل همین جنبش است و اینکه چه هیچ امکان و یا راه و وسیله دیگری برای حرکت به سوی یک استراتژی سوسیالیستی در اختیار ندارد. اما امروز در پرتو این پراتیک بزرگ اجتماعی استنتاج‌های تئوریک سال‌های گذشته را که عمدتاً از تجربه فرورپاشی بلوک شوروی بدست آمده بود می‌توان مشخص تر کرد. در این رابطه شاید این سه موضوع از اهمیت بیشتری برخوردار باشد: جایگاه دولت در مبارزات اجتماعی، موانع دموکراسی در جامعه، هویت گروهی و رقابت سیاسی. واقعیت این است که در جریان مبارزات دو سال گذشته دولت به طرز بی‌باور نگرانی و مقاومت‌ناپذیر ناگهان از موقعیت استوار خود به عرصه وسیع‌ترین مبارزات اجتماعی کشیده شد. جامعه اکنون به همراه عناصر تشکیل دهنده دولت گرم‌گرم شل‌کردن پیچ و مهره‌های دستگاه

حاکم شده‌اند. حالا هرکس قادر است به ممنوع‌ترین حوزدها سرک بکشد و مقدس‌ترین احکام و ارزش‌های جمهوری اسلامی را به انتقاد بکشد. بسیاری از نهادها و قوانین و مقررات دستگاه حکومتی دستخوش تفسیر و تغییر جنبش‌های مردمی و اصلاح‌طلبانه شده‌اند. مردم می‌کوشند به شیوه‌ها و راه‌های مناسب خود در منافذ و شکاف‌هایی که در دستگاه و نظام سیاسی حاکم ایجاد شده رخنه کنند و آنرا به سود مقاصد و مبارزات خود تغییر دهند. اینکه مردم چگونه و تا کجا خواهند توانست دولت را عوض کنند یا تغییر شکل بدهند، مسئله مربوط به توانایی‌ها و شگردهای مبارزه است. اما سؤالی که این جنبش مشخص در برابر ما می‌گذارد این است که این پراتیک چقدر با درک چه ایران از تئوری دولت خوانایی دارد. البته در میان طیف چه برداشته‌های مختلفی از مفهوم کلی دولت و دولت مشخص جمهوری اسلامی وجود داشته و دارد. اما علی‌رغم این تنوع، گرایش غالب در چه، پیوسته در چه رادیکال، دولت به دستگاهی می‌ماند بیرون از صحنه پیکارهای اجتماعی، چیزی به قول پولاتزاس شبیه جعبه که باید در هم شکسته شود. اما دولت جعبه نیست. دولت تلاقی‌گاه روابط اجتماعی و صحنه مبارزه طبقاتی است. شرایط سیاسی و مناسبات میان دولت و جامعه در دوره پیش از انقلاب موقعیتی مساعد و موجه برای آن برداشت چه فراهم ساخته بود. چه انقلابی با بهره‌گیری از این شرایط و برای بیمه کردن تئوری قیام که لازمه آن این بود که همه شراکت‌ها در وجود دولت خلاصه شود، طرح سیاسی دولتی در برابر انقلاب یا به بیان صحیح تر دولت در برابر پیشگام انقلابی را تئوریزه کرده بود.

انقلاب بهمن نخستین ضربه را بر این برداشت وارد آورد. جامعه ایران پس از انقلاب عصر تازه‌ای را در عرصه سیاست و مفاهیم سیاسی گشود. در انقلاب بهمن ۵۷ برابر نهاد جامعه هم دولت و هم پیشگامان انقلابی را از جایگاه رفیع و افسانه‌ای‌شان به زیر کشید و ساختار ساده و دولتی سیاست رو به زوال نهاد. از این مقطع به بعد بود که پیشگامان انقلابی کوشیدند به اقدامات خود رنگ توده‌ای بزنند و در کنار ارگان‌های خود جایی هم برای شکل‌های توده‌ای باز کنند. از سوی دیگر دولت نیز برای بازسازی خود ناچار به بسیج سیاسی توده‌ای و پذیرش مداخله آن‌ها در عرصه‌های قبلاً ممنوع روی آورد. با این حال در این دوران تازه آغاز شده، باز بگردان تبحر و تجربه کافی برای روبرو شدن با مسائل جدید را نداشتند. مثلاً در حالیکه احزاب چه و دمکرات از مشکلات و ضعف‌های فکری و عملی عدیده‌ای برای سازمان‌دهی مردم رنج می‌بردند، بلوک سازنده دولت جدید با توسعه نهادهای سنتی و حتی مدرن به گسترده‌ترین و بی‌سابقه‌ترین بسیج توده‌ای در تاریخ معاصر ایران دست زدند. به دلایل مختلف داخلی و خارجی بخصوص عامل جنگ هشت ساله، کار این بسیجی‌ها خیلی به درازا کشید، و همانطور که در غالب تجارب تاریخی دیده شده است، دولت برآمده و استوار شده بر این بسیجی‌ها سرانجام به گروگان همان بسیج شونده‌ها درآمد. بی‌اعتنایی جنبش دوم خرداد به احزاب (حالا باید گفت سنتی دوره انقلاب) و ایستادگی آن در مقابل دولت، تاوان خطاها و عقب‌ماندگی‌های تاریخی است که هر دو این نهادهای سیاسی مرتکب شده‌اند.

جنبش دوم خرداد این تغییر مناسبات میان جامعه و دولت را که با انقلاب بهمن شروع شده بود یا محتوای رنگین‌تر آشکار کرده است. اگر در دوره پیش، بی‌تفاوتی سیاسی نسبت به دولت از میان مردم رخت بر بسته بود و حتی جامعه بگونه‌ای جاده‌شده به دنبال دولت در عرصه‌های مختلف کشیده می‌شد. پس از دوم خرداد، این رابطه معکوس شده است یا می‌رود که بشود. در این نقطه چرخش یا مرحله متکاملتر پیشرفت جامعه، آن تئوری دولت چه انقلابی پیش از پیش نارسا و حتی گمراه‌کننده است و بسادگی می‌تواند موجبات انزوا می‌بیشتر چه فراهم آورد. زیرا این تئوری لاقال انطور که ما دریافت کرده‌ایم دولت را به ستر جامعه و بنابراین از تاثیرات پیکار سیاسی دور می‌کند. این که در چارچوب فکری ما چه‌ها اصلاح‌پذیری دولت محلی از اعراب نداشت از همین جا آب می‌خورد. دولت اما یک موجود و مقوله مجزا و مستقل از جامعه نیست و در شرایط و موقعیت سیاسی و اجتماعی ایران و نیروهای دیگر مبارزه و بخشا خصوصیت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی، این دولت را به نحو مؤثر و شکننده‌تری در معرض فشار جامعه قرار می‌دهد.

اما موضوع جامعه و موانع دموکراسی سوی دیگر دولت، شر اصلی و موانع عمده

آزادی، همیشه این بوده است که میان توده‌ها آزادی و سوسیالیسم خط مساوی کشیده شود. پیدایش یک جنبش توده‌ای واپس‌گرا در انقلاب ایران، ضربه بدهد و کشته‌های به این طرز فکر وارد ساخت. اما موضوع به خوبی و در همه ابعاد فهمیده نشد. اگر چه در برخی طیف‌های سیاسی اعم از چه‌ها یا نیروهای دمکرات این اندیشه قوت گرفت که یکی از مضامین مهم فعالیت‌های دموکراتیک، فعالیت فرهنگی است، که بنا بر ماهیت و کارکرد خود تمامی موانع دموکراسی در سطح جامعه را مورد حمله قرار می‌دهد، اما این گرایش به یک برداشت عمومی و مسلط تبدیل نشد و با مخالفت‌ها و حتی سوطن‌های زیادی روبرو گشت. این سوطن‌ها که بازتاب روحیه و سنت‌های سیاسی جا افتاده‌ای است، با وسواس خاصی مراقبت می‌کنند که دولت از زیر ضرب خارج نشود. اگرچه این بدگمانی مایه‌های قوی از حقیقت در خود دارد، اما مطلق شدن آن در ذهن ما چه‌های ایران که در این‌جا بیشتر طرف توجه ماست، به بروز دو انحراف دیگر میدان می‌دهد. اول همانطور که اشاره شد حزب انقلابی به عنوان آلترناتیو دولت چه‌های ره‌نایبخش مقدس بخود می‌گیرد، دوم موانع دموکراسی درون خود جامعه بدست فراموشی سپرده می‌شود.

مسئله این نقد را نباید در خدمت توجیه دولت قرار داد و آن را از زیر ضرب جنبش دموکراتیک خارج کرد. اگرچه به کرات در تاریخ رخ داده است که دولت‌ها به دموکراسی یاری رسانده‌اند و خود مبتکر و هموار کننده راه دموکراسی شده‌اند ولی از دید چه نو یا سوسیالیسم دموکراتیک، دولت مانند هر ارگانسیم بسوروکراتیک و اقتدار طلب دیگر تمایل به تبحر و محافظه کاری دارد. دولت بنا به ذات خود می‌کوشد از کنترل جامعه بگریزد و بر آن اعمال سلطه نماید. در این موضع انتقاد رادیکال‌تری به دولت نسبت به نقد طبقاتی آن که در مارکسیسم کلاسیک برجستگی دارد دیده می‌شود. در مارکسیسم کلاسیک دولت خود در برابر دولت بد وجود دارد. اما در دیدگاه چه نو دولت در همه حال شایان اعتماد نیست. تجربه شوروی می‌آموزد که حتی تئوری دولت انقلابی با دولت رهاویخش را باید در پشت شابلوی احتیاط گذاشت و از سیاست کنترل دائمی دولت جانب‌داری کرد. زیرا از نقطه‌نظر تجربه تاریخی ماهیت طبقاتی دولت مابقی بر سر راه بسوروکراتیزه شدن آن ایجاد نمی‌کند. بنابراین موثرترین راه کنترل دولت و به مهار در آوردن بسوروکراسی، ایجاد نهادهای قدرت در درون جامعه است. نهادهایی که از خود در برابر تجاوزات دائمی دولت محافظت می‌کند.

این موضع تفاوت زیادی با موضع چه انقلابی دارد که به دولت رویتاریا یا دولت انقلابی چه سفید می‌دهد و متقابل دولت غیر پرسولتری را به چشم دشمن خود می‌نگرد. اگر سیاست صحیح دفاع از جامعه مدنی است و از این زاویه باید به نقد دولت رسید پس ملاک برخورد با دولت چگونگی مواجهه دولت با جامعه مدنی است.

هویت حزبی و رقابت سیاسی جریان شکل‌یابی گرایش‌ها انتقادی و اصلاح‌طلبی مسئله مناسبات سیاسی میان اپوزیسیون ضد جمهوری اسلامی بطور کلی و مناسبات چه با آنها را بطور مشخص در برابر ما می‌گذارد. مقوله انقلاب‌های سیاسی که همواره از مهمترین مسائل پر مشاجره در چه بوده است اکنون در شرایط جدید و در برخورد با ترکیب نیروهای مخالف ساختارهای سیاسی موجود به شکل تازه‌ای رخ می‌نمایند. دو واقعیت بر ابهام و پیچیدگی مسئله می‌افزاید. اول سابقه سیاسی این جریانها در شکل دادن به جمهوری اسلامی و در همین ارتباط وجود وابستگی‌های مختلف آنها به رژیم، طرح کهنه و جدید سؤال عبارت از این است که کدام ملاک سیاسی برای تعیین مناسبات (از ائتلاف تا گفتگوی سیاسی) با احزاب و جریانهای دموکراتیک، لیبرال و اصلاح‌طلب باید مبنای کار قرار بگیرد. پاسخ به این سؤال بطور کلی باید در راستای همان معیاری باشد که در مورد برخورد با دولت اشاره شد. یعنی حقیقت مبارزه برای دموکراسی و جامعه مدنی. چه دموکراتیک در اینجا نیز علی‌التعاده باید با ملاک دولت‌گرایی که سابقه و سنت ریشه‌دار غلطی دارد فاصله بگیرد یعنی همان معیاری است که مبنای برخورد چه با لیبرالیسم ایران بوده است. بخصوص در فرهنگ ما چه‌های رادیکال مصالحه‌جویی و کرنش لیبرال‌ها در برابر قدرت دولتی تنها ملاک تعیین‌کننده نفی ارزش‌های مبارزه آنها و حتی ضد انقلابی‌دانستشان بوده است، یا هنوز هم هست. از منظر این چه مبارزه علیه سنت‌گرایی، دفاع از تمدن و حقوق شهروندی و مبارزه برای آزادی و دموکراسی مادام که از یک موضع رادیکال علیه دولت نشأت نگیرد فاقد

هرگونه ارزش و اعتبار است. اما همان‌طور که تاریخ سیاسی حداقل بیست سال گذشته نشان داده است، ضدیت با دولت به تنهایی هیچ ملاک محکم و موثقی برای تعیین ماهیت ترقی‌خواهی جریان‌های سیاسی نیست. جریان عینی مبارزات گروه‌های مختلف اصلاح‌طلب اسلامی برای دموکراسی، حقوق شهروندی و دولت قانونی نیز از جهت دیگر و بطور اثباتی صحت این ادعا را تصدیق می‌کند. اگرچه طیف چه انقلابی هنوز هم می‌کوشد جنبه‌های دموکراتیک مبارزات این نیروها را انکار کند، اما حضور رشد‌یافته آنها در عرصه‌های مختلف دفاع از حقوق جامعه در برابر دولت با همه ضعف‌هایی که دارد چشم پوشیدنی نیست.

در تکمیل این نگرش جدید به ماهیت مبارزات جریان‌های غیر چه باید یک نکته دیگر را یادآوری کنیم. این نکته به معنای حزب همونیک یا حزب پیشگام خلق مربوط می‌شود. اگر فراموش نشده باشد، برداشت ما از جایگاه چنین حزب بر این اساس استوار بود که یک اکثریت قدری پیشا تجربه، به عنوان یک فرآورده مقدر و ثابت تاریخی و تئوریک (یعنی مبتنی بر مناسبات اقتصادی معین) وجود چنین حزبی را توجیه می‌کرد. ما به حکم این خواست تاریخی وظیفه داشتیم که اراده سیاسی این اکثریت را تحقق ببخشیم. صحت انجام این وظیفه هم مستلزم آن بود که به حضور و نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک احزاب دیگر که تعلقات طبقاتی مخالف داشتند و وجودشان در زمینه اجتماعی حزب کمونیست مجازی و مبتنی بر توهم و ناآگاهی توده‌ها بود پایان داده شود. ما چه‌ها در اعمال این موانع قدرقاریانه چنان تعصبی از خود نشان می‌دادیم که حتی از تحمل احزاب خودی و سوسیالیستی هم درمانندیم، چه رسد به تحمل سیاسی احزاب دگراندیش و اصلاح‌طلب.

بسی تردید ایسن بازاندیشی‌های انتقادی و بازشناسی روندهای تحول در جامعه ایران، که به مسائل و نکات یاد شده محدود نمی‌شود، به گشایش راه‌های مداخله موثر چه در مبارزات مردم ایران کمک خواهد کرد، اما برای رسیدن به این هدف چه در همین شرایط با مسائل مشخص عملی روبرو است. دو مشکل عمده در اینجا وجود دارد. اول اینکه در شرایطی که جنبش جاری در کشور به دلایل عدیده می‌کوشد شرایط قانونی توسعه خود را گسترش بخشد، چه به خاطر یک موقعیت جبری تاریخی مبارزه و سرکوب‌گری‌های جمهوری اسلامی در مجموع در چارچوب یک سیاست خاص براندازی محیوس شد. دوم اینکه چه شناخته شده که حامل کلی هویت تاریخی سیاسی و سازمانی معین است اساساً در تعجید بسر می‌برد. این شکاف‌ها را چگونه می‌توان پر کرد یا از آن عبور کرد. آیا آنچنان که برخی از فعالین چه و اپوزیسیون در خارج مطرح می‌کنند راه حل این مشکلات در پذیرش قانون اساسی جمهوری اسلامی است، این پیشنهاد نه فقط واجد هیچ راه حلی نیست، بلکه بواسطه آسیب سیاسی و اخلاقی که به چه و کل اپوزیسیون برانندازی یا اپوزیسیون خارج از حکومت وارد می‌سازد، بشدت مضر و خطرناک است. باید توجه داشت که التزام چه به قانون را برابر این رژیم، مستلزم تسلیم کامل و گذشت‌های غیر اصولی است، که وجه‌المصلاحه قرار دادن آنها آخرین برج و باروی سیاسی چه یعنی حقانیت هدف‌های مبارزه‌اش علیه جمهوری اسلامی که تنها پشتوانه معنوی آن برای تداوم مبارزاتش می‌باشد در هم خواهد شکست. در عبارت دیگر تعهد سپردن به قانون اساسی برای این بخش جنبش در عمل، و بازتاب آن در ذهنیت مردم معنایی جز تضمین و تسلیم ندارد. علاوه بر این و شاید مهم‌تر از این، این حرکت با سمت‌گیری و روان‌شناسی رو به رشد جنبش خوانایی ندارد. زیرا در حالیکه روند رو به پیش جنبش بطور طبیعی و پیوسته با محدودیت‌ها و دیوارهای قانون برخورد و اصطکاک پیدا کرده و می‌کند، نفع بازگشت و تمکین اپوزیسیون به این قوانین تنها به جنبه‌های جناح ولایت فقیه، این صاحبان اصلی قانون اساسی ریخته خواهد شد. این سیاست در بهترین شرایط چه را به سطح عقب‌مانده‌ترین نیروهای منتقد جمهوری اسلامی تنزل خواهد داد، آنهم چیزی که در فعلیت مبارزه سیاسی امروز ایران بسیار ضعیف است و در هر داد و ستد سیاسی نامطمئن، زیان خواهد دید.

در شرایط کنونی چه به جای امیدستن به بالا باید به پائین و جریان واقعی مبارزه نگاه کند و از طریق آن راهی برای پیوستن به مسیر اصلی مبارزه بجوید. ضرورت همگام شدن با این جنبش به هیچوجه مستلزم شناسایی قانون اساسی نیست. این قانون هم اکنون خود به مرکز اصلی کشمکش‌های سیاسی جنبش دموکراتیک و اصلاح‌طلبی تبدیل شده است. این در حالی است که با پیش‌روی جنبش بطور آشکار، زمینه‌ها و نیروهای واقعی احیا چه آماده می‌شوند. هم اکنون در عرصه‌های مختلف مبارزه در جبهه مطبوعات و در جنبش دانشجویی و جبهه روشنفکری امکانات و عناصر قابل‌انگیزی برای بازسازی جنبش چه و اختصاص دادن نیروی چه تعجیدی به آن شکل گرفته است. چه یک نیروی اجتماعی است که حذف شدنی و تعجید کردنی نیست. این جنبش در شرایط نوین و با مشخصات جدید که برای ما هنوز ناشناخته است دوباره طلوع خواهد کرد. چه تعجیدی اما به نقد باید نیروی فکری و سیاسی خود را به خدمت پیوند با املا‌ترین عناصر و جریان‌های درون جنبش بگیرد. □

سه‌می‌بندی برای زنان، امروزه به یکی از مسایلی بین‌المللی در مبارزه علیه تبعیض جنسی تبدیل شده است و بسیاری از احزاب و دولت‌ها در جستجوی راه‌حل‌های هرچه بهتری برای ایجاد توازن در سهم برابر زنان و مردان در شئون اجتماعی هستند. سه‌می‌بندی زنان موضوع تازه‌ای نیست که از جانب یک یا چند کادر چپ ایرانی گفته شده باشد و یا داستانی که من از روی اتفاق در کنگره پنجم دست روی آن گذاشته باشم، بلکه از آغاز شکل‌گیری جنبش نوین زنان، حداقل از دهه هفتاد به بعد، برای رسیدن به برابری بین زن و مرد، به عنوان یک حق انسانی بر سه‌می‌بندی زنان تأکید شده است. چراکه برابری زن و مرد، نه تنها در شعار بلکه در عمل باید تأمین شود. جنبش جهانی زنان و بعضی از احزاب مترقی، بحث سه‌می‌بندی را در جامعه پیش بردند و توانستند در پاره‌ای از نقاط جهان آن را به عنوان یک مسأله قابل قبول جایاندازند. این خواسته، پاسخی است به تبعیض‌های رفته بر زنان. امروز این ایده در سه‌می‌بندی یا منشورهای اسکاندیناوی به پر اصل جاقفاده و پذیرفته شده در فرهنگ و در اذهان تبدیل گشته است. طبق گزارش مجله فمینیستی «امسا» در سال ۱۹۹۲، در کشورهای اسکاندیناوی می‌توان گفت که زنان تقریباً به تساوی حقوق دست یافته‌اند و برای زنان آن کشورها همه چیز امکان‌پذیر و همچون کالاهای Ikea در دسترس همگان است.

سه‌می‌بندی زنان پس از روی کار آمدن سوسیال‌دموکراسی در اروپا

سه‌می‌بندی زنان در پاره‌ای از نقاط جهان چون سوئد و یا بطور کلی در کشورهای اسکاندیناوی، موضوع پذیرفته‌شده و جاقفاده‌ای است چراکه به شکل‌گیری تاریخ جنبش زنان در این کشورها در گذشته دورتر برمی‌گردد و تاریخی طولانی تر دارد. به طور نمونه، برای نمایندگی زنان در مجلس ایسلند در انتخابات سال ۱۹۰۸، اولین لیست زنان به پارلمان ارایه شد. اما در بسیاری از کشورهای جهان همچون ایران، مسایلی از این قبیل تازه می‌خواهند طرح شوند. در اروپا پس از موفقیت‌های جدید سوسیال‌دمکرات‌ها، سه‌می‌بندی زنان به بحث فعال و روز جامعه تبدیل شده و جریان‌های مختلف زنان را بار دیگر متوجه خود نموده است. امروز در مساله سه‌می‌بندی زنان، تکیه اصلی، سهم زنان در سیاست و قدرت است. قابل ذکر است که بحث سه‌می‌بندی هم در جامعه و هم در درون احزاب سیاسی جریان دارد. بطور نمونه این بحث در سال ۱۹۹۸ در فرانسه دوباره به یکی از موضوعات مطرح روز تبدیل شد و مخالفین و موافقین بسیاری را به میدان کشاند. موافقین توانستند با استناد به موارد تبعیض بسیار برای زنان، ماده ۳ قانون اساسی فرانسه را که می‌گوید: «همه انسان‌ها با هم برابرند» به زیر سؤال برند و خواستار تغییر آن شوند: «زن و مرد در برابر قانون مساوی‌الحقوق هستند». بنابراین آن‌ها خواستار سه‌می‌پنجاه - پنجاه در همه امور شدند. تغییر این قانون در پارلمان ۸۳ نفره فرانسه که یک تغییر آن زن هستند، به تصویب رسید. اما سنای فرانسه آن را نپذیرفت و دوباره به مجلس بازگرداند. الزیبات بادی‌تر فیلسوف و نویسنده فرانسوی که از مخالفین تغییر ماده ۳ قانون اساسی بود، می‌گوید: در سال ۱۷۹۳ زنان بخاطر زنبودندان و بخاطر خصوصیاتشان به جهان و وضعیت به گونه دیگری می‌نگریستند. در قانون اساسی به عنوان یک شهروند محسوب نگشتند. امروز پس از ۲۰۰ سال، درست به همان دلایل، انسان مجبور است زنان را به زور وارد سیاست کند. او به همین دلیل پیشنهاد تغییر ماده ۳ قانون اساسی که در مورد نقش احزاب در دولت است، می‌دهد. بادی‌تر می‌گوید: احزاب یک هدایت جامعه را به عهده دارند، باید در آن‌جا زن و مرد به یکسان در قدرت باشند. برای واداشتن آن‌ها به این کار، حتی اگر لازم باشد، دولت آن‌ها را جریمه نقدی کند.

جرا سه‌می‌بندی فقط برای زنان

هر زمان که زنان خواستار سه‌می‌بندی در وهله اول در درون احزاب و سپس در تمامی کارهای اجتماعی می‌شوند، از طرف فرد یا افرادی مورد این پرسش قرار می‌گیرند: سه‌می‌بندی؟! چرا فقط برای زنان؟ متفکران مردان مگر چه گناهی کرده‌اند و... زنان خواستار افزایش سهم خود در تمام کارها هستند و این نه از آن روست که زن هستند، بلکه از آن روست که زنان در گذشته و حال مورد تبعیض واقع شده‌اند و می‌شوند و به همین دلایل تاریخ از شرایط یکسان برخوردار نبوده و برابری که در خورشان بوده است، کسب نکرده‌اند. امروز همگی حداقل همفکران چپ می‌دانیم که «مقام مادری»، «همسری» و «خواهری» جایگاه اختصاصی زنان نیست و زندگی سیاسی، شغلی و اجتماعی فقط به مردان تعلق ندارد، بلکه زنان در جهان و در ایران نشان داده‌اند که آنان هستای مردان می‌توانند و می‌خواهند در هر یک از بخش‌های جامعه، منجمله در سیاست فعال باشند.

بررسی وضعیت زنان در ۲۰ سال گذشته ایران نشان می‌دهد که علیرغم تبعیض‌های فاحشی که در تمامی زمینه‌ها وجود داشته، زنان نه فقط از نظر کمی بلکه از نظر کیفی رشد بسیاری نموده‌اند و در‌های ناگشوده بسیاری را گشوده‌اند. زنان به دلایل زیادی تاریخ عقب نگاه داشته شدند. نمونه کامل این تبعیضات را در عصر حاضر در جمهوری اسلامی ایران حکومت نوع آن افغان‌نستان، می‌توان ملاحظه کرد. در ایران، در قوانین و سنت‌ها، زنان به عنوان انسان مطرح نمی‌شوند و عملاً در قوانین مدنی زن نیمه انسان تصویر گشته و در نتیجه حقوق نیمه انسان و

گاه حتی برابر حیوان برایش قابل شده‌اند و مرد مالک مطلق و حاکم بر سرنوشته اوست. این تبعیضات در جهان متمدن به گونه‌ای و شکل دیگر تبلور می‌یابد که در این جا مجال بحث آن نیست.

سه‌می‌بندی در احزاب ایرانی

سه‌می‌بندی برای زنان یا امتیاز مثبت می‌تواند به عاملی برای کمک به برقراری واقعی برابری بین زن و مرد تبدیل گردد و همچنین می‌تواند در جهت بهتر نمودن وضعیت زنان در جامعه حرکت کند. چراکه در دنیای معاصر ثابت شده است که فمینیزه کردن کارها از جمله در احزاب می‌تواند وضعیت را به گونه بهتری تغییر دهد و همچنین می‌تواند برابری را در عمل نیز پیاده کند. امروز وظیفه سازمان‌های سیاسی و مترقی ایرانی است که در این زمینه پیش‌قدم شوند و با بازیابی در ساختار حزبی و فمینیزه کردن آن، تصویر جدید و واقعی از زنان و توانایی آنان در سیاست ارایه دهند. و این همانا سبب دگرگونی خود احزاب نیز می‌گردد. احزاب ایرانی بخوبی می‌دانند که صفات مثبت فکری و عاطفی و یا برعکس، نقله‌ضعفا، به تساوی میان افراد دو جنس تقسیم شده است، پس یا فاصله گرفتن از حرف و به عمل آوردن شعارهای برابری، می‌توان ثابت کرد که زنان در انجام کارها به همان اندازه مردان ماهر و ورزیده هستند. اگر

بپذیریم که تبعیض‌های به سالیان رفته بر زنان، محدودیت‌های بیشتری را به زنان تحمیل نموده است و سبب شده که آنان نتوانند به اندازه مردان استعدادهای خود را در زمینه‌های مختلف از جمله سیاست شکوفا سازند، اگر یک سری از اصول پذیرفته‌شده احزاب و دولت‌هایی را که سه‌می‌بندی را بکار بستند و موفق شدند، بدون هراس از مسایلی چون «امنیتی» و یا «ضعیف بودن»... بپذیریم، مطمئناً در این زمینه حداقل پس از تجربه، به جرات بیشتری سه‌می‌بندی را می‌پذیریم و تاثیر مثبت آن را در زندگی حزبی و در کلیت جامعه ایرانی نشان می‌دهیم و یا با دلایل قاطع‌تری آن را رد می‌کنیم. برای نمونه، یکی از نخستین سازمان‌های ایرانی که سه‌می‌بندی را به کار برده و نتایج مثبتی نیز گرفته است «اتحادیه مهاجرین ایرانی در سوئد» است که با کاربریت متنام و سوم سه‌می برای زنان، عملاً نشان داد که همه کارها با تقویت سهم زنان می‌تواند به خوبی پیش رود و هیچ خطری کسی را تهدید نخواهد کرد!

امروزه در سوئد از هر دو نفر شاغل یکی زن می‌باشد. در ایسلند با جمعیت ۲۴۱ هزار نفری، یک زن رئیس دولت، یک زن رئیس مجلس و دیگری رئیس دیوان عالی است. در دانمارک از هر سه زن دو نفر شاغل هستند. بسیاری در این کشور ۱۰ درصد می‌باشد که بیشتر از نصف بیکاران زنان هستند. قابل ذکر است که در کشورهایی که شاغل‌بودن زنان امری بدیهی است، بیشتر از هر جای دیگری زنان در مجلس نماینده دارند. در لفاظ سهم زنان در حاکمیت، از دهه ۸۰ به بعد تقریباً ۴۰ درصد نمایندگان مجلس زنان می‌باشند و در کابینه این ترکیب نصف - نصف است. در آلمان در سال ۱۹۹۹ از ۴۴ نماینده سبزها در مجلس، ۲۵ نفر زن هستند و در یکی از فراکسیون، ۲۸ زن در مقابل ۲۵ مرد اکثریت دارند و این بسیار زیباست.

امروز شاید کاندیدهای زن به اندازه کافی برای پست‌گرفتن در مقام‌های بالای حزبی نداشته باشیم، اما این قانون نه برای امروز که برای آینده ایران است. بدین منظور می‌توان سه‌می‌بندی در احزاب را قابل انعطاف نمود. همانگونه که یکی از احزاب آلمان در سال ۱۹۸۶ خواستار چنین سه‌می‌های شد. آن‌ها می‌گفتند: ما در سال ۱۹۸۷ (سال انتخابات) خواستار سه‌می ۲۵ درصدی برای زنان و در سال ۱۹۹۰ سه‌می ۴۰ درصدی و در سال ۲۰۰۰ سه‌می ۵۰ - ۵۰ در احزاب هستیم. هر چند امروز که در آستانه سال ۲۰۰۰ هستیم، می‌بایست که برای عملی کردن سه‌می ۵۰ - ۵۰ هنوز فاصله وجود دارد.

برای احزاب ایرانی که می‌خواهند به چارچوب‌های دموکراسی مجهز شوند، طبیعتاً می‌بایست به این اصل نگاهی دوباره بیاندازند و نشان دهند چقدر به این اصل دموکراسی پایبند هستند. بگذارید بعد از بیست سال تجربه کردن، بگویم خطا کردیم نه اینکه امروز ناآزموده بگویم برخفا می‌رویم.

در همه پرس‌های که مجله فمینیستی «امسا» در سال ۱۹۹۰ از ۲۰۰۰ خواننده خود به عمل آورد، ده سوال عمده مورد پرسش قرار گرفت و این که در چه صورتی به کدام حزب رای می‌دهند؟ پرسش سوم عملی کردن سه‌می ۵۰ - ۵۰ در احزاب بود، ۷/۷۳ پاسخ مثبت آورد و تنها حزبی که در آن زمان به این اصل اعتقاد داشت، سبزها بودند. طبق قانون سه‌می‌بندی که سبزها از ابتدا تاکنون داشته‌اند و هنوز سعی می‌کنند علیرغم مشکلاتشان به آن پایبند باشند، آن‌ها به سه‌می‌بندی ۵۰ - ۵۰ در تمام زمینه‌ها از جمله سیاست، کارهای اجتماعی، کارهای خانگی و زمینه‌های آموزشی معتقدند و می‌گویند از هر دو شغل در جامعه، یکی باید در اختیار زنان گذاشته شود.

بی‌شک یکی از دلایل ترقی سبزها و بالا رفتن و رای آوردن آنان، پذیرفتن برنامه‌های آنان از جانب

زنان است و آنان برنده‌شدن از جمله در انتخابات اخیر را نیز باید مدیون رای زنان بدانند.

اگر امروز در سوئد و نورژ، سه‌می‌بندی زنان پیشرفت زیادی کرده و این حق در آن‌جا تقریباً پذیرفته شده است، پس بگذارید آرزو کنیم برای ایران نیز روزی چنین شود. بعضی از احزاب ایرانی در خود ظرفیت چنین کاری را دارند ولی باید قدم پیش گذارند. امروز اگر کاندید زن برای پست‌های بالای حزبی کم داریم، مطمئناً پس از چند سال این کمبود جبران خواهد گشت.

سیلویان ژوسپین، فیلسوف فرانسوی و زن نخست‌وزیر سوسیالیست فرانسه در زمینه سه‌می‌بندی در احزاب از جمله در مورد کاندید شدن زنان می‌گوید: مشکل زنان این نیست که زنان رای دهند یا به آن‌ها رای داده شود. مشکل زنان این است که از طرف حزبشان کاندید نمی‌شوند که به آنان رای داده شود. حق کاندید شدن برای زنان اگر چه یک امر بدیهی باشد، اما احزاب سیاسی کاندیدهای خود را طوری انتخاب می‌کنند که امتیاز مثبت را بیشتر به مردان می‌دهند.

اگر زنان میدان عمل داشته باشند، طبیعتاً آن‌ها نیز چون مردان کارها را خوب یا بد پیش خواهند برد و مطمئناً همیشه بازنده نخواهند بود. آن‌ها نشان

سه‌می‌بندی،

پاسخی به

تبعیض جنسی

عفت ماهیار

داده‌اند که حداقل به اندازه مردان توان مبارزه را داشته‌اند و آن را تا به امروز پیش برده‌اند و می‌برند، منتهی به شیوه‌های خاص خود.

سازمان ما

گاه پیش می‌آید که در کارهای اجرایی و از جمله برای پیش بردن جلسه‌های بزرگ همچون کنگره، زنان شجاعی هم پیدا می‌شوند که نهراسند و قدم پیش بگذارند و خود را کاندید کنند، بی‌شک با مخالفت رفیق دلیری با این کاندیداتوری روبرو می‌گردند و عده دیگری با سکوت معنی‌داری با او همصدا می‌شوند. معمولاً گفته می‌شود وقت نداریم! وقت هدر داده می‌شود و... اگرچه در بیان موضوع شاید عدی نباشد و رفیق مخالف خدای‌نا کرده سونیتی هم نداشته باشد و نهایتاً نیز حق با او باشد، چراکه با داد و فریاد یک رفیق در جلسه حالت جدی‌تری به خود می‌گیرد، همه حساب کارشان را بهتر می‌کنند و احتمالاً زودتر به مقصود که تصویب نهایی اسناد است می‌رسند. اما سوال من این است که چرا وقت نداریم و یا وقت عزیزمان هدر می‌رود؟ رفیقان عزیز من! این جا در خارج از کشور برای سازمانی که در قدرت نیست چه وقتی بهتر که از هم اکنون به تمرین دموکراسی بپردازد و نشان دهد که واقعا در عمل به برابری اعتقاد دارد. رفیق زنان نیز باید بتوانند در اینجا در جوار شما که آبدیده جلسات شداید یاد بگیرد و فردا به همه یاد دهد. هر چند که معتقدم او با شیوه‌های خاص خود این کار را به گونه دیگری پیش می‌برد.

میدان عمل را حکومتیان بر روی همه زنان بسته‌اند، پس میدان عمل را در سازمان‌های سیاسی به دلایل دید دگرگونه به مسایل و یا نوع بیان و... بر روی هر زمان زنان بران نندیم و اگر چنین کنیم، برای فردای ایران و برای تمرین دموکراسی هیچگاه آموخته و آبدیده نخواهیم شد و درجا خواهیم زد. سازمان به عنوان یک نیروی پیشاهنگ که می‌کوشد خود را به اصول دمکراتیک مجهز کند، طبیعتاً در این عرصه هم می‌تواند راهگشا باشد. از هرهای تجویز به دموکراسی، برخورد با زنان در سازمان است.

احساسات و عواطف؟!

امروز درست نیست که زنان تنها با احساسات و عواطف‌شان سنجیده شوند. در آن صورت زن را تنها شایسته «مادری»، «همسری» و «خواهری» خواهیم شمرد و در این صورت خانه بهترین مکان برای اوست. زنان در خور همه آن منطقی هستند که جامعه بدان نیاز دارد. البته قابل ذکر است که سه‌می‌بندی زنان از جمله در احزاب می‌تواند جزو خواسته‌های

مشخص و ملموس زندگی روزمره زنان ایران تبدیل شود و بدین دلیل باید در دستور روز سازمان‌ها قرار گیرد. پاسخ مثبت سازمان ما یا سازمان‌های سیاسی دیگر، امروز فقط برای جذب بیشتر کادرهای زن بدون سازمان‌ها نیست، بلکه پاسخی است برای آینده بهتر زنانی که به آن‌ها می‌پیوندند و سرنوشته خود را با سرنوشته این سازمان‌ها گره می‌زنند.

چرا سه‌می‌بندی یا امتیاز مثبت را حق زنان می‌دانم؟

پایایی ما در آفریدن تصویر جدیدی از زنان ایرانی و سطح توانایی واقعی آنان، امروز در سیاست و فردا در جامعه، بکوشیم تا تصویری کلیشه‌ای که از زن در جامعه وجود دارد عوض شود. دگرگونی‌های عمیقی در طی ۵۰ سال اخیر در زندگی زنان در جهان رخ داده است و زنان ایرانی از جمله در درون سازمان، به ویژه در ۲۰ سال اخیر نشان داده‌اند که قادرند کلیشه‌های عرضه شده از طرف جامعه سنتی را در هم شکنند و از پس کارهایی که بطور سنتی مختص مردان بوده است برآیند.

خانواده

خانواده‌ای را در درون سازمان مثال می‌زنم، شمایی که هر کس در آینه آن خود را می‌بیند، فرشته و همسرش فرشته‌د در حالیکه هر دو سیاسی و آرمانخواه بودند، ازدواج کردند. روال زندگی و کلیشه‌های جاقفاده آن، که زنان فقط می‌توانند مادران خوبی باشند، این گونه حکم می‌کند که فرشته هم باید و هم می‌خواهد صادر شود. فرزند اولی می‌آید، طبیعتاً فرشته تنها باشد، پس دومی با فاصله اندکی قدم‌رنجه می‌فرماید و اگر زیادخواه نباشند، دو تا بچه کافی است. آن زمان فرشته و فرهاد هر دو سیاسی بودند ولی امروز این فرشته است که دو فرزند دارد و به خاطر فرزندان باید از همه علائقی خود تقریباً دست بشوید و یا نصفه نیمه با آن‌ها کنار آید و گاهی هم نکی به آن‌ها بزند. چراکه هنوز در درون سازمان آن چیزهایی است که امروز شوهرش با شما علاقه دنبال می‌کند. اما فرشته به خاطر فرزندان و همه مشکلات سال‌های درگیری این سرزمین و آن سرزمین که بر دوشش بوده، باید بکشد (تازه به قولی ضعیف‌تر هم هست). فرهاد خیلی طبیعی است که بگوید سیاست اصل است. انسان خوبی هم هست و فرزندان را دوست دارد و گاه اگر فرصت دست دهد، دست‌های هم بر سر آنان می‌کشد و لبخندی تحویلشان می‌دهد. البته خوب، خانه باید تمیز باشد. مهمان و مادر باید در منزل خوب پذیرایی شوند و این همه بطور اتوماتیک و بدون پرسش انجام می‌شود. در این میان فرهاد اصلاً بی‌کار نیست، حتی لحظه‌ای و همه نگران او هستند که ممکن است با این پرکاری خدای نکرده بلایی سرش بیاید. او مدام می‌خواند، با کامپیوتر کار می‌کند، بحث می‌کند، می‌نویسد و فرشته هم مدام مشغول می‌دهد، کار می‌کند، نان می‌خرد و حتی می‌پزد (و تازه باز هم می‌گویند بابا نان داد!) و در این میان فرشته بخاطر علائقی عسفی که با گذشته‌اش دارد، گاه با استرس و فریاد چیزهایی از این و آن کش می‌رود و همسر اگر یادش بیاید، گاهی با او هم‌کلام می‌شود و چیزهایی را بروز می‌دهد. این نقش سال‌هاست و بلکه قرن‌هاست ادامه دارد. این تقسیم کار بطور بدیهی و روزمره وجود داشته و فرشته حتی فکر هم نمی‌کند که ممکن است گوندای دیگر هم بشود زندگی خود را. فرهاد امروز یک سیاستمدار است و تعیین‌کننده. کاندیدش می‌کنند، دنبالش می‌روند و طبیعتاً رای بالا می‌آورد و اصلاً هم هیچگاه احتیاج به سه‌می‌بندی ندارد. او قرن‌هاست چنین نقش دارد و همیشه هم تعیین‌کننده بوده است چون این قدرت او در سیاست و هر چیز دیگر، در طول تاریخ ساخته شده و تکامل یافته است. اما فرشته امروز فرصتی یافته سال‌های پرفراز و نشیب زندگی خود را در درگیری و این خانه و آن خانه و آن سامان و آن سامان بازیابی کند و یا حتی هنوز فرصت نکرده چنین کند، چراکه خستگی دیگر مجال فکر و اندیشه نمی‌دهد و گذر عمر، دختر یا پسر ۱۸ - ۲۰ ساله است، که امروز شاید خواهد جا پای پدر یا مادرش بگذارد. زمان را به او فقط دختر یا پسر که ۱۸ - ۲۰ ساله هستند و فارسی را با لهاچه شدید حرف می‌زنند، به او یادآوری می‌کنند. فرشته نقش «همسر» یا «مادر» را به خوبی ایفا کرده است. فرشته و فرشته‌ها را باید با زمان از دست‌رفته‌شان به آغاز برگرداند، اگرچه این کار ممکن است.

سه‌می‌بندی آیا امتیاز است؟

در کنگره پنجم سازمان، زمانی که بند پیشنهادی در این زمینه از برنامه کمیسیون زنان حذف شد، جداگانه آن را به عنوان اصلی ضروری و دمکراتیک در کنگره به بحث گذاشتیم. یکی از کادرهای زن سازمان در مخالفت با سه‌می‌بندی سخن گفت و سه‌می‌بندی زنان را با سه‌می‌بندی معلولین و جنگ‌زدگان در ورود به دانشگاه صنعتی ایران مقایسه کرد و گفت که نتایج این سه‌می‌بندی چه به روز دانشگاه صنعتی پس از انقلاب آورد و چگونه صدای اعتراض همگان از جمله استادان دانشگاه صنعتی را برانگیخت.

اصولاً فاصله این سه‌می‌بندی با آن سه‌می‌بندی به مصداق مثل معروف زمین تا آسمان است. چراکه به

عکس آن‌چه که بدین گونه طرح و مقایسه شد، سه‌می‌بندی‌های تحمیلی از سوی حکومت (که علاوه بر جنگ‌زدگان به نهادهای ارگان‌های حکومتی اختصاص دارد)، با هدف ضددمکراتیک بوده و قصد نفی حکومت شهروندان به سود عوامل حکومت را داشته است. سه‌می‌بندی برای زنان به کلی از ماهیت دیگری است. سیلویا ژوسپین، فیلسوف فرانسوی می‌گوید: تفاوت جنسیت (زن و مرد) آن قدر شدید است که نمی‌شود آن را با هیچ چیز دیگر حتی به همان اندازه شدید در تاریخ و فرهنگ و طبیعت مقایسه کرد.

آن طرف معادله

ناگفته نباید گذاشت که پاسخ طرف دیگر این معادله هم بسیار مهم است و آن پاسخ فرشته و فرشته‌ها و چگونگی برخورد آن‌ها با سیاست و میدان عمل آن است. تا وقتی که آنان در حیات حزبی و سیاسی کشور شرکت نمی‌کنند، این معما همچنان حل نشده باقی می‌ماند.

عملکرد زنان در احزاب جهان نشان داده است که قوی بودن زنان یک معجزه نیست، بلکه باید برای بدست آوردن آن جنگید و تلاش کرد و در نهایت نقطه‌ضعف‌ها و تناقض‌ها را شناخت و در رفع آن‌ها کوشید. تا موقعی که زنان خود را برای پست‌های کلیدی کاندید نکنند، دسترسی به مقامات بالای حزبی و یا... یک آرزو باقی خواهد ماند. تجربه چند ساله به من نشان داده است که زنان بخاطر شرایط برشمرده، متأسفانه به خدشان کمتر اعتماد می‌کنند و توانایی خود را به اندازه کافی به کار نمی‌اندازند.

از طرف دیگر علیرغم تعداد کم زنان در کارهای سیاسی، به دلیل بی‌تجربگی و یا دلایل برشمرده دیگر، زنان باعث تقویت هم‌دیگر نمی‌شوند. اگرچه اندک بودن خود باید سبب اتحاد بیشتر آنان باشد، ولی متأسفانه چنین نیست.

الیس شوایتزر، سردبیر «اما» از تجربه خود در این زمینه چنین می‌گوید: در رابطه زنان با زنان متأسفانه نه تنها بعضی از زنان از قدرتمند بودن زنان دیگر پشتیبانی نمی‌کنند و خوشحال نمی‌شوند، بلکه مدت‌هاست که دیگر هیچ مرد هشیاری چیزی علیه زنان نمی‌اندیشد، چون این خود زنان هستند که همدیگر را از بین می‌برند و ریشه این گونه رفتار زنان در تمام احزاب از راست یا چپ وجود دارد. ما باید آگاهانه با این معضل برخورد کنیم تا بیشتر از این مورد سوءاستفاده قرار نگیریم.

چه می‌خواهیم؟

امروز برخفا خواهد بود که بر آن پای فشاریم که سازمان فدائیان بیاید و از همین امروز سه‌می ۵۰ - ۵۰ را در سازمان پیش ببرد. چراکه در این چند ساله آن قدر نیرو از دست داده‌ایم که چنین خواستی را در شرایط حاضر نمی‌توانیم پیاده کنیم. اما می‌توانیم همچنان بر خواسته‌ای که در کنگره پنجم مطرح شد و رای لازم را نیاورد پای فشر، چراکه با گذشت زمان امروز با دلایل بیشتری که در طی دو سال اخیر در زمینه‌های مختلف مشاهده کردم، با تأکید بیشتر آن را دوباره در کنگره ششم پیشنهاد می‌نمایم.

یکی از نمونه‌ها

در سال گذشته در انتخابات آلمان برای تعیین مسئول سرتاسری آلمان انتخابات صورت گرفت که دو مرد و دو خوشخانه یک زن خود را کاندید کردند. رفیق زن‌مان کسی است که همه او را و حضور فعالش را در ذهن دارند، قیافه او را به یاد می‌آورند، سال‌ها در کارهای اجرایی پشت میز تایپ، در آشپزخانه و در کارهای جزئی که کسی برای آن‌ها کاندید نبود، فعالیت می‌کرد. در رای‌گیری با تفاوت یک رای رفیق زن رای نیاورد. از نظر من طبیعی و حق او بود که به مسئولیت می‌رسید و به عنوان نماینده آلمان در شورا می‌نشست. البته این مثال برای تخطئه رفیق دیگرمان نیست، بلکه این نیز اضافی است بر شرح داستان گفته شد. اگر چنانچه برنامه پیشنهادی به کنگره رای لازم را می‌آورد، آن روز در آن جلسه، مساله طرح دیگری پیش می‌رفت.

بحث کنگره پنجم در زمینه سه‌می‌بندی زنان

در شرایط امروز ایران، امکانات فعالیت سیاسی برای زنان آگاه و مایل به فعالیت بسیار کمتر از مردان فراهم است. این امر قبل از هر چیز به موقعیت زنان در جامعه و خانه باز می‌گردد. از این رو حتی چنانچه به لحاظ حقوقی، برابری کامل برقرار باشد، در استفاده از این حقوق نابرابری به زبان زنان وجود دارد. این مشکل حتی دامنگیر رشدیافته‌ترین و دمکرات‌ترین سازمان‌های سیاسی نیز هست. از این رو سازمان به منظور جلب بیشتر زنان به فعالیت سیاسی و قدم نهادن در جهت پیشبرد دموکراسی در کشور و تأمین شرایط شرکت زنان در همه روندهای فکری، سیاسی و سازمانی، باید راه‌حلی را در نظر گیرد.

سازمان ما موافق سه‌می‌بندی یا امتیاز مثبت برای زنان در انتخابات سازمانی است. این امتیاز ویژه به صورت درصد مشخصی در سنجش آرای مربوط به انتخابات تشکیلاتی تحقق می‌یابد. در شرایط کنونی سازمان ما، امتیاز مزبور می‌تواند به صورت افزایش پانزده درصد آرای کسب شده توسط یک کاندید زن بر آرای او باشد. این امتیاز مثبت به مثابه تلاش برای کاستن از نابرابری تحمیلی به زنان، اقدامی دمکراتیک است.

الیزابت بادی‌تر فیلسوف فرانسوی می‌گوید: مشکل بن‌بست برابری برای انسان‌ها نیست، بلکه باید دید که سیاستمداران در عمل با این جمله چه می‌کنند. پس این گوی و این هم میدان!

این مطلب با همکاری مریم معینی (۱۶ ساله) و پویان وهابی شکرلو (۱۹ ساله) تهیه شده است. با سیاست از آن‌ها.

بزه سیاسی و مدرنیسم تشکیلاتی

حشمت رئیسی

آنچه می‌توان گفت آنست که در آستانه انقلاب بهمن ۱۳۵۷ بسیاری از رهبران و مسئولین بلند پایه سیاسی فاقد پایه‌های استوار فلسفه و اندیشه سیاسی بوده‌اند. این مردمان از علم سیاست و انقلاب تنها به موارد مربوط به خشونت و تخریب آشنایی داشتند و علم سیاست را با سخنوری، عوام‌فریبی و تحریک و ترویج توده‌ها یکی می‌دانستند. نه در پراتیک اجتماعی و مکتب احزاب سیاسی تربیت یافتند و نه در موسسات علمی و دانشگاهی آموزش دیدند. این فقدان بزرگ سبب شد که تخریب و ویرانگری بر اصلاح و سازندگی چیره شود و ادامه یابد. الزامات پراتیک سیاسی و تلاطم گسترده افرادی را به صحنه سیاست کشاند و در راس امور قرار داد که فاقد آموزش و تربیت و تجربه سیاسی برای هدایت و رهبری بودند. در این فضای ضد علمی که خشونت طلبی و تخریب به فضیلت تبدیل شده بود، هر آدم بی‌مایه‌ای امکان می‌یافت که سردهسته قومی شود و نظریات بیمارگونه خود را به مرحله اجرا درآورد - ایران دوران انقلاب تبدیل به یک آزمایشگاه بزرگ شد که در آن مردم و تمام عرصه‌های حیات مادی و معنوی جامعه به خردگوش‌های آزمایشگاهی برای سنجش تئوری‌های مائیلوئیلی تبدیل گشته بودند. در دعوتی برای اقتصاد کشور نسخه می‌پیچید و هر رمالی در مورد تاریخ باستان ایران ردیه می‌نوشت و هر محصلی که تا آن زمان کارخانه ندیده و کارگری را لمس نکرده بود مسئولیت و هدایت طبقه کارگر را بعهده می‌گرفت، در این فضای هیستریک، چماقداری و خشونت، انقلاب فرهنگی لقب گرفت. کمیته‌های پاکسازی کشور سراسر تشکیل شد تا عقل و خرد و تجربه را تخریب و خشونت و چماقداری و معنوی ایمان‌گرایی کو را بر کف خیانت مادی و معنوی کشور مسلط کنند. قطعاً یکی از دلایل عمده این فقدان بزرگ یعنی عدم آموزش و تربیت رهبران و فعالین سیاسی را باید در فضای بسته و خفقان آلود، حکومت خودکامه شاه جستجو کرد. دلایل هرچه بود، این اصل طبیعت یافت که سیاستمداری که فاقد عمق فلسفی و فاقد اندیشه سیاسی است، از عنصر گوهرمند تفکر بی‌بهره است و کسی از تفکر بی‌بهره باشد، قدرت تجزیه و تحلیل و تفسیر مسائل جامعه را ندارد، و کسی از این توانایی محروم است نمی‌تواند نقشه و سیاستی روشن و واقع‌بینانه برای تغییر اوضاع ارائه دهد. بنابراین، عقل و ریشه تنش‌ها و تخاصات و جبهه‌بندی‌ها درک نشد و هدف و وسائل نیل به آن نیز معلوم نگردید. فقدان اندیشه، تفکر و خرد در بین بسیاری از «سیاستمداران» سبب رشد و گسترش بزهکاری سیاسی در مقیاس کل کشور گردید و حتی تبدیل به نوعی بیماری مزمن شد. این بیماران خطا کار بتدریج گمان بردند که عدم تعقل و اندیشه از الزامات سیاست است. لذا نوعی خودکامگی، جنجال‌آفرینی، موج‌سواری، پنداریابی، غوغاسالاری و عدم احساس مسئولیت در قبال پندار، گفتار و کردار و هم‌چنین بی‌توجهی مغرط نسبت به زندگی مردم علاقمند به امور جامعه رایج شده است.

در این محیط آلوده، هر تقالی، ناجی - هر قوادی، قاضی - هر شیخی، شاهی - هر جاهلی، جباری - هر امی، امامی - هر قصابی، قطبی - هر مسططقی، ناطقی - هر صفری، صفاری - هر ضالهای، ظلهاری - هر غاصبی، قدوسی - هر طراری - طاهری و هر خواجهدار بر صندلی صدارت امیر کبیر تکیه می‌زند. در چنین فضای است که هر جوان جویای نامی یکشبه به قهرمان ملی تبدیل، بر پشت اسب ستارخان می‌چهد و برای نجات مردم ایران برنامه می‌نویسد و رهنمود صادر می‌کند و هر فرصت طلبی بر امواج سوار می‌شود. گاهی به چپ می‌رود خود را سوسیالیسم می‌نامد، گاهی به راست می‌راند و خود را لیبرال می‌خواند - زمانی به گورباچف عرضحال می‌فرستد، بسعد عریضه برای عالیجناب پوش می‌فرستد، مقطعی اعلام می‌کند راه نجات ملت ایران در طرد ولایت فقیه است، مسرحله‌ای دیگر التزام به ولایت فقیه را استراتژی علمی ارزیابی می‌کند.

این همه نوسانات سیاسی - عقیدتی چه نسیانچی بسیار آورده است. بی‌تردید، این جنجال‌آفرینی - غوغاسالاری و اصل‌ت‌گرایی، سیاست را مکه امری معقول است و حقانیت آن باید با ملاک‌های عقل سلیم و مصلحت‌اندیش سنجیده شود - به امری معقول که فاقد حقانیت عقلانی است تبدیل و سیاست‌گرایی و تشکیلات‌ستیزی را در بین آسیب‌دیدگان رواج

داده است. روشن است که اندیشه و سیاست پرنویسان و فرصت‌طلبانه اعتماد بر انگیز نخواهد بود. علاوه بر آن چنین سیاست‌هایی در ساختارهای خشن و حکومت‌های خودکامه صدمات جبران‌ناپذیری بسیار آورده است. قسربانیان اصلی اینگونه سیاست‌ها و سیاست‌گذاران یعنی پیروان و باورمندان پس از هر شکست و ناکامی، اعتماد خود را نسبت به این خطا کاران سیاسی از دست می‌دهند، دچار یاس و ناامیدی می‌شوند و اعلام می‌کنند که سیاست یعنی تقلب و دروغ و سیاست‌مدار یعنی متقلب و دروغگو.

ایا این کارشناسان شکل‌بخشیدن به واژه‌های بی‌محتوی، تکراری و خسته‌کننده، این منجم‌های سیاسی که چون پیچک در هر گوشه و زاویه‌ای می‌رویند و با تلسکوپ پنداریابی سیاره خشونت را قلمرو حیات معرفی می‌کنند و معتقدند که امکان تنفس ارگانیکی برای موجودات دگراندیش زمینی وجود دارد، به این مساله اندیشیده‌اند که از ارائه برنامه‌های شکوهمند دست بشویند و بجای آن ارگانیسم روابط و مناسبات درونی خود را کالبدشکافی کنند و با میکروسکوپ بصیرت در جهت کشف و ویروس بی‌اعتمادی که سبب ناقارایی مزمین شده برآیند؟ شاید این سنجشگری تن کارشناسانه علت بی‌اعتمادی‌ها را آشکار کند. علل و عوامل پیدایش و گسترش آنرا روشن نماید و معلوم گردد، که چرا بیش از چهارصد و پنجاه نفر از کادرها و فعالین یکی از کانون‌های مهاجرت کناره‌گیری کرده و تنها پانزده نفر با مشکلات و دلزدگی‌های گوناگون به حرکت گیاهی خود ادامه می‌دهند. آیا باید چون گذشته خردستیز و حقیقت‌گریز بود و گفت ریشه انفعال در ذات و جوهر مفعول است و فاعلین یعنی خطا کاران سیاسی خطایی مرتکب نشده‌اند. آیا وقت آن فرا رسیده که از خود سؤال کنیم چرا در مملکت ما این همه خطا کار طلبکار از مردم وجود دارد که به هیچکس پاسخگو نیستند. اگر در یک اجلاس عمومی یکی از همین خطا کاران سیاسی را مورد سؤال قرار دهیم و از حقوق قربانیان سیاست‌های ایشان دفاع و نسبت به سرنوشته ناملتوب و غیر قابل پیش‌بینی مجریان احتمالی استراتژی‌های دائمی تغییر یابنده او اظهار نگرانی کرده و یادآور شویم که فرد مسئول نباید با نظرات و دستورالعمل‌های پنداریافته خود، حقوق بشر بویژه حقوق کودکان را پایمال و جان انسان‌ها را بخاطر انداخته و بدون حداقل تأمین امنیت جانی آنها را تشویق به بازگشت به قلمرو خشونت کند. با پاسخ استاندارد و کلاسیک ایشان رویرو می‌شویم. طبق معمول او پرسش‌کننده را به کج‌اندیشی و کهنه‌پرستی متهم می‌کند. علت روشن است، چرا که یک خطا کار سیاسی، هیچگاه نباید به خطا و جرم اعتراف کند. سنجه اعتبار سیاستمدار آن است که چه اندازه می‌تواند بی‌خطا جلوه کند و از دیگران طلبکار باشد و آنان را بر صندلی اتهام بنشانند. اگر خطا کار سیاسی به خطای خود اعتراف کند معنایی جز این ندارد که فاقد صلاحیت است و در نتیجه به اعتبار و اتوریته خود لطمه زده است و انسان آسیب‌دیده دارای اعتماد به نفس لازم برای ایفای نقش اول نماینده است. آیا تاکنون دیده‌اید که کشیش در مقابل یکی شهروند عادی اعتراف به گناه کند. اینگونه خودآزاری‌ها و فروتنی خردبویژی‌ها از آن مردمان عوام است و عوام صلاحیت رهبری ندارند!

خطا کار سیاسی، اینگونه سخنان را جدی نمی‌گیرد. زیرا بزه و خلافکاری در یک فضای مسموم و در میان جماعتی که فاقد آرمان‌خواهی هستند و در مجموعه‌ای که گذشت و فداکاری در راه هدف و عقیده مفهوم واقعی و حقیقی خود را از دست داده مانند روزگاران گذشته برای دوام زندگی جمعی چندان خطرزا و ویرانگر نیست. خطا کار را دیگر مورد سرزنش قرار نمی‌دهند. از آسایش محروم نمی‌کنند و از زندگی جمعی بیرون نمی‌اندازند.

دیگر خشم همگانی چون گذشته چندان بی‌مهار نیست، چرا که از یکطرف همگانی باقی نمانده و باقی‌ماندگان نیز حساسیت خود را از دست داده و یا اینکه به این اعمال عادت کرده‌اند. علاوه بر آن در محیطی که بده‌بستان‌های سیاسی عقیدتی را دمکراسی می‌نامند و خشن‌ترین افراد موفق‌ترین آنانست یکنوع فضای امنیت و مصونیت و حتی حمایت

عمومی از این اشخاص بوجود می‌آید. تنها مشکل کوچکی که باقی است انقیام زخم‌های آسیب‌دیدگان است که پاداش و آشتی، بهترین مرحوم و مناسب‌ترین دارو در اینگونه موارد است.

در مجموعه‌ای که ثبات عقیده، عمق اندیشه و پایداری در آرمان، کهنه‌پرستی تلقی می‌شود، قوانین نانوشته‌ای در زندگی جمعی رواج می‌یابد که هر بزهی را پاک‌شدنی دانسته و هر عملی را امری شخصی تلقی می‌کند. لذا نرم‌ها - ارزش‌ها مفاهیم و مقررات نشأت گرفته از عقیده - اندیشه - آرمان و تاریخ و سنت کهنه و فرسوده نامیده می‌شود. خصوصیات اخلاقی و نام نیک عضو تشکیلات غیر منطقی معرفی و در دروازه‌ها را به روی هر فرد خطا کاری گشوده می‌شود. در ادامه حساب شخص را از کردار و کردار او را از عمل سیاسی‌اش جدا می‌کنند. این جداسازی اغتشاشی در اندیشه بوجود می‌آورد که انسان تواند بر اساس مفاهیمی نظیر نیک و بد، خیر و شر، خوب و زشت، حق و ناحق و امثالهم، ارزش‌گذاری و داوری کند. اما یک خطا کار معتقد است که پیشداوری‌های سنتی متکی بر شرف، فداکاری، حق و عدالت و ... بند و زنجیر بر عاطفه‌های واکنشی و غریزه‌های زیست‌شناسیک رشد یابنده اعضا زده و مهرورزی بشردوستانه آنان را که می‌بایست آخرین قلمرو تمایز، تعارض و نفاق بین آدم را فتح و تصرف کند، خدشه‌دار خواهد نمود. این اغتشاش در اندیشه - تفکر - فلسفه - آرمان و اخلاق با اسلحه‌ای بنام واقع‌بینی سیاسی توجیه می‌شود. این واقع‌بینی حکم می‌دهد: وقتیکه نمی‌توان جامعه مبتنی بر طبقات و بیماری‌های ناشی از آن قبیل استعمار - غارت - جنگ و جنایت - دزدی - هرزگی - اعتیاد و فاحشه‌گری را از میان برد، پس باید کنشگرانه دست از مقاومت کشید در مقابل واقعیت سر تسلیم فرود آورد، در مسورد مفاهیم تجرید شده و درجه صحت و اعتبار آنان شک و لذا تجدیدنظر نمود. همچنین همه دستگاه‌های فلسفه‌ای و حقوقی که در باره این مفاهیم ارزش‌گذاری کرده‌اند متحجر نامید. سرانجام دیدگاه عدالت‌جویانه و آزادخواهانه‌ای را که وابسته به پایگاه و خواستگاه فرودستان جامعه است کینه‌توزانه و مردهود اعلام کرد و برای تحقق تساهل و مدارا و پیشبرد عشق همگانی و اخلاقیات مدرن، درهای تشکیلات را به روی تمام مالیات‌دهندگان گشود و اولین شاغل شغل شریف باستانی، مالیات دهنده اول است. در چارچوبی که استعمارگران، غارت شدگان - داغ لعنت خوردگان و کلیه عناصر و واخورده اجتماعی و لمپن‌ها حضور دارند، خطا کار سیاسی در میان انبوه خطا کاران اجتماعی پایگاه مستحکم‌تری پیدا می‌کند.

در باب کشتی شیشه‌ای حضرت نوح که در آب‌های ولایت در دست ساختمان است و قرار است موجودات گوناگون را در خود جای داده و از طوفان بنیادگرایی بگذرانند، مایه دل‌آزردگی خواهد بود اگر بگویم این حزب شیشه‌ای، این اثر هنری با ارزش در برابر سنگ‌اندازی هوسبازان سنگ‌انداز سخت آسیب‌پذیر است. همچنین سرنشان این کشتی شیشه‌ای که به مسائل استیبتیک سخت علاقمند هستند، گرچه از چشمان پاک سربازان گمنام امام زمان دل‌نگران نیستند و سربت و محرمیت خاصی ندارند که این این بردارن و خواهران بنیان‌کنند، اما در این عالم بدسگال آدم‌های زیبایی‌شناس کم نیستند که علنیت و نور تند آنها را آزار می‌دهد و از شهیدبازی و رنج بردن در راه حقیقت هم خوششان نمی‌آید، ممکن است از مسائل اندرونی سواستفاده کنند. از این نظر پیشنهاد می‌شود تعدادی پرده برای جلوگیری از چشم‌چرانی‌ها معاندین و منافقین و حفظ برخی اسرار تهیه شود. چرا که پاسخ افراط تفریط نیست، اما کارگرترین کاری که در این میان باقی می‌ماند، آنست که شکل با محتوی هماهنگی داشته باشد، چرا که دربارترین و فریباترین جلوه بیرون ریختن یک مضمون دل‌انگیز نام فریبا است. همچنان که در مضمون آشفته سیاسی با تهوع سیاسی نامگذاری می‌شود - لذا پیشنهاد می‌شود در صورت تصویب برنامه و اساسنامه مدرن پیشنهاد شده توسط آقای نگهدار، نام سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) تغییر یابد. چرا که اعضا بالقوای که در پشت درهای سازمان صف بسته و در انتظار بسر می‌برند، نه فدایی هستند، نه طرفدار خلق و نه حتی سازمان‌پذیر. □

مشارکت همگانی بدون حضور همگان

فرود سیاوش پور

امکان تقویت نیرویی در حاکمیت و تضعیف دیگری از طریق دادن رای به نیروی «دلخواه»، تأمین شده می‌دانند.

به این ترتیب مشارکت در انتخابات برای بعضی نیروها هنگامی دارای محتواست که نیروی شرکت کننده از حق انتخاب شدن نیز برخوردار باشد و بعضی دیگر صرف امکان انتخاب نیرویی را در برابر نیروی دیگر مشارکت قلمداد و به آن اکتفا می‌کنند.

اما مردم ایران عمدتاً هنوز با نیروهای سیاسی مختلف کشور پیوند نیافته‌اند، تنها راه برگزیدن کسانی از میان افراد غربال شده شورای نگهبان و یا امتناع از شرکت در انتخابات برایشان می‌ماند. آنها در سالهای اخیر نشان دادند که در صورت اضطرار شدید و یا امید واقعی به تغییر اوضاع راه اول و در غیر این صورت راه دوم را در پیش می‌گیرند. آنان در انتخابات ۲ خرداد برای آنکه حاکمیت به انحصار نیروهای غدار محافظه‌کار در نیاید به طور گسترده در انتخابات شرکت کردند و در انتخابات میان‌دوره‌ای مجلس و خبرگان اکثرآ در خانه ماندند. آنان در انتخابات شوراهای یا امکانات بیشتری برای انتخاب داشتند در بسیاری از موارد و به‌ویژه در شهرهای بزرگ از حق عدم شرکت در انتخابات نیز استفاده کردند.

با این اوصاف «مشارکت همگانی» به تعبیر اصلاح‌طلبان حکومتی هم به عوامل عدیده‌ای بستگی دارد و به طور کامل قابل پیش‌بینی نیست که مردم در لحظه چگونه عمل خواهند کرد.

زمانی خمینی شرکت در انتخابات را تکلیف شرعی مردم تعیین می‌کرد و مردم گاه برای رفع تکلیف در آن شرکت می‌کردند، خامنه‌ای و انصارش نیز در آخرین انتخابات مجلس خبرگان این شیوه را به کار بردند. اما آن انتخابات نیز نشان داد که در حال حاضر، برای تضمین شرکت بیشتر مردم در انتخابات، تأمین حداقلی از پیش شرط‌های یک انتخابات دموکراتیک ضروری است. در جریان انتخابات شوراهای گام کوچکی در این جهت برداشته شد. آیا در روند انتخابات مجلس ششم گام‌های دیگری در این راستا برداشته خواهد شد؟ □

پس از انتشار سلسله مقالات «سیاست ما سازمان ما»، در میان اعضای سازمان و یا سایر فعالان دموکراتیک، بحث‌ها پیرامون آن نوشتارها، در تأیید و یا در نقد، جریان داشته و من نیز با تامل و تفکس و نام، و یا در جلسات بزرگی که به این منظور سازمان داده شده بود، با اظهار نظر کنندگان گفتگو داشته‌ام. تأثیری که این گفتگوها بر ذهن من گذاشته مرا ترغیب می‌کند که نکاتی را مورد تأکید قرار دهم.

آنچه از کلی اظهار نظرها دریافت شده می‌رساند که توجه عمومی، در بخش «سیاست ما» در درجه اول روی صحت و سقم سمت‌گیری و برنامه عمل دایر بر فعالیت علنی - قانونی و صواب یا ناصواب بودن اقدامات مربوطه متمرکز بوده است. تأکید مقاله بر کنه‌نگاری و از کارافتادگی ابزارهای تحلیلی ما تلاش برای تولید و کاربست یک مدل و یا متد کارآمد برای تحلیل اوضاع سیاسی نیز در موارد متعدد توجه قرار گرفته است.

هرگاه چنین دریافتی درست باشد آن گاه، نوشتارها از نظر جلب توجه خواننده به موضوع مرکزی بحث به هدف خود دست یافته و این مایه خوشحالی است.

در عین حال در چندین مورد از صمیمی‌ترین و قدیمی‌ترین یاران سازمان تذکراتی شنیدام که لغزش‌های مرا یادآور شده‌اند. برای سپس از این یاران بر عهده خود می‌دانم دو نکته را که برخی سوء برداشتها را پدید آورده تصحیح کنم.

۱- در ابتدای دومین قسمت از بخش اول گفته‌ام سیاست‌گذاری از یک سو مبتنی است بر معیارهای ارزشی و از سوی دیگر بر تحلیل اوضاع سیاسی. سپس تغییر نظر رهبری وقت حزب توده ایران از مهر ۶۳ - اصرار بر عدم طرح شعار سرنگونی - تا فروردین ۶۴ - اصرار بر طرح شعار سرنگونی - اشاره کرده و آن را مورد انتقاد قرار داده‌ام. چرا که، به برداشت من این تغییر نظر نه بر پایه تغییر تحلیل آنها از اوضاع سیاسی صورت گرفت و نه به دلیل پذیرش معیارهای ارزشی تازه.

قصد من از اشاره به این نمونه تاریخی به هیچ وجه این نبوده است که چه کسی در دستگاه رهبری سازمان مخالف سرنگونی و چه کسی موافق آن بوده است. در عین حال موضوع بحث اصلاً این نبود که شعار سرنگونی در آن زمان درست بود یا نبود. کشور ما در آن سالها کشوری چنان سیاه و استبداد زده بود که فقدان هر گونه افق و امید به بهبود اوضاع کشور، با ادامه حیات جمهوری اسلامی، در ذهن همگان بس طبیعی و سرنگونی رژیم یگانه راه برون رفت از مصیبت جلوه می‌نمود. در جایی که زبان حکومت در قبال مردمش یک پارچه زبان شلاق و شکنجه و گلوله است. در جایی که هیچ کورسویی در دفاع از آزادی از درون حکومت بر نمی‌خیزد، برای هیچ آزادخواهی افتخار نیست که مرگ آن حکومت را یک پارچه آرزو نکند.

۲- در اولین قسمت از بخش دوم در صحبت از ضرورت به حساب آوردن نظر پایه اجتماعی سازمان در جانی گفته‌ام «مشکل ما این است که هنوز فکر می‌کنیم برای اطلاع موثق از نظر علاقه‌مندان به سازمان در ایران حتماً باید در ایران تشکیلات مخفی درست کنیم، آنان را در حوزه‌های مخفی سازماندهی کنیم، اسم مستعار روی هر کس بگذاریم، پیک از خارج به سرآغشان بفرستیم و بعد با نامه نامرئی از او رای بگیریم که آیا باید در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کرد یا نه»

من وقتی دوباره این سطور را خواندم متاثر شدم. زیرا بافت مطلب طوری است که گویا نه تنها کسانی در دستگاه رهبری سازمان هستند که هنوز این طور فکر می‌کنند، بلکه کنترل سازمان نیز در دست همان‌هاست. در دستگاه رهبری سازمان هیچ‌کس از این کارها پشتیبانی نمی‌کند. منظور من اصلاً این نبود که کسانی در سازمان هستند که این طور می‌اندیشند. منظور من آن بود که بگویم ما به این دلیل رای رفقانمان در ایران را به حساب نمی‌آوریم که در ایران تشکیلات نداریم و اگر خواهیم در ایران تشکیلات بنیم باید آن را مخفی در دست کنیم و همه تدابیر امنیتی فوق را نیز به کار بندیم و چون نمی‌خواهیم چنین کنیم لذا از قید «رای‌گیری» از داخل کشور می‌گذریم.

دو مورد توضیح فوق را من از آن نظر ضروری دیدم که خواننده مقصود مرا جز آنچه خواسته بودم می‌فهمید. این موارد قطعاً محدود به این دو مورد نیست و اگر مطرح شد قطعاً باز برای رفع شبهه تلاش خواهم کرد. مقصود مرادوست که در خواننده مقصود مرا جز آن چمن خود خواست‌ام فهمیده است و گر نه جای نقادی و مخالفت با دیدگاههای عرضه شده در مقاله نه چندان نادر و جای بحث بر سر آن‌ها باز و وسیع است.

فروخ نگهدار

رسالت ما

صراحت ما

سعید معمار حسینی

در بچوچه حوادث اخیر و جاری، جای جریانات و تشکلات سیاسی چه در بین مردم کشورمان بسیار خالی است. علت این امر علاوه بر تسلط سیاست سرکوب‌گرانه و جو اختناق و خشونت و استبداد حاکم، دلایل اساسی دیگری دارد که در کل میتوان از آن به عنوان ضعف جنبش چپ کشور یاد کرد. برای پر کردن این خلأ، بخصوص در سازمان ما، فداثانیان اکثریت، چرخشهای گوناگونی را از سیاستی به سیاستی دیگر و از موضع و برنامه‌های به دیگر موضع و برنامه، شاهد بوده‌ایم. بنابراین چنین به نظر میرسد که پیش، سیاست و برنامه ما در قبال مسائل اساسی کشور کمتر بر پایه شناخت و سپس تحلیل‌های بنیادین از روندهای اجتماعی و سیاسی، جناح‌های حکومتی و منشأ قدرت، توان و ظرفیت‌های تاریخی آنها و نحوه وابستگی‌شان به طبقات و اقشار اجتماعی و... بوده است. بلکه اغلب، این رژیم جمهوری اسلامی و نحوه عملکردش در قبال اعطای آزادی‌های سیاسی برای فعالیت ما یا میزان و چگونگی سرکوب این آزادی‌ها و در کل، مجموعه رفتار حکومت با ما بوده است که تعیین‌کننده بر تحلیل‌ها و بر سیاست‌های حاکم در برنامه‌ها مان بوده است.

آنچه امروز بیشتر بحث‌ها در حول و حوش آن صورت می‌گیرد و یا ناخواسته افکار سازمانی را از خود متأثر می‌سازد، نحوه حضور و شرکت در پیکار مردم میهن‌مان است، که امروز تحت شرایطی ابعاد تازه‌تری به خود گرفته است.

در طول حیات جمهوری اسلامی، می‌توان دو پیشین و سیاست واقعاً موجود را در درون سازمان، در قبال روندها شناسایی کرده و از

آنها نام برد. هر دوی آنها در طول سالیان اخیر به طرق گوناگون باهم همزیستی کرده و در مقطعی تلفیق شده و با توجه به تحولات جاری، یکی بر دیگری چربیده و در ارائه و تنظیم برنامه و سیاست‌ها بر هم غالب آمده‌اند. هر دو طرز نگرش، در عرصه‌هایی وجود مشترکی را دارا بوده‌اند. عدم برنامه‌ریزی در جهت تحقیق، شناخت و تعریف جامع و در نهایت یک تحلیل نهایی از ماهیت جنبش، از انقلاب ۵۷ تا به امروز، یکی از عمده‌ترین آنها می‌باشد. وجه عمده دیگر، عدم تعریف از خویش و تعیین جایگاه خود در سطح جنبش و نحوه جایگزینی و انطباق اهداف تعیین شده و حضور و تاثیر در سطح جنبش است. یعنی عدم توجه جدی به دو اصل مهم زیر: اول اینکه، معیارها و تعیین و تدوین برنامه عمل بر پایه تحلیل از ماهیت اوضاع و روندهای موجود در عرصه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی قرار دارد و دوم اینکه همین‌ها، متکی بر اصول و ارزش‌هایی هستند که هر جریان فکری از بنیان به آن معتقد است.

امروز، عدم ارائه و تعریف از هر یک از دو اصل فوق، برنامه عمل را نلنگان کرده و پشتیبان آن را در تعریف مرزبندی‌ها و تفکیک خود به عنوان چپ از اصلاح‌طلبان اسلامی و لیبرال‌ها عاجز می‌کند. تعیین و تعریف ارزش‌ها (هویت خویش) هست که در عمل و در ارائه مواضع و برنامه‌ها، نحوه ارتباط و میزان نزدیکی و دوری، انطباق و عدم انطباق و حتی همسویی با سایر نیروهای سیاسی (تا به کدامین هدف) را برای خود مشخص می‌سازد. این آن خلأیی است که سال‌هاست فعالین و دوست‌داران سازمان با آن دست به گریبان هستند و شاید به همین دلیل اساسی است که معمولاً رفاها به سختی از زبان یکدیگر سر در می‌آورند.

البته منظور نه این است که تحلیل‌ها و سیاست‌های پیشنهادی، جدا و به دور از دیدگاه‌هایی خاص و فاقد پیشینه مشخص و هدفمند است. بلکه عکس آن نیز صادق است. آنچه انتظار می‌رود، صراحت در پندار و سپس، مهم‌تر، در گفتار است. شک و تردید، گذرگاه بسیار خوب و پسندیده و ضروری است برای رسیدن به یقین و سپس استواری، پایداری و پایفشاری بر اهداف خویش، ولی اصلاً محل مناسبی برای اسکمان و زندگی برای مدت طولانی، نمی‌باشد.

یک وجه و خط تفکر موجود در سازمان، نگرشی است که سوار بر آن پیشین‌نه‌چندان جدید اصلاح رژیم و عناصر بازدارنده آزادی و دموکراسی و مردم‌سالاری در درون حکومت است. این تفکر و بینش نیز برخلاف تصور خیلی‌ها، از آنجا که در طول تاریخ حکومت اسلامی، فاقد ارائه تحلیل‌هایی بوده است، طراحان و بانانش در مقاطع فراوانی، بی‌میل به چرخش به مواضع دیگر و در مواردی به دور از

نقد نظرات خویش نبوده‌اند. از جمله هنگامی که اختناق و خشونت وجه غالب حکومت اسلامی بوده است.

اکنون ارزیابی از اوضاع و روندهای سیاسی جاری در کشور شدیداً تحت تاثیر جنبش دوم خرداد قرار گرفته است. زمینه و عرصه به وجود آمده، فرصت مغفتمی است برای تفکر اصلاح‌طلب در درون سازمان که بخواهد و بتواند بر سایر نظرات فائق آید و تاثیر خود را در تنظیم و ارائه خط‌مشی و برنامه آتی سازمان بگذارد.

اینک بسیار لازم است که این تفکر، صراحتاً، به ارائه دیدگاه‌ها و اهداف درازمدت خویش بپردازد. خیز بزرگی به جلو برمی‌دارد، بدون بیان، تعریف و شناساندن سرکوبی که قرار است در آن فرود آید. بدون بیان و تعریف نقاطی که در مسیر این خیز طی شده و به حال خود گذاشته می‌شوند. این روش نگرش، سیاست‌های خود را نه بر اساس جنبش توده‌ها و واقعیات موجود در آن، بلکه، ماهیت جنبش توده‌ها را با توجه به قدرت عمل خویش، در حال حاضر، تعیین و تفسیر می‌کند. انگیزه وجودی این تفکر نه فقط در نحوه نگرش و تحلیل از ساختارهای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی کشور، که بخش بزرگی از آن در عدم شناخت طرق دیگر حضور و شرکت و تاثیرگذاری در جنبش توده‌های مردم می‌باشد. این رفاها باید با صراحت فراوان، پایه و اساس نظرات خود را به جنبش ارائه دهند. هدایت و رهمنوی مبارزه مردم از وظایف تمامی جریانات سیاسی است. نه تنها وظیفه، که اولین شرط پیروزی هر تفکری برای مدیریت سیاسی جامعه یا شریک و سهیم بودن در آن است. به دست آوردن هرگونه ابزار جدی و کارا برای رهبری و یا شرکت در مبارزه توده‌ها بزرگ‌ترین قدمی است که هر جریانی برای چنین حضوری برمی‌دارد. ولی گویا گاهی فراموش می‌شود که جملات فوق واژه‌هایی چون پیکار و مبارزه و توده‌ها را با خود به همراه دارد. و پیکار توده‌ها، هدف و انگیزه دارد. و آن پدیده‌ای نیست که بتواند پایه‌های مادی و عینی حتی رهبران به مردم تزریق و القا شود. هیچ جریان سیاسی در درازمدت قادر به تعویض انگیزه‌ها و مبانی مبارزات مردم نمی‌تواند باشد، مگر اینکه از چنان قدرت ماورالطبیعی برخوردار باشد که بتواند پایه‌های مادی و عینی و بنیان‌های موجود در ساختار اجتماعی و اقتصادی کشور را تغییر دهد. به نظر می‌رسد که بعضی به چنین باوری رسیده‌اند که به اختیار آنان می‌باشد که هر آنچه را که می‌خواهند و دوست دارند را تحلیل کنند. نفی سازند و یا بار آن صحنه گذارند، عمده و یا جزئی‌ش کنند، و هر چه را که می‌پسندند مبنای کار قرار دهند.

فاصله نه چندان کم از عرصه مبارزه، کاستی و نقص کوچکی برای بررسی و تحلیل هر آنچه که در جریان است، نیست.

اینک باید مشخص گردد که نحوه ارتباط و وابستگی جنبش دوم خرداد (مردم) با اصلاح‌طلبان حکومتی و غیرحکومتی اسلامی و لیبرال‌ها چه می‌باشد. مردم کشورمان تاکنون نتوانسته‌اند به تمامی اهداف اساسی خویش از انقلاب ۵۷ دست یابند. جنبش دو خرداد نه جنبش جدید و نوین، که ادامه همان انقلاب ۵۷ است و برای به دست آوردن خواسته‌ها و مطالبات خود، این بار نه شاه و سلطنت او که سد و ممانع دیگر (ولایت فقیه) را سر راه خود می‌بیند.

نه از دو سال قبل بلکه سال‌های متمادی است که مردم می‌دانند، آزادی و دموکراسی را به دست نیآورده‌اند و به قدرت رسیدگان مرتجع و ولایت فقیه زندگی را بر آنها سیاه و خانه خرابشان کرده است. ولی اینبار ابزارهای جدیدی را لازم دارند و نمی‌دانند که چگونه می‌توانند خواسته‌ها و اهداف خویش را تعقیب و پیگیری کنند.

بخش اعظم «۲۰ میلیون رای دهنده به خاتمی، نه تنها او را قبلاً نمی‌شناختند که حتی نمی‌دانستند که مدتی وزیر ارشاد کشورشان بوده است. ولی می‌دانستند که زندگی برایشان چقدر درآورد و کشنده است. با وجود اختناق و سرکوب و خشونت موجود از یک طرف و طرح برخی شعارهای منطقی بر نیازهای مردم از سوی خاتمی، مردم نه صرفاً امیدوارانه که عاجزانه به وی رای دادند و اینک نیز بسیاری به نتیجه و آخر آن به دیده تردید می‌نگرند.

ایبوزوسبون چپ و دمکراتیک هرچند نتوانسته ارتباطی با مردم و حضوری عینی در پیکار آنها داشته باشد، ولی آن بدان معنا نیست که شعارها و اهداف آنها با مطالبات مردمشان بیگانه است.

تقاضی بسیار بزرگ و دردآوری است که مردم کشورمان منزجر از ولایت فقیه می‌باشند ولی تنها نقطه اتکالی کنونی‌شان که اکنون خاتمی و سایر اصلاح‌طلبان اسلامی باشند، برکناری ولایت فقیه از صحنه سیاسی کشور را در دستور کار خویش ندارند و دودلی و ناپیگیری ضرورت وجودی آن صحنه می‌گذارند. اشتباه بزرگی خواهد بود که سطح تقاضاها و مطالبات مردم را به سطح آرزوها و اهداف کم و پیش ناروشن کسانی تقلیل داد که خود نیز از آنچه می‌گویند، دچار تردید و دودلی و ناپیگیری می‌شوند. نبود پیوند لازم با توده‌ها، جهت راهبری مطالباتشان، می‌تواند کمبود جدی در مبارزات مردم باشد، ولی مطلقاً ضعفی نیست که بخواهیم به سطح مطالبات آنها نسبت دهیم، تا ما نیز همچون دیگران نقش قیومیتم را برای آنها بازی کنیم.

چنین برخوردی هم‌خوانی با همان روش و متد تنگ‌نظران و انحصارطلبانی دارد که رای باطنی و خواسته‌های مردم را به خاطر تحمیل نظرات خویش، نادیده می‌گیرند و این همان

شروع نفی دموکراسی و نادیده گرفتن حق توده‌ها در گسترش خواسته‌ها و تاثیر و شرکت در تعیین سرنوشته خویش، قبل از به قدرت رسیدن است.

در شرایط کنونی نقطه ضعف بسیار بزرگ جنبش مردم کشورمان، نبود تشکلات گسترده و مستقل و رهبرانی خردمند، قاطع و پیگیر است. سرنوشته جنبش مردم فعلاً در دست کسانی است که معتقد هستند و با صراحت تمام بیان می‌کنند که در کل نظام موجود با وجود ولایت فقیه می‌توان آزادی و دموکراسی و جامعه مدنی و... را جامه عمل پوشاند.

اینان از تمامی این مفاهیم، تعریفی مشخص برای خویششان دارند. بسیار ضروری است که رفاقی اصلاح‌طلب ما در سازمان نیز تعریف خود از مفاهیم فوق را ارائه دهند. تعریف و تحلیل خویش را از ولایت فقیه و پایه و اساس‌های اجتماعی آنرا با ابزارهای گوناگونش، بیان کنند.

به روند تحولات در کشور نه تنها فقط در میان توده‌ها و نه فقط در میان نیروهای اصلاح‌طلب حکومتی، بلکه باید در هر دو بخش توجه داشت. لذا باید تحلیلی تحقیقی و حقیقی از ساختار قدرت سیاسی و منشأ قدرت جناح‌ها و ماهیت جنبش توده‌ها ارائه داد.

به نمونه‌ای از این ناروشنی‌ها استاد می‌کنم: در مقاله سیاست ما سازمان ما، در میان خیل مطالب مطرح شده ناروشن فراوان، در نوع تحلیل، «ساختار قدرت سیاسی و منشأ قدرت جناح‌ها» در کشورمان، با نوع و شیوه تحلیل از روندهای جاری در جوامع صنعتی مدرن و نیمه صنعتی و شبه مدرن مقایسه می‌شود. این نوشتار مشخص نمی‌کند که کشور ما چگونه با جوامع ذکر شده خوانائی پیدا می‌کند و اساس آن را در چه می‌بیند. این مقایسه نگرش نگارنده از توده‌ها و مطالبات آنها و فرمول‌بندی نیروهای فکری جنبش و نحوه ارتباط و جایگاه آنها را در جنبش مردم، و مردم در آنها را، به سمتی غیرواقعی و غیرموجود در کشورمان سوق می‌دهد.

در جوامع نام‌برده شده، به درجات مختلف، آراء و نظرات طبقات مختلف اجتماعی، تحت سیطره تشکلات مختلف اجتماعی و صنفی و... و مهم‌تر حزبی، قرار دارند. رای مردم از طریق تشکلات ذکر شده به بالا منتقل و تاثیرگذار می‌شود. یعنی اینکه وجود دموکراسی به درجات گوناگون در این جوامع غیرقابل انکار است. تا وقتی که دموکراسی وجود ندارد، اسلحه حاکم است. رفیق نگارنده شاید بگویند که ما در حال گذار مسالمت‌آمیز به جامعه‌ای مبتنی بر دموکراسی هستیم، ولی حتماً نخواهد گفت که اینک دموکراسی در کشورمان حاکم است. در تشخیص ماهیت حکومت به صراحت گفته نشده است که «رای» تعیین‌کننده ترکیب حکومت است یا «اسلحه».

نامه‌ای به رفیق فرخ نگهدار

ادامه از صفحه ۶

فقط از طریق رای، ۲ - اتوریته فقط ناشی از رای اکثریت ملت، ۳ - یک مملکت و فقط یک دولت، بوده است؟

مخالفت ما با فرمول‌بندی مورد نظر تو و همفکران تو، مخالفت ما با عدم صراحت سیاست شما در مواجهه با حکومت بوده است. اگر به خاطر داشته باشی، تو بر این نظر بودی که صرف گنجاندن باور عمومی ما به یک جمهوری پارلمانی مبتنی بر دموکراسی در سند مربوط به دیدگاه‌ها و ارمان‌های ما، کافی است و هر اینکه اگر این موضوع در سند خط‌مشی سیاسی طرح شود، اعتمادسوز خواهد بود!

پس من حق دارم که اختلاف اصلی را اینگونه فرمول‌بندی کنم: دیدگاه اول - مبارزه با اهداف جایگزینی جمهوری مردم‌سالار به جای حکومت اسلامی، دیدگاه دوم - مبارزه برای رفرم در حکومت اسلامی.

اگر تو بر این گمانی که این اختلاف مرکزی از «دیروز تا به امروز» بدلیل پدید آمدن برخی امکانات برای اصلاحات در حکومت از میان بر خاسته و به سود دیدگاه تو هم از بین رفته است، باید بگویم که سخت در اشتباه هستی. سازمان ما هنوز هم طرفدار استقرار یک حکومت دموکراتیک و لایق در کشور است و ما اصرار هم داریم که همگان - اعم از حکومتیان و اپوزیسیون - ما را با همین باور سیاسی بشناسند. این باور، نه فقط در چهار کنگره نخست که خوشبختانه در کنگره پنجم هم یکبار دیگر به عنوان یک برنسیب سیاسی برای ما مورد تاکید قرار گرفت: «کشور ما نیازمند حکومتی دموکراتیک در شکل جمهوری به جای جمهوری اسلامی است...» در حکومت دموکراتیک دین رسمی وجود ندارد. (از سند «برای دموکراسی و عدالت اجتماعی» مصوب کنگره پنجم دی ماه ۱۳۷۶)

اما آیا از «دیروز تا به امروز» در صحنه سیاست کشور تغییری صورت نگرفته است؟ البته که تغییر کرده و تغییرات بسیار مهمی هم کرده است. این

من آن است که: برای تغییر حکومت اسلامی باید از رفرم در آن استقبال کرد و «آنرا هر چه بیشتر به عقب‌نشینی واداشت». ما هر دو مدافع رفرم در حکومت هستیم و هر دو هم بر این باوریم که از نهال این امید با حساسیت تمام باید حفاظت کرد. اما رفرم در حکومت برای تو تمام هدف سیاسی و همه مشله سیاسی توست، و برای غیر هم‌نظر تو یک مرحله سیاسی و بخشی از مشی سیاسی. از همین رو، تو حق داری هرگاه بخواهی مثلاً مرا «متمم» به این بکنی که در سیاست جاری «هر دو جنبه را در نظر می‌گیریم»! آری! در سیاست جاری، من «هر جایی که ضروری است همسویی با جریان‌های اصلاح‌طلب درون حکومت» و «هر جایی که ضرورت است همسویی با نیروهای دموکراتیک طرفدار سرنگونی جمهوری اسلامی» را در پیش می‌گیرم.

نه سمت‌گیری‌های مثبت برخی از اصلاح‌طلبان حکومت اسلامی در جهت آزادی‌ها و جمهوری‌طلبی، مرا باید چنان از خود بیخود کند که عملاً قادر به دیدن مشترکات بسیار در اهداف سیاسی سازمان و بخشی از نیروهای سالم «طرفدار سرنگونی جمهوری اسلامی» نباشم و نه به زعم تو، انگیزه و اومه از «مورد عتاب قرار گرفتن توسط چپ سرنگونی‌طلب» می‌تواند مرا از تایید و تقویت روندهای مثبت و قابل محاسبه در درون حکومت اسلامی بازدارد.

نوشته‌ای که «هنوز تلتی اکثریت بزرگی از ما آن است که خط سیاسی ما هم از خط سیاسی سرنگونی‌طلبان متمایز است و هم از خط سیاسی نیروهای غیرحکومتی تلاش‌گر در راه اصلاحات در جمهوری اسلامی». کادلاً درست است. من خود یکی از این اکثریت بزرگ هستم و آنچه را هم که تو اکنون نوشته‌ای، خود در بهار سال ۱۳۷۲ طی یک مطلب تشریحی بی‌امون مشی سیاسی سازمان به طور مفصل توضیح داده‌ام. اما شاید برای تو جالب باشد هر آینه یادآوری کنم که من در همان مطلب تاکید کردم که این مشی سیاسی - و به نظر من در کلیت خود و علیرغم نارسائی‌هایش درست‌ترین مشی سیاسی در اپوزیسیون جمهوری اسلامی - در بستر رویدادهای زیگ‌زاگ‌گونه سیاسی کشور

همواره از دو طرف تحت فشار قرار خواهد گرفت و باید هوشیارانه در برابر دو افراط و تفریط راست و چپ» مانع از به‌که‌زاد رفتن این مشی شد. فشار هم از طرف «سرنگونی‌طلبان» و هم از طرف «رفرمیست‌ها»، و هر زمان که رویدادهای عینی در جهت تقویت روندهای فوق ارتجاعی در حکومت باشد، از سوی اولی‌ها و انگاد که حکومت مجبور به عقب‌نشینی‌ها باشد، از سوی دومی‌ها.

ما دیروز بارها و بارها شاهد انواع فشارهای سیاسی چه از بیرون و چه از درون سازمان روی این خط‌مشی بوده‌ایم، همانگونه که امروز هم همچنان آنها را می‌بینیم و فردا هم با آن مواجه خواهیم بود. فرخ عزیز! اکنون که امکان اصلاحاتی در حکومت میسر شده است، گویا نوبت توست که آتشبار تو پخته را با گلوله‌هایی چون «پراگماتسم»، «طراحی سیاسی بر پایه شمس سیاسی»، «فرض‌طلبی»، «فقدان مدال تحلیل بنیادین از روندها»، «فرق مدافعان این مشی بیارائی و زمینه را برای غلبه دادن مشی سیاسی خودت که با اجازات به نظر من چیزی جز «شکوفائی جمهوری اسلامی» البته در سطح و فرازی تو نیست، آماده کنی.

دوست من! این حق دموکراتیک توست که بکوشی مشی سیاسی جاری سازمان را به زیر بکشی و سازمان را با مشی اصلاح‌طلبانه خود اصلاح کنی. این حق توست که از برخی خطاهای سیاسی سازمان مثلاً برخورد مخدوش ما با ترور لاجوردی جلاذ سخن بگویی، اما تو به هیچ رو حق آن را نداری که برای کوبیدن طرف مقابل چنان به چاه ویل تحریف و آگرناسیسمان بیفتی که به ناحق سازمان ما را متمم به شرکت در تظاهراتی با شعار «مرگ بر خاتمی» بکنی و یا موضع روشن آن را در دعوت از مردم به شرکت در انتخابات شوراهای موضعی متزلزل جلوه دهی. آیا فکر نمی‌کنی که نباید طوری حرف زد و جوری رفتار کرد که فضای اعتماد و تفاهم بین ما تخریب نشود تا بتوانیم از تبدیل بحث سیاسی سازنده به جدل فرساینده جلوگیری کنیم؟ فکر نمی‌کنی که اصلاح‌طلبی تو در قبال حکومتی‌ها، با «انتقابی‌گری» و «شورش‌طلبی» در قبال دوستان هم‌سازمانت، هیچ همخوانی ندارد و اینگونه برخورد با نزدیک‌ترها، اعتبار آنگونه برخورد با فاصله‌دارترها را هم کاهش خواهد داد؟

ادامه دارد

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:

مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام:

نشانی:

فرم را همراه با پهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر) به آدرس پست کنید!

توفان بالکان

ادامه از صفحه ۱۲

به هدف‌های یاد شده باید هدف چیرگی قطب انگلوساکسون بر بالکان را نیز افزود. در دوران جنگ سرد، یوگسلاوی با خط مشی بیطرفی در برابر بلوک شوروی بمثابة منطقه بین دو پیمان ناتو و ورشو مورد توجه استراتژیک آنها بود. اما پس از پایان جنگ سرد وجود یوگسلاوی با ارزشی ۲۰۰ هزار نفری و سیاسی مستقل و اقتصادی که در سیستم اقتصادی غرب کاملاً در هم آمیخته نشده بود، سدی بر سر راه طرح‌های راهبردی انگلوساکسون‌ها بشمار می‌آمد. ایالات متحده و بریتانیا با ایجاد کشورهای مینیاتوری وابسته بخود و در هم شکستن ارتش یوگسلاوی هرگونه خطر بالقوه‌ای را دفع کرده و در این منطقه جای پای محکمی برای خود ایجاد کرده‌اند. با پیوستن بلغارستان به ناتو و در هم کوبی صربستان، بالکان بعنوان پل ارتباطی اروپا و منطقه فوق‌العاده مهم خاور میانه زیر کنترل ایالات متحده و انگلیس در خواهد آمد. بعلاوه قطب انگلوساکسون با تسلط بر رود دانوب بر کشورهای واقع شده در جوار دانوب یعنی بلغارستان، رومانی، یوگسلاوی، مجارستان، اسلوانی و اتریش چیره خواهد شد. اهمیت دانوب برای اقتصاد کشورهای نامبرده، به گساده کارشناسان اقتصادی بیش از اهمیت «می‌سی‌سی» برای اقتصاد ایالات متحده است. در عین حال دانوب منبع آب آشامیدنی ۱۰ میلیون انسان در این منطقه است.

فرانسه

یکی از هدف‌های مهم این کشور تأمین رهبری خود بر اروپا است. فرانسه که با توجه به ظرفیت‌های اقتصادی و سیاسی خویش توان طرح داعیه رهبری جهانی را ندارد، همواره کوشیده است در سطح قاره اروپا سکان رهبری را بدست گیرد و استقلال اروپا در برابر قطب انگلوساکسون بویژه آمریکا را تأمین کند. خروج این کشور از ناتو «آمریکایی» و نیز ساز مخالف زدن ژاک شیراک در پنجاهمین سالگرد ناتو در واشینگتن نشانگر همین واقعیت است. این کشور در دهه ۹۰ با نوسازی سلاح‌های اتمی خویش از لحاظ نظامی خود را برای جهان پس از جنگ سرد آماده ساخت. فرانسه با از دست دادن بخش عمده نوسازندهای خود در آفریقا و خالی کردن میدان برای رقیب‌های انگلوساکسونی، اینک در تلاش است که در تقسیم غنایم و حوزوهای نفوذ پس از جنگ سرد در اروپا و دیگر نقاط جهان، سرش بی‌کلاه نماند. شرکت این کشور در جنگ خلیج فارس و جنگ در بالکان نیز به همین انگیزه صورت گرفته و می‌گیرد. فرانسه که وقوع جنگ بر ضد یوگسلاوی را حتمی می‌دید، برای بی‌تصمیم‌نماندن از حوزو نفوذ در این منطقه ابتدا به صف آتش‌افروزان پیوست. اما این کشور اکنون می‌کوشد که با تأکید بر فعال شدن سازمان ملل در جنگ با یوگسلاوی و دخالت دادن روسیه، بار دیگر ابتکار عمل در این چرخان بدست اروپا - که فرانسه خود را رهبر سیاسی آن می‌پندارد - افتد.

آلمان

آلمان که در جنگ خلیج فارس حاضر به شرکت در عملیات نظامی نشد و تنها به پرداختن پول اکتفا کرده بود، از آغاز شکل‌گیری بحران بالکان همواره شرکت فعال داشته است. آلمان با ارسال اسلحه باقیمانده از انحلال ارتش آلمان شرقی برای متحدین پیشین خود در جنگ دوم جهانی - یعنی کرووات‌ها - عملی‌تر تحریم‌های تسلیحاتی سازمان ملل، زمین را برای خونریزی فراهم ساخت. «گنشر» وزیر سابق امور خارجه آلمان با جلب نظر و آتیانک نقش پیش‌تاز در برسمیت شناختن جمهوری‌های اسلوانی و کرواسی و برافروختن شدن آتش جنگ‌های قومی داشت. بنوشته ساماری «برسمیت‌شناختن دولت‌های جدید که زیر فشار آلمان و بدون هیچ مذاکره‌ای صورت گرفت، فاقد هرگونه طرحی برای مواجهه با مسائل ملی آینده بود. بدین ترتیب گسترش جنگ قابل پیشگیری نبود.» (۲۱)

مشکک اینجاست که دولت سوسیال‌دمکرات‌ها و سیزها با اتکا به دلایلی در جنگ اخیر شرکت کرده‌اند که در جریان جنگ خلیج فارس در مخالفت با همین دلایل، رقیب حاکم خود یعنی، حزب دمکرات مسیحی و لیبرال را از جنگ در جنگ برحذر می‌داشتند. یکسانی سیاست‌های دولت‌های مختلف آلمان در برابر یوگسلاوی حکایت از منافع ثابت محافل قدرت آلمان در این منطقه دارد. واقعیت آن است که آلمان با شرکت در اینگونه فعالیت‌ها در تلاش است که از قالب قدرت صرفاً اقتصادی خارج شده و تبدیل به قدرت سیاسی در صحنه بین‌المللی شود. از سوی دیگر محافل قدرت آلمان می‌کوشند که به از روی دیرینه خود جامعه عمل پیش‌شانند و با راهیابی به دریای آدریاتیک بر تحرک بین‌المللی خود بیفزایند. با کوشش‌های دست یوگسلاوی در دریای آدریاتیک، آلمان می‌تواند به یاری متحدین کروات خود، بدون وجود مزاحم در دریای آدریاتیک حضور یابد. در واقع نظام تک‌قطبی تحرک لازم را از آلمان خواهد گرفت. اما محافل قدرت آلمان که توان سرکشی در برابر قطب انگلوساکسون را ندارند، به همان شیوه‌ای که در سال‌های پس از جنگ بدان عمل

بریتانیا در درون ناتو ضربه وارد خواهد شد که احتیاطاً به خروج آمریکا از ناتو، انحلال ناتو و یا تبدیل آن به پیمان اروپایی خواهد انجامید. بقول پریزینسکی «شکست ناتو پایان باورمندی به آمریکاست و همزمان با آن نقش رهبری آمریکا با بحران مواجه خواهد شد» (۲۵). به‌نوشته نشریه چینی رن مین ریپان: «در صورت شکست ناتو، ایالات متحده نه تنها موقعیت مسلط خود را در استراتژی اروپا - آتلانتیک، بلکه در چارچوب امنیت اروپا و کل جهان از دست خواهد داد.» (۲۶)

۲- گسترش جنگ: چنین وضعیتی می‌تواند از جمله هنگامی پیش آید که در نتیجه حمله نیروهای زمینی به یوگسلاوی، ارتش و مردم این کشور جنگی پارتیزانی را آغاز کنند که شمع آن به خارج از مرزهای یوگسلاوی نیز کشیده شود. نتیجه این وضع گسترش آتش جنگ و وابسته‌سازی کشورهای بخود افغانستانی دوم است که با توجه به وجود اقوام گوناگون در همه کشورهای این منطقه، از جمله مقدونیه، بوسنی و هرزگوین، کرواسی، اسلوانی، بلغارستان، مجارستان، مونتنگرو و یونان و نیز با توجه به تلاقی منافع کشورهای مختلف در این منطقه، جنوب اروپا دستخوش ناامنی و عدم ثبات طی سال‌های طولانی خواهد شد.

آیا آنچه که امروز در یوگسلاوی می‌گذرد، از جمله تلاش‌های ناتو برای ایجاد مناطق تحت‌الحمایه چیزی جز تحقق همین نظر به‌علاست؟

«توفان بالکان» و امنیت ملی ایران جنگ‌های اروپا در سده کنونی با ایجاد نظمی جدید برای کل جهان به پایان رسیده است، که تأثیر مستقیمی بر سرنوشت «کشورهای پیرامونی» داشته است. جنگ اخیر در یوگسلاوی نیز - هر نتیجه‌ای که در پی داشته باشد - دارای تأثیرات گسترده جهانی خواهد بود. بویژه اگر جنگ یوگسلاوی با پیروزی قاطع ناتو و تحکیم سروری جهانی ایالات متحده پایان پذیرد با توجه به طرح قطب انگلوساکسون مبنی بر پذیرش جمهوری آذربایجان، گرجستان، ازبکستان و قازاخستان به ناتو، علا ایالات متحده به همسایه شمالی ایران تبدیل خواهد شد. که پیامدهای جدی برای امنیت ملی کشور ما خواهد داشت. افزون بر این، با توجه به مشکلات عظیم داخلی ما، ایالات متحده آمریکا می‌تواند پهنه‌های زیادی برای دخالت مستقیم نظامی در ایران بترشد. این مشکلات کدامند؟

از لحاظ بافت ملی، ایران کسوراست چند قومی و چند مذهبی. بخشی از گروه‌های قومی و مذهبی در آنسوی مرزهای ایران، در کشورهای مختلف پراکنده



شده‌اند. مشکلات قومی و مذهبی داخلی بعلاوه بحران‌های قومی و مذهبی خارج از مرزهای کشور می‌تواند به عاملی برای تنش و تهدید امنیت ملی ایران تبدیل شود.

از لحاظ اقتصادی و اجتماعی کشور ما دارای مشکلات مزمن عدیده‌ای است. از جمله دلایل این وضعیت عبارتند از: سوء مدیریت اقتصادی، رشد کنترل‌نشده جمعیت و نیز اجرای سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول نظیر حذف پارانه‌ها، بی‌ارزش‌سازی پول ملی، خصوصی‌سازی‌های بی‌حساب و کتاب، تلاش برای حذف مواد مترقی قانون کار، تسوید برای صادرات و تک محصولی‌ماندن اقتصاد. کشور ما هنوز فاقد یک سیاست توسعه متعادل و همه جانبه درون‌زاست. در نتیجه توسعه نامتوازن، برخی مناطق در کشور در فقر غوطه‌ورند و از ابتدایی‌ترین امکانات محروم‌اند. از لحاظ سیاسی بدلیل نبود نهادهای صنفی و سیاسی مستقل، مردم امکان شرکت فعال در تعیین سرنوشت خود را ندارند. عملکردهای گروه‌های انحصارطلب و تمامیت‌خواه نیز - که به چاول منابع ملی مشغولند - موجب شده که از همه امکانات ملی برای پیشبرد یک سیاست توسعه متعادل و همه جانبه، بسود اکثریت مردم ایران، استفاده نگرند. نتیجه آن است که بجای اتکا به منابع غنی زیرزمینی و استعداد‌های سرشار انسانی در کشور - بعنوان پشتوانه‌ای مستحکم برای سیاست توسعه - دست نیاز بسوی وام‌دهندگان خارجی دراز شود.

همه عواملی که برشمرده شد، از نگاه طراحان استراتژیک قطب‌های قدرت بین‌المللی بمثابة مواد محرکه برای شعله‌ور ساختن درگیری‌های داخلی و چشم‌اندازی برای امنیت ملی کشور ما بشمار می‌رود. نمونه یوگسلاوی نشان می‌دهد که قطب‌های قدرت جهانی برای تجزیه و فروپاشی این کشور بیش از یک دهه نقشه ریخته و کار کرده‌اند. از این رو هرگونه سهل‌انگاری در مورد مشکلاتی که بطور بالقوه و یا بالفعل امنیت ملی ما را تهدید می‌کند، به معنای بازی با سرنوشت کشور است. واقعیت آن است که نمی‌توان امنیت ملی را تنها با اتکا به احساسات پاک مسیبه‌دوستانه مردم ایران تأمین کرد. تاریخ کشور ما به دفعات گواهی می‌دهد که جانفشانی‌های مردم ایران از هر قومی، به تنهایی نتوانسته است مانع فروپاشی کشور و یا پیشگیری از حمله اقوام خارجی باشد. بعلاوه نمونه یوگسلاوی و روسیه نشان می‌دهد که وجود نیروهای پشیمان نظامی و خیل سلاح نیز شرط کافی برای تأمین امنیت ملی نیست.

در شرایط کنونی بین‌المللی تأمین امنیت ملی در درجه اول در گرو تحکیم همبستگی ملی است. برای دستیابی به این مهم، نیاز به یک سیاست سنجیده داخلی و خارجی در جهت منافع اکثریت مردم ایران است. که بر مؤلفه‌هایی چون تنش‌زدایی در داخل (از طریق استقرار جامعه شهروندی و حاکمیت قانون، فراهم آوردن امکان شرکت مردم در تعیین سرنوشت خویش، جلوگیری از گروه‌های فشار، برسمیت‌شناختن حقوق دگراندیشان، اجرای سیاست توسعه‌ای متعادل و دوزن‌زا - و تنش‌زدایی در

۳- پیروزی ناتو: این امکان نیز وجود دارد که زیر فشار بمب‌ها و موشک‌ها و یا حمله زمینی ناتو به کوزوو، دولت یوگسلاوی تسلیم خواست‌های ناتو شود. پیامد نخستین این وضعیت آن است که نود چهریل نوشته است: «پس از آن‌همه چیزی که در آنجا [کوزوو] اتفاق افتاده است، دیگر این پرسش مطرح نیست که کوزوو مجدداً تابع صربستان باشد.»

از دیگر پیامدهای منطقه‌ای چنین وضعیتی جدایی نوسازنده از صربستان خواهد بود. پیامدهای بین‌المللی این شق عبارتند از:

- تبدیل سازمان ملل به ابزار در دست قطب انگلوساکسون که وظیفه‌اش توجیه حقوقی استراتژی این قطب خواهد بود و قطعی‌تر شدن رهبری جهانی محافل انگلوساکسون

- کتاه شدن دست روس‌ها از دریای آدریاتیک و نمایش تبدیل‌شدن قطعی روسیه به قدرت درجه دوم جهانی در صحنه بین‌المللی که بر اثر وابستگی به محافل مالی جهانی حتی توان دفاع از منافع راهبردی خود را هم ندارد.

- چیرگی قطب انگلوساکسون بر اروپا و ممانعت از پیوند اروپا و آسیا

- کاهش امکان مانور کشورهایی مانند چین و هند که می‌تواند سیاسی مستقل در پیش‌گردد و یا حتی در اتحاد با برخی کشورهای دیگر بگونه‌ای بالقوه در گستره‌هایی به رقابت با قطب انگلوساکسون برخیزند

- تضعیف بیش از پیش موقعیت کشورهای جهان سوم در برابر کشورهای غربی بویژه محافل انگلوساکسون

علاوه بر آنچه که بر شمرده شد، می‌توان گفت که در صورت پیروزی ناتو، قطب انگلوساکسون مدلی در دست خواهد داشت که برای تأمین سرکردگی بین‌المللی خویش، هر از چندی با اندکی تغییر در مورد سایر کشورهای سده راه خود بکار خواهد بست (۲۸).

به این ترتیب در آستانه سده آینده با منظره جهانی مواجه خواهیم بود که مانند سده ۱۸ و ۱۹، قدرت‌های بین‌المللی - اما این‌بار با سیاست «کشک‌های موشک‌دار» - کشورهای دیگر را به مستعمره خود تبدیل می‌کنند. و این همان نقشه استراتژیک است که بلافاصله پس از جنگ سرد، نظریه پردازان نولیبرال به تدوین بنیان‌های فکری و نظری آن پرداختند. شاید بتوان از کارل پوپر بعنوان یکی از صریح‌الوجه‌ترین این نظریه پردازان نام برد که ضمن توجیه نظری سیاست‌های استعمارگرایانه پیشنهاد کرده بود: «ما [کشورهای اسیربالیستی] نباید از براد انداختن جنگ بخاطر صلح (!!) هراس داشته باشیم، این کار در شرایط کنونی اجتناب‌ناپذیر است. نه تنها علیه صدام، بلکه باید یک نیروی ضربه‌تی از سوی جهان مستعمر برای چنین وضعیت‌هایی وجود داشته باشد ... ما برای صلح باید جنگ براندازیم ... وی در ادامه همین بحث در مورد کشورهای جهان سوم گفته بود: «ما این کشورها را بسیار شتابان و بگونه‌ای واپس‌گرایانه آزاد کردیم. آنها هنوز دولت‌های حقوقی نیستند. انسان اگر کودستان را به حال خود رها کند، درست اتفاق همانندی روی می‌دهد.» (۲۹)

سیاست خارجی - از طریق بهبود رابطه با کشورهای همسایه، فعال ساختن پیمان‌های منطقه‌ای، اجرای سیاست توسعه منطقه‌ای بمنظور افزایش سطح رفاه منطقه و عادی سازی رابطه با همه کشورها از جمله ایالات متحده آمریکا - استوار است.

در شرایط نوین بین‌المللی شعارهای دوران جنگ سرد نه تنها راهگشا نیستند، بلکه ویران‌گرند. کشور ما را در معرض آماج مستقیم تعرضات امپریالیستی قرار می‌دهند و توان وطن ما را در درگیری‌های نابرابری که فقط بزین منافع ملی و استقلال کشور ماست فرسوده می‌سازد. در این رابطه از تجربه کشورهای چون چین و هند در برخورد با قدرت‌های حاکم بین‌المللی می‌توان درس گرفت. یک سیاست داخلی و خارجی شایسته کشور کهنسال ایران می‌تواند ضمن حفظ عزت و سربلندی ملت ایران، مبین ما را از گزند توفانهای بین‌المللی از نوع «توفان بالکان» مصون دارد.

پانویس‌ها و منابع:

- ۱) «بگانه قدرت جهانی: استراتژی آمریکا برای رهبری»، پریزینسکی، سال ۱۹۹۷، انتشارات Beiz-Quadriga، وینهایم - برلین، ص ۶۸-۶۷
- ۲) «دش ستون نظام نوین بین‌المللی»، هنری کیسینجر، انتشارات Siedler، ۱۹۹۴.
- ۳) نگاه کنید به منبع شماره ۱۲، ص ۶۴
- ۴) «عملیات توفان بالکان، مایکل جی دوگان و جرج کنی، نیویورک تایمز، ۲۹ نوامبر ۱۹۹۲.
- ۵) دوگان رئیس سابق ستاد نیروی هوایی آمریکا ۴ ماه پیش از شروع عملیات توفان صحرا، از کار برکنار شد، زیرا طی مصاحبه‌ای جزئیات عملیات تدارک دیده شده نظامی پتا گون علیه عراق را در زمانیکه ایالات متحده اعلام می‌کرد، بدنال راه حل سیاسی مسئله عراق است، افشا کرده بود. ۴ ماه بعد عملیات توفان صحرا موبه‌مو طبق گفته‌های وی اجرا شد. جرج کنی مشاور موسسه «کارنگی برای صلح جهانی» است. این دو طی مقاله‌ای در نیویورک تایمز طرحی برای «حل» مسئله بوسنی ارائه داده بودند. «مرحله اول عبارتست از تشکیل ائتلاف. ایالات متحده نباید به تنهایی دست به بعمل بزند ... در حال حاضر شورای امنیت سازمان ملل در مقایسه با ناتو برای کاربرد نیرو، بلوکه شده است ... سه متحد یعنی بریتانیا، کبیر، فرانسه و ایتالیا می‌بایست به این ائتلاف بپیوندند ... ائتلاف، نیروهای بوسنی را صلح می‌کند و آموزش می‌دهد تا عملیات ... برای بازپس‌گیری کشورشان را هدایت کنند ... اگر روسیه در آغاز از عملیات دور نگهداشته می‌شود، اما می‌بایست توسط ائتلاف کاملاً مطلع شود. اعتقاد به اینکه می‌توان با روسیه برای شرکت‌جویی در عملیات گفتگو کرد بر این دلیل استوار است که نفع طبیعی روسیه در آن است که بعنوان بازیگری در صحنه بین‌المللی در تلاش صلح‌جویانه ظاهر شود ... مرحله دوم عبارت است از تضمین همکاری با سازمان ملل متحد و ارسال کمک‌های بشردوستانه ... مرحله سوم عبارت است از جنگ فعال در دو گام: اول تخریب نیروهای صرب در بوسنی و دوم کاربرد نیروهای متمرکز علیه خود صربستان است. از پایگاه‌های ایتالیا و یک ناو هواپیمابر در دریای آدریاتیک جنگنده‌های F111، F15، F16، F18، F19، با گونه‌های منظم به خشکی‌سازی واحدهای توپخانه صربها بوسیله بمب‌ها و موشک‌های هدایت‌شده خواهند پرداخت.
- ۶) «بوسنی به مثابه آزمون مداوم»، Günter Gillessen، فرانکفورت آنگلیمانه تسایتونک، ۱ دسامبر ۱۹۹۷، شماره ۲۹.
- ۷) «چرا چپ‌ها نمی‌گویند»، طارق علی، گاردین، ۱ آوریل ۱۹۹۹.
- ۸) «مرحله پایانی بازی در بالکان؟»، جیز دینفس ویکی، ۳۱ مارس ۱۹۹۹، ص ۲۵-۲۲.
- ۹) «دش سرخشان» بر تحقیق بخشیدن به حضور نظامی خود در یوگسلاوی پافشاری می‌کند، که چیزی از هدف استراتژیک آن مبنی بر برداشتن مانع از سر راه گسترش آن به سمت شرق بمنظور تنگ‌ساختن فضای استراتژیک روسیه و بدست آوردن موقعیتی مسلط در مورد مسائل امنیتی اروپا و جهان است، نشریه چینی دن مین ریپان، شماره ۱۰ آوریل ۱۹۹۹.
- ۱۰) «کلپتون به سیا می‌گوید که میلسویچ را زیر فشار قرار دهه»، ای‌زور، ۲۹ نوامبر ۱۹۹۸.
- ۱۱) نگاه کنید به منبع شماره ۴.
- ۱۲) نشریه زودووپچه تسایتونک، ۲۳ آوریل ۱۹۹۹، به آدرس: <http://www.sueddeutsche.de/aktuell/wirta.html>
- ۱۳) نگاه کنید به منبع شماره ۸
- ۱۴) «هیران بوسنی می‌گویند که ملت‌شان بر روی میدان‌های نفتی مهمی نهنداند»، فرانک ویویانو و کت هو، San francisco Chronicle، شماره ۲۸ اوت ۱۹۹۵.
- ۱۵) «دش کوزوو بر سر خیلی چیزها قمار می‌شود»، برزینسکی، فرانکفورت آنگلیمانه تسایتونک، ۱۴ آوریل ۱۹۹۹، شماره ۸۶، ص ۱۱.
- ۱۶) نگاه کنید به منبع شماره ۱۹.
- ۱۷) «زمان کاربرد نیروی زمینی فرارسیده است»، وینستون چرچیل کوچک، نشریه Die Welt، ۱۲ آوریل ۱۹۹۹.
- ۱۸) «ناله ممکن است ناتو سال دیگر محل دیگری را برای «نجات» افراد دیگری پیدا کند»، نشریه ایندیندنت، ۱۵ آوریل ۱۹۹۹.
- ۱۹) «جنگ با کردن بخاطر صلح»، مصاحبه با کارل پوپر، مجله اشیکل، شماره ۳۳، ۳۳ مارس ۱۹۹۲، ص ۲۱۱-۲۰۲.

تک فروشی: معادل ۴ مارک آلمان
بهای اشتراک:

اروپا: شش ماه ۵۵ مارک؛ یک ساله ۱۰۲ مارک

سایر کشورها: شش ماهه ۶۲ مارک؛ یک ساله ۱۱۵ مارک

Verleger: I.G.e.v

I.G.e.v آدرس:

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

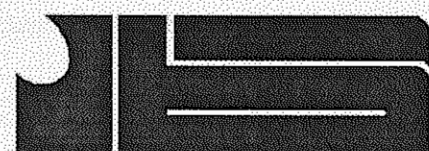
I.G.e.v آدرس:

22 44 20 32

37 05 01 98

Stadtsparkasse Köln

Germany



چهارشنبه ۱۶ تیر ۱۳۷۸ - ۷ ژوئیه ۱۹۹۹ دوره سوم - شماره ۲۱۱
KAR. No. 211 Wednesday 7. Jul. 1999
G 21170 D

«کار» ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
دو هفته یک بار روزهای چهارشنبه منتشر می‌شود

سقوط طلائی

هفته گذشته در پایان فعالیت بازارهای بورس، بهای نقدی هر اونس طلا (۳۱/۱۰ گرم)، ۶۰ سنت کاهش یافت و از ۲۵۸/۷۵ دلار به ۲۵۸ دلار و ۱۵ سنت رسید. طی ده سال گذشته بهای طلا دائماً در حال سقوط بوده.

اواخر دهه ۸۰ بانکهای مرکزی هلند، بلژیک، اتریش و استرالیا اقدام به فروش ذخایر طلائی خود نمودند. با افزایش عرضه نسبت به تقاضا، بهای طلا در بازارهای جهانی رو به سقوط گذاشت. بانک مرکزی انگلیس در میان مدت



۴۱۵ تن از ذخایر طلائی خود را به معرض فروش عرضه خواهد کرد. تنها تا آوریل سال آینده ۱۲۵ تن از این طلا به بازار سرازیر می‌شود. بانک مرکزی سوئیس نیز در ۱۰ سال آینده ۱۳۰۰ تن از ذخایر خود را به فروش می‌رساند. اگر ۱۱ کشور

عضو سیستم پولی «یورو» که دارای ذخایر عظیم طلا هستند نیز تصمیم به فروش طلائی خود بگیرند، بهای آن از آنچه که امروز هست نیز کمتر و طبق برآورد متخصصان حتی به کمتر از ۲۰۰ دلار خواهد رسید. علیرغم آنکه ۳۰ سال پیش سیستم Bretton Wood که مطابق آن طلا بعنوان پشتوانه ارزی در سطح بین‌المللی محسوب می‌گشت در هم پاشید، بانک‌های مرکزی بسیاری از کشورها همچنان به دلیل رعایت زوایای روانشناسی اقتصادی از این فلز بعنوان پشتوانه ارزی خود استفاده کردند. علاوه بر آن ذخیره «دلار» توسط بانک‌های مرکزی از اهمیت طلا هر روز کاست. در سال‌های گذشته عملاً ۸۰٪ تجارت جهانی بر پایه دلار انجام شد. امروز توانمندی ارزی یک کشور، به توان اقتصادی آن وابسته است و مدیران مالی بانک‌های مرکزی در یافته‌اند که عنصر طلا بعنوان سرمایه «مرد» در گاو صندوق‌ها از «بهردهی» عاجز است. دو هفته پیش طی نشست سران گروه ۸ آشکار شد، صندوق بین‌المللی پول برای بازپرداخت بدهی کشورهای جهان سوم به دولت‌های شریک‌تند اقدام به فروش ۱۰٪ یعنی ۳۲۰ تن از ذخایر طلائی خود خواهد نمود. این اقدام نیز منجر به کاهش بیش از پیش بهای طلا خواهد گردید.

ترکیه، کردها را محاکمه کرد نه اوجالان را



ملی به این خلق است، بار دیگر از قربانی شدن هزاران نفر در جنگ ۱۵ ساله بین دولت ترکیه و مبارزان کرد اظهار تاسف کرد. اما دادگاه با محکوم کردن اوجالان در حقیقت رای به محکومیت خواست ملی خلق کرد داد و اثبات کرد که با محکوم کردن سبیل یک مردم ۱۶ - ۱۵ میلیونی به مرگ - صرف نظر از اینکه آیا این سبیل الزاماً سبیل این ملت می‌تواند باشد یا نه - بر سیاست نابودی قومی دولت ناسیونالیست ترکیه همچنان مهر تأیید می‌نهد. دادگاه نیز با محکوم کردن اوجالان در حقیقت رای به محکومیت خواست‌های خلق کرد داد.

وقت آن است که در سراسر جهان، کمیته‌های دفاع از عبدالله اوجالان تشکیل شود. نباید گذاشت زندگی اوجالان قربانی انتقامجویی محافل حاکم ترکیه گردد و از این طریق، بر خلق کرد تحقیر و توهینی جبران‌ناپذیر روا گردد. صرف نظر از ارزیابی درباره کارنامه مبارزه سیاسی اوجالان، هر آن کس که برای حقوق بشر احترام قائل است، هر کس که مدافع حقوق ملی کردها است باید صدای خود را علیه حکم ناعادلانه اعدام علیه اوجالان بلند کند. باید اعتراضات به سطحی گسترش یابد که محافل حاکم ترکیه متقاعد شوند برای خود آنها اعدام اوجالان در درازترین است تا اعدام نکردن وی.

مبارزه با این نکته که اگر امکان حیات و ادامه فعالیت سیاسی باشد، کدام مثنی را در پیش خواهد گرفت، همان سخنانی را مطرح کرده که در ماه‌های آخر پیش از ربوده شدنش گفته بود. اوجالان ضمن دفاع از حقوق ملی کردها، ترکیه و در عین تأکید بر اینکه هیچ راهی در برابر دولت ترکیه جز گردن نهادن آن به واقعیت وجودی مردمی با هویت ملی در ترکیه بنام کردها وجود ندارد و تنها راه حل پایان یافتن جنگ و خونریزی در کردستان ترکیه، اعطای حقوق

مبارزه با این نکته که اگر امکان حیات و ادامه فعالیت سیاسی باشد، کدام مثنی را در پیش خواهد گرفت، همان سخنانی را مطرح کرده که در ماه‌های آخر پیش از ربوده شدنش گفته بود. اوجالان ضمن دفاع از حقوق ملی کردها، ترکیه و در عین تأکید بر اینکه هیچ راهی در برابر دولت ترکیه جز گردن نهادن آن به واقعیت وجودی مردمی با هویت ملی در ترکیه بنام کردها وجود ندارد و تنها راه حل پایان یافتن جنگ و خونریزی در کردستان ترکیه، اعطای حقوق

مبارزه با این نکته که اگر امکان حیات و ادامه فعالیت سیاسی باشد، کدام مثنی را در پیش خواهد گرفت، همان سخنانی را مطرح کرده که در ماه‌های آخر پیش از ربوده شدنش گفته بود. اوجالان ضمن دفاع از حقوق ملی کردها، ترکیه و در عین تأکید بر اینکه هیچ راهی در برابر دولت ترکیه جز گردن نهادن آن به واقعیت وجودی مردمی با هویت ملی در ترکیه بنام کردها وجود ندارد و تنها راه حل پایان یافتن جنگ و خونریزی در کردستان ترکیه، اعطای حقوق

صدور حکم اعدام عبدالله اوجالان رهبر حزب کارگران کردستان ترکیه (پ.ک.ک.) توسط یک دادگاه این کشور، نشان داد دولت ترکیه هنوز سعی دارد مسئله کردها را در مقوله‌ای به نام «تروریسم» خلاصه کند. راه حلی که این دولت در برخورد به مسئله کردها در پیش گرفته است، یک راه حل جزایسی (نظامی) است نه سیاسی. هنوز امید می‌رود ترکیه که در آن ۱۵ سال است رسماً حکم اعدامی اجرا نشده است (و البته ناگفته نماند در این سال‌ها بسیار بودند کسانی که ارتش ترکیه در کردستان پس از اسیر کردن، بی‌محاکمه تیرباران کرد، کسانی که پلیس ترکیه در زیر شکنجه به قتل رساند، زندانیانی که به نحو مشکوکی در بند جان سپردند و آزادخواهانی که در بیرون از زندان هدف ترور افراد «ناشناس» قرار گرفتند) از اعدام اوجالان صرف نظر نماید. اوجالان هنوز پرنفوذترین رهبر کردهاست و اعدام او می‌تواند همزیستی کردها و ترک‌ها را برای ده‌ها سال مختل نگه دارد.

متأسفانه نیروهای افراطی ناسیونالیست که در انتخابات پارلمانی ترکیه به موفقیت چشمگیری دست یافتند، فعلاً جوسازی سیاسی در این کشور را به دست گرفته‌اند. در نهایت پارلمان ترکیه در مورد اجرا یا عدم اجرای حکم اعدام تصمیم خواهد گرفت. ناظران می‌گویند اکثریت اعضای این پارلمان، به اعدام اوجالان رأی مثبت خواهند داد.

هفته گذشته سلیمان دمیرل رئیس جمهور ترکیه برای راضی کردن افکار عمومی اروپا گفت اوجالان می‌تواند از دادگاه

توفان بالکان

فصل پایانی

پژوهش: عیسی پهلوان، بهروز عبدالوند، آرش برومند

اهداف استراتژیک در بالکان آنچه در بالکان می‌گذرد بخشی از سیاست راهبردی جهانی قدرت‌های امپریالیستی است. برای درک بهتر رویدادها در بالکان ضرورت دارد که ابتدا این سیاست جهانی مورد بررسی قرار گیرد. واقعیت‌های سیاسی - اقتصادی نشانگر آنند که اهداف ناتو مساوی با اهداف یکایک اعضای این پیمان نیست. در اینجا طیفی از منافع کشورهای گوناگون وجود دارد که در زیر بطور فشرده به اهداف و انگیزه‌های برخی از کشورهای اروپایی می‌پردازیم، که از دید برژینسکی - مشاور امنیتی کارتر، رئیس جمهور پیشین آمریکا - در کنار ایالات متحده و بریتانیا، جزو «بازیگران اصلی» بشمار می‌روند: یعنی فرانسه و آلمان. (۱۲)

عمل سیاسی ایالات متحده آمریکا و بریتانیا نشان داده است که مضمون این «نظم نوین» بین‌المللی چیزی نیست جز تلاش برای تأمین رهبری انسحابی قسطنطنیه انگلوساکسون با زعامت آمریکا بر جهان و ایجاد یک نظام جهانی تک قطبی. برای رسیدن به این هدف شناسایی قدرت‌های نوظهور و راه‌های تحت کنترل درآوردن این قدرت‌ها از ارکان اصلی سیاست استراتژیک قسطنطنیه مزبور را تشکیل می‌دهد. این سیاست استراتژیک در اسناد افشا شده پنتاگون به روشنی بازتاب یافته است. روزنامه نیویورک‌تایمز فشرده‌ای از یک طرح ۴۶ صفحه‌ای سری پنتاگون را در شماره ۸ مارس ۱۹۹۲ خود

اروپایی سویم، چراکه این امر موجب تضعیف ناتو خواهد شد. از این رو ناتو نه تنها ابزار دفاعی غرب بلکه ابزار اعمال سلطه آمریکا بر اروپا نیز خواهد بود. وجود ناتو با توازن قدرت درونی فعلی به معنای رهایی آمریکا بر اروپا است. آنگونه که مفسر نشریه فرانکفورت آلمانیته تسایتونگ نوشته است: «آمریکا می‌تواند تنها بعنوان نیروی رهبری کننده، عضو اتحادیه ناتو باشد - یا اینکه اتحادیه‌ای وجود نخواهد داشت» (۱۶). جنگ اخیر در بالکان تأکیدی دیگر بر این استراتژی و نمایی از چیرگی آمریکا بر اروپا در چارچوب ناتو است. افزون بر این حمله ناتو بدون هیچ مجوز بین‌المللی به یک کشور مستقل حاوی این پیام است که از این پس پیمان ناتو پیمانی تهیجی با رسالتی جدید خواهد بود، چیزی که چند هفته پس از آغاز جنگ در واشینگتن در پنجاهمین سالگرد ناتو به تصویب رسید. بنوشته مفسر روزنامه گاردین این رسالت جدید عبارتست از «تبدیل آن [ناتو] از یک پیمان دفاعی به یک سازمان تهیجی است که می‌تواند به هر کشور هدف در هر جای دنیا ضربه وارد آورد و از منافع ایالات متحده البته تحت عنوان «حقوق بشر» و «بازار آزاد» دفاع کند» (۱۷). حاصل چنین سیاسی تبدیل سازمان ملل متحد به زابده ناتو است. واقعیت آنست که ساختار سازمان ملل و شورای امنیت آن - با ۵ کشور دارای حق وتو - هنوز سازمانی از توازن قوا در دوران جنگ سرد است، که در نظام تک

متحد، ژاپن، روسیه، چین و شاید هند (۱۳). در همان نگاه اول می‌توان تشخیص داد که اکثر این قطب‌ها از قدرتی همه‌جانبه برخوردار نیستند. روسیه، چین و هند بیش از هر چیز از توانایی نظامی و قدرت محدود در فن‌آوری‌های کلیدی یعنی فن‌آوری الکترونیکی، فضایی، لیزری و ژنتیک برخوردارند. ژاپن اساساً بعنوان قدرتی اقتصادی و تکنولوژیک شناخته شده است. در این میان تنها اروپای متحد است که از لحاظ اقتصادی، سیاسی، نظامی و فن‌آوری توانایی همسری با قطب انگلوساکسون را خواهد داشت. پیدایش پول واحد اروپایی که تقریباً هم‌ارزش با دلار است، تبلوری از همین قدرت است. اگر امکانات گسترده پیوند میان اروپا و آسیا و شکل‌گیری واقعی قاره موسوم به ارواسیا را نیز به این معادلات بیفزاییم، آنگاه می‌توان به ظرفیت‌های بالقوه قدرت اروپایی پی برد. با علم به این واقعیت‌ها است که قطب انگلوساکسون نگهداشتن اروپا در زیر چتر سروری خود را بگونه‌ای استراتژیک پی می‌گیرد. برژینسکی در این مورد می‌نویسد: «امروزه چیزی بر مجموعه قاره اروپا - آسیا پیش‌شرطی برای سرکردگی جهانی است ... اروپا - آسیا که مهترین آوردگاه در کل جهان است، تنها منطقه‌ای است که در آن زمانی امکان سربرآوردن رقیب بالقوه‌ای در برابر قدرت جهانی آمریکا وجود دارد» (۱۴). جنگ در بالکان را نیز از همین زاویه باید نگریست. یکی از انگیزه‌های اصلی قطب انگلوساکسون در برآوردن جنگ

جامه عمل‌پوشاندن به طرح استراتژیک جهان تک‌قطبی است. چنانکه ژنرال دوگان، رئیس پیشین ستاد نیروی هوایی آمریکا در نشریه نیویورک‌تایمز نوشته است: «پیروزی در بالکان رهبری ایالات متحده در جهان پس از جنگ سرد را بگونه‌ای تحکیم خواهد کرد که با عملیات توفان صحرا هرگز این امر امکانپذیر نبوده است» (۱۵). از دیگر اهداف قطب انگلوساکسون از جنگ در بالکان تعریف مجدد وظایف ناتو و تبدیل آن به ابزار نظامی تحقق «نظم نوین» بین‌المللی است. پس از فروپاشی پیمان ورشو، افکار عمومی صلح‌دوست اروپایی غربی موجودیت ناتو را زیر علامت سؤال برد. قطب انگلوساکسون به یاری امپراتوری‌های رسانه‌های گروهی و نظریه‌پردازانی چون هانتینگتون موفق شد تا با دشمن‌تراشی‌های جدید ضرورت وجود یک پیمان نظامی را به افکار عمومی این کشورها تحمیل کند. در مورد وزن نسابت در استراتژی قطب انگلوساکسون در سند راهبردی پیشگفته ایالات متحده آمده است: «این امر از اهمیت بنیادی برخوردار است که بعنوان ابزار اساسی دفاعی و امنیتی غرب باقی بماند». اهمیت ناتو بویژه آنجا آشکار می‌شود که این پیمان از دید ایالات متحده می‌بایست در آن واحد نهادی برای تخته‌قاپوکردن کشورهای اروپایی تحت رهبری آمریکا باشد. در سند مذکور در این باره آمده است: «ما می‌بایست همه تلاش خود را بکار بریم، تا مانع قراردادهای امنیتی مبتنی بر ابتکارات صرفاً

متحد، ژاپن، روسیه، چین و شاید هند (۱۳). در همان نگاه اول می‌توان تشخیص داد که اکثر این قطب‌ها از قدرتی همه‌جانبه برخوردار نیستند. روسیه، چین و هند بیش از هر چیز از توانایی نظامی و قدرت محدود در فن‌آوری‌های کلیدی یعنی فن‌آوری الکترونیکی، فضایی، لیزری و ژنتیک برخوردارند. ژاپن اساساً بعنوان قدرتی اقتصادی و تکنولوژیک شناخته شده است. در این میان تنها اروپای متحد است که از لحاظ اقتصادی، سیاسی، نظامی و فن‌آوری توانایی همسری با قطب انگلوساکسون را خواهد داشت. پیدایش پول واحد اروپایی که تقریباً هم‌ارزش با دلار است، تبلوری از همین قدرت است. اگر امکانات گسترده پیوند میان اروپا و آسیا و شکل‌گیری واقعی قاره موسوم به ارواسیا را نیز به این معادلات بیفزاییم، آنگاه می‌توان به ظرفیت‌های بالقوه قدرت اروپایی پی برد. با علم به این واقعیت‌ها است که قطب انگلوساکسون نگهداشتن اروپا در زیر چتر سروری خود را بگونه‌ای استراتژیک پی می‌گیرد. برژینسکی در این مورد می‌نویسد: «امروزه چیزی بر مجموعه قاره اروپا - آسیا پیش‌شرطی برای سرکردگی جهانی است ... اروپا - آسیا که مهترین آوردگاه در کل جهان است، تنها منطقه‌ای است که در آن زمانی امکان سربرآوردن رقیب بالقوه‌ای در برابر قدرت جهانی آمریکا وجود دارد» (۱۴). جنگ در بالکان را نیز از همین زاویه باید نگریست. یکی از انگیزه‌های اصلی قطب انگلوساکسون در برآوردن جنگ